بازدید شد
۱۳۸۵

ج- ۸۶۸۴
۱۰۸۸۷
کتابخانه مجلس شورای ملی
(خوشنویس)
کتاب مجموعه ۱- منتخب اصلاح العمل سید محمد رضا ... الحسینی
مؤلف ۲- مصباح الطریق (منتخب اصلاح) و حسن بن محمد علی یزدی
موضوع ۳- اربعین در حدیث
شماره قفسه
۱۲۵۷۱
بازرسی شد
۶۰-۳۷
شماره ثبت کتاب
۷۹۰۰۰
۱۱۶۱۵

خطی - فهرست شده
۱۲۵۷۱

دليل الاجمالي لاصول الدين

و به نستعين

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خير خلقه محمد صلى
الله عليه و آله سيد الاولين والاخرين ولعنة الله على اعدائهم
ومخالفيهم الى يوم الدين وبعد بر بنده عاصي درگاه رب العالمين
ابو الحسن الحسيني الاصفهاني مشهور بجوشنزه ددفتر الله خير الدنيا والآخرة
بعرض برادران ايماني واخلاء اجلاء روحاني ميرساند كه اين رساله
از واجبات ومختصرات از عبادات كه از كتاب اصلاح سيد كاشف الحجاب
قدسي القاب سلاله دودمان مصطفوي ونوباوه خاندان مرتضوي
علامة العلماء وافضل الفضلاء خاتم المجتهدين والمحققين آقاي آقا سيد
محمد الطباطبائي ادام الله تعالى ايام افاداته منتخب ومشتمل بر چند دريچه
و مقدمه و خاتمه نمود و چون شناختن اصول دين پيش از فروع دين است
بنابراين علاوه نمودم با دليل چند موافق فهم خود و عوام تا فائده

ازان

ازان برده شايد جناب اقدس الهي باين وسيله از تقصيرات اين
كمتر كار روسياه بگذرد و عفو خود را شامل احوال اين عاصي و والدين
كمترين كرده باشد دريچه اول در اصول دين است و آن پنج است
اول توحيد دويم عدل سيم نبوت چهارم امامت پنجم معاد اينها را
اصول ميگويند بجهة آنكه اصل عبادات او دينش و بنا است ومسائل حرام
و حلال را فروع گويند بجهة آنكه فروع مثل شاخ درخت و ديوار است پس
بي هر چيزي كه بر جا باشد فروع بر سر آن قرار ميگيرد و اگر بنا نباشد
فروع را بقائي نيست پس هركس اصول دين را اسلامه بوجه صحيح اميد
نجات از براي او هست هرچند فروع او درست نباشد و خراب
باشد و هرگاه اصول او خراب باشد فائده فروعش و ساير اعمال
و طاعات او نفع نخواهد داشت هرچند در مدت عمرش عبادت ميكند
فصل در توحيد است و در آن سه مقدمه است مقدمه اول در
اثبات صانع عالم و آنكه عالم را خدائي هست و دليل بر اين اول آنكه
هر عاقلي كه نظر ميكند در آسمان و زمين و آفتاب و ماه و ستاره
و شب و روز و سرما و گرما و در خلقت انسان و حيوان و ميوه و غيره مي
بيند كه اينها بي صانعي نباشد و يقين ميكند كه چنين صانعي بي نقص است

عالم و قادر و حي است و مريد و مدرک و قديم و ازلي و ابدي متکلم صادق

کامل از جمیع جهت نمیباشد دویم انکه هرگاه دو نفر یا سه نفر از عوام یک
خبری بدهند بر یک مطلبی یقین براستی اینها بهم نرسد پس چگونه از
جزو ادات یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر که جمعی از ایشان مثل جناب حضرت
نوح ع و جناب حضرت ابراهیم ع و جناب حضرت موسی ع و جناب حضرت عیسی
و جناب حضرت محمد ص یقین بهم نرسد و از زمان حضرت آدم ع تا بحال
جمیع پیغمبران و اوصیاء ایشان و علما و فضلاء هر عصری و زمانی
گفته‌اند که عالم را خدایی هست یگانه متصف بهمه صفات و کمالات
و منزه از همه عجز و نقص با وجود این عقل حکم میکند که همه اینها اشتباه
نکرده‌اند و دروغ نگفته‌اند بلکه یقین میکند که همه راست گفته‌اند
بلکه وجود صانع فطریست یعنی خلقت انسان را چنان کرده‌اند که
بالفطره یقین بوجود خدای عزوجل خود داشته باشد بلکه حیوانات
هم میفهمند فصل اول در صفات ثبوتیه است و آنچه مشهور است
اینست که خدا قادر و عالم و سمیع و بصیر و حی و مرید و کاره و متکلم
و صادق و ابدیت و ازلی قادر یعنی خدا توانا است هر کار
خواهد میکند و هر کار نخواهد نمیکند و از هیچ کاری عاجز نیست
و هر چه حکمتش اقتضا میکند میشود و دلیل بر این که قادر است

اینکه هرگاه قادر نباشد لازم می‌آید که عاجز و محتاج بغیر باشد و کسی که
صاحب این اساس باشد که مذکور شد چگونه عاجز باشد و کی رفع حاجت
او را میتواند نمود عالم یعنی خدا داناست و بر او هیچ چیز پوشیده نیست
آنچه واقع شده و خواهد شد و آنچه موجود است از آشکار و پنهان و کلی
و جزئی و جمیع ذرات عالم همه در نزد او ظاهر و هویداست و علم او نسبت
بهمه یکسانست و دلیل بر این آنست که هرگاه ثابت شد که خدای تعالی
صانع عالم است و عالم را ایجاد کرده است چگونه میشود که علم باو نداشته
باشد البته هرگاه کسی که خلقت چیزی را کرده باشد باختیار بحقیقت آن
مطلع است و دیگر انکه علم همه علما که مخلوقند و کمالات و قدرت همه از جانب
خداوند است چگونه میتواند شد که کسی که علم و قدرت بهمه کس داده خود
قادر و عالم نباشد حاصل کلام اینکه ذات مقدس قائم مقام این صفات
و ما را تکلیف آن نکرده‌اند که بدانیم علم خدا چه چیز است بلکه نهی فرموده‌اند
همین ما باید بدانیم و اعتقاد کنیم که خداوند عالم جاهل و نادان نیست
سمیع و بصیر یعنی شنوا و بیناست شنیدنها را میشنود اما بدون گوش
و دیدنها را می‌بیند اما بدون چشم از برای انکه هرگاه ادراک او با آلتی
و جارحه باشد مثل ما لازم میاید که محتاج باشد و حقیقت این دو صفت

هم بعلم برمیگردد و اما حی یعنی زنده و مراد از زنده کسی است که آثار
قدرت و علم از او ظاهر شود از اینجا معلوم شد که قادر و عالم که هست
حی هم هست پس این صفت هم بعلم برمیگردد و اما مرید و کاره یعنی باختیار
خود همه کارها میکند و هر کار را که میکند عالمست باو و باینکه حکمت در آنست
و باعث حصول آن کار میشود پس برمیگردد این دو صفت باینکه خدای تعالی
قادر مختار و عالم بمصالح همه امور است و این دو صفت هم بعلم و قدرت
برمیگردد و اراده خدا مثل اراده ما نیست که نفع و فایده در ضمن آن متصور
باشد که آن کار را میکنیم بلکه همین که خدای تعالی از ازل علم داده که وجود
فلان در فلان وقت مصلحت و حکمت همین اراده خداست و اراده
صفت فعل خداست و اما متکلم یعنی اگر مراد از آن خلق کردن کلام است
مثل قران و توریة و انجیل این صفت فعل خداست و صفت ذات خدا
نیست و اگر مراد علم باین کلامست یا قدرت بر خلق این کلامها پس
آن نیز برمیگردد بعلم و قدرت و اما صادق یعنی راست گو پس این
صفت از صفت فعل خداست و دروغ قبیح است نزد عقلا پس
دروغ از خداوند عالم قبیح است و اما ازلی ابدی یعنی همیشه بوده است
و خواهد بود بدلیل انکه اگر حادث بوده باشد و تازه بهم رسیده باشد
پس

پس خدا خواهد بود و وجود او از وجود غیر خواهد بود پس خدای
او دیگری خواهد بود که او را تازه ایجاد کرده است فصل در صفات
سلبیه یعنی چیزهای که باید از خداوند عالم سلب کرد و دانست که
آن صفات با خدا نیست اول انکه بی شریکست یعنی خدا یکیست و
دو تا نیست و دیگر کسی نیست که خلق را ایجاد کند و نه کسی هست
که مستحق پرستش باشد و دلیل بر این هم بسیار است و آنچه مناسب
بفهم عوام اینست که هر کس ملاحظه نظام عالم را میکند و اینکه همه
اوقات بیک نسق میگردد و حرکات آسمان و ستارگان و زمستان
و تابستان و بهار و پاییز و طریقه بیرون آمدن گیاهها و زاییدن
حیوانات و غیر اینها بر یک قرار و تخالفی در اینها نیست یقین
میکند که این همه کار یکنفر است بجهة انکه هرگاه در مملکتی دو پادشاه
باشد همیشه در آن مملکت دو پادشاه فساد میکنند و خرابی
مینمایند و هرگاه در شهری دو حاکم باشد و همچنین در یک محله
دو کدخدا و در یک خانه دو کدبانو نعوذ بالله بوده باشد همیشه
مابین ایشان فساد است دلیل دیگر انکه اگر خدای دیگر بود از
جانب آنهم بایستی پیغمبری و کتابی و دینی و مذهبی باید و مردم را

داه نمائی کند بجهة انکه خداوند عالم باید فیض رسان باشد بلکه یکی از حکم
خداوند عالم فطریت که هر کس در وقت اضطراری که آنوقت غیر
فکر نیست بی اختیار اعانت از خداوند یکانه میجوید و بغیر از
خدا هیچ کس را در نظر نمیاورد **امّا چهارم** انکه حق تعالی مرکب
نیست از چیزی نه ظاهری مثل پا و دست و سر و کوش و پوست
و استخوان و نه اجزای باطنی مثل اینها و جسم نیست یعنی چیزی که طول
و عرض و عمق داشته باشد و عرض نیست یعنی مانند رنک و بو و طعم که هر
جسم که اینها را دارند و مکان و جائی از برای خدا نیست بجهة انکه مرکب
محتاجست باجزا و جسم محتاج بمکان و عرض محتاج بمحل که پا و بر پا باشد و
خداوند عیبی ازانند که محتاج باشد و هرکاه این چیزها را کسی دیکر بر خدا
قرار دهد خداوند عالم اوست و مثل و مانند و معین و وزیر ندارد
بجهة انکه هرکاه شبیه و نظیر داشته باشد محتاج خواهد بود و خداوند عالم
دیده نمیشود نه در دنیا و نه در آخرة و هرکاه خدا دیده شود معلوم
میشود که خدا امکانی هست و ازان نقص و احتیاج لازم می آید
پنجم انکه حق تعالی محل حوادث نمیشود یعنی لذت و درد و خواب و حیرت
و سهو و نسیان و جوانی و پیری و خستکی از برای ذات مقدس او
نیست

نیست بجهة انکه همه اینها نقص و عیب است و باعث عجز و احتیاج است
و دیکر انکه حق جل و علا در چیزی حلول نمیکند و داخل نمیشود و بصورت
چیزی ظاهر نمیشود و با چیزی اتحاد ندارد **دویم** در عدلست بدانکه عدل
از صفات فعل خداست یعنی خداوند عادلست و راست در کفتار و در
کردار و ظلم نمیکند و بدون استحقاق مواخذه و عقاب نمیکند بفضل
سیم در نبوت است یعنی باید اعتقاد کنی که واجبست بر خدای عز و جل
که پیغمبر بر بندکان بفرستد و پیغمبر ما محمد مصطفی ابن عبد الله ابن عبد المطلب
ابن هاشم ابن عبد مناف است و دلیل بر ان اینست که بنی نوع انسان بسبب احتیاج
بخوردن و آشامیدن و جماع و چیزهای دیکر محتاجند بمعاشرت با یکدیکر
و در معاشرت البته تعدی بیکدیکر واقع میشود و در محاسبات و حقوق
حق و رفع دعاوی مشکله که در میان مردم رو میدهد که در علاج و چاره
اینها طریقه ضرورست که موافق حق و حسنا باشد و عقل در بسیاری از اینها
عاجزاست پس ناچاراست که کسی از جانب خداوند عالم باشد که همه اینها
بداند و انتظام دهد و فساد و فتنه را دفع کند و علم او از جانب خدا
باشد که ارشاد برسید کان کند **و دیکر** انکه چون افعال خداوند عالم
بی فایده و غرض نیست و از برای خلق عالم و آدم باید مقصودی که

خداوند کار باشد در نظر باشد و بر معلومست که خلق کردن بندکان را
از برای اعانت کردن باینها و کمال از برای خودش و منتفع شدن از اینها
بجهة انکه خداوند عالم بی نقص و محتاج نیست پس باید برای دفع شده
که بندکان برساند و نفعی که باینان عاید شود و این در دنیا نمیشود
بجهة انکه در دنیا بغیر از محنت و الم و درد و غم و فنا کاری چیزی دیکر نیست
و هر چه بنظر لذت می آید هیچ یک لذت نیست بلکه دوای دردهای
چندند مثل نان خوردن دوای کرسنکی و آب خوردن دوای تشنکی
و جماع کردن دوای درد جمع شدن منی است در محل خود چنانکه
بول و غایط هرکدام جمع شدند آزار میدهند تا آنها بیرون بریزند
دیر فرض که اینها لذت باشد هرکدام هزار الم و درد و غم موجودست
که اینها را باقی تا کوار میکنند یا اینکه برودی فانی میشوند و اکر
کسی صد سال عمر کند و بلذت بکذراند در وقت مردن بمثل خواب
دیدن از برای او چیزی نیست پس معلوم میشود که غرض خداوند عالم از
خلق کردن بندکان از فیض خالی نیست پس باید خلقت ابنا نمود
برای فیض همیشه که لایق خداوند بیش باشد کرده باشد و چون این
دنیا بالضرورة فانیست پس باید جای دیکری باشد که آن ابدی
باشد

باشد و غم و درد و الم و رنج و کدورت نداشته باشد و لذتش تمام نشود
که آن بهشت جاوید است و رضوان رب مجید و چون معلومست که عطا
در عوض استحقاق و مزد برای عمل باشد و استحقاق خلایق پس بندکان را
تکلیف کرده ببندکی و عبادت که چند روزی که در دنیا هستند بعبادت
مشغول کردند و بعد ازان که به بهشت داخل شوند با حور العین هم
آغوش و با احبا و نیکان هم دوش و با نواع میوها و نعمتها و لذتها
در تمتع و با انبیا و اولیا هم نشین کردند و خوشحال باشند که
جزای اعمال و عوض طاعات و عبادات ایشان و چون طریقه
تکلیف و بندکی کامل موقوف باعلام و الهام جناب اقدس الهی است و
و کاملترین بندکان استعداد و قابلیت این معنی نیست که بی پیرامون ساحت
کبریائی او میرسند و از درکاه او مطلب معلوم کنند پس ناچار است
که از جنس بشر شخصی را بر کزینند که مناسبتی هم بما داشته باشد و
هم با آن جناب مقدس تا انکه اخذ نماید و به بندکان برساند پیغمبرها
و دیکر در پیغمبر چند شرطست اول عصمت یعنی از کناهی
سر نزند و خطا نکند نه در ظاهر و نه در باطن و سهو و نسیان و
فراموشی خصوصا در احکام دین بدلیل اینکه پیغمبر حافظ شرع خدا

و امین وحی اوست و واسطه میان او و خلق است و بدون عصمت
محل اعتقاد عینتوانند شد دویم انکه افضل و اعلم او همه امت باشد
سیوم معجزه است یعنی کاری بکند که سایر خلایق باو عاجز باشند
از کردن مثل آن و از افعال مخلوق نباشد مثل سحر و شعبده
و ختم نیدای و هر کاری که میکنند هیچکس نتواند کرد فصل در نبوت
پیغمبر ما محمد بن عبد الله است بدانکه اسم شریف آنجناب محمد ص و کنیه
او ابو القاسم و لقب او مصطفی و ولادت او روز دوشنبه
هفدهم ربیع الاول در عام الفیل در ایام نوشیروان عادل اسم
مادرش آمنه بنت وهب نقش انکشترش اشهد ان لا اله الا الله
و اشهد ان محمدا رسول الله ص و زوجات او پانزده و اولادش
هشت نفر مدة عمر شریفش شصت و سه سال و وفاتش روز
دوشنبه ماه صفر یازدهم از هجرت در مدینه مشرفه بمرض موت
و مدفن مبارکش در همانجا در وقت پادشاهی هرقل بود در بیان نبوت
علی بن ابی طالب ع فصل و شک و شبهه نیست در اینکه آنجناب
متولد دعوای پیغمبری کرد و در حق آن معجزه هم ظاهر کرد
و معجزات آنجناب ص زیاده بر آنست که توان نوشت اما چیزی
کران

کر از همه چیزها در نظر مردم روشنتر میشود دو چیز است اول
قران مجید که هر کس علم بهم رساند است که قران از جناب اقدس سبحانی
بود کر انکارهای بود که اهل آن زمان بآن شهرت داشتند و فخر میکردند
مثل انکه در زمان حضرت موسی علی نبینا ع سحر شهرت داشت و ساحران بسیار
بودند که کارها میکنند حق تعالی معجزه جناب حضرت موسی را از آن جوده کرد که
اما بقوعی که از دست هیچ کس بر نیاید آخر جا تند که اثری از آنها باقی
نماند و همه دانستند که بغیر از فرموده خدا چیزی دیگر و بآن سبب سحره و تعفی
ایمان آوردند و جان خود را در راه خدا دادند و نترسیدند که فرعون ایشان را
طول
میکشد و هم چنین در زمان حضرت عیسی ع حکمت و طبابت بسیار بود مثل افلا
و جالینوس که دردهای بسیار که از آنها دوا میکردند و از دردهای بی صورت را چاق
میکردند حق تعالی بعیسی ع معجزه داد که همه عاجز شدند مثل مرده چندین ساله را
زنده میکرد و کور مادرزاد را شفا میداد و از دردهای پیس و غیره را خوب میکرد
و همچنین در زمان حضرت پیغمبر ص فصاحت و بلاغت شایع بود و عربها با یکدیگر
شعرها و کلمات فصیح میگفتند و بآنها فخر مینمودند جناب اقدس الهی جل جلاله
قران نازل نمود بحضرت محمد ص و مقرر نمود که هرگاه به پیغمبری من شک دارید
مانند این قران بیاورید و اگر نمیتوانید لشکر بیاورند این همه بلاها بر خود

قرار میدادند و کشته میشدند و اهل و عیال خود را باسیری میدادند
و هر کس اندک فهمی دارد میداند که فرق بسیار میان قران و سایر کلامها
هست و دیگر انکه هر کس یک کتابی را یکبار میخواند در مرتبه دویم طبع او
از خواندنش منزجر میگردد و دیگر نمیخواهد بخواند و قران مجید را هر چند
میخوانند شوق بخواندن بیشتر میکند و تشنه تر میشوند و دیگر انکه
جناب پیغمبر ما محمد ص بمکتب نرفت و درس نخواند و چیز ننوشت و در بزرگ
بزرگ شد و در میان قوم ظالم نشو و نما کرد و ادای چنین از آنجناب ظاهر
شد بغیر از انکه از جانب حضرت عزت باشد دیگر آنکه هیچ ندارند و صفات و اخلاق
حسنه محمد ص بیش از آنست که در کتابها توان نوشت و همین بس است که هر کس
ملاحظه کند و ببیند که هزار سال و کسری میباشد همه علما و فضلا و مجتهدین
عظیم الشان در هر زمان در علم محمد بن عبد الله فکر میکنند و شرح میکنند
از آداب آنجناب هنوز بجائی نرسیده اند یقین میکنند که این نیست مگر
از جانب خداوند عالم و از آنجمله قران مجید که سالهای سال جمیع علما و فضلا
هر عصر در آن فکر میکنند و تفسیرها نوشته اند هنوز بقطره از دریای او
و همین معجزات که پیغمبری آنجناب معلوم شده است و راست گوئی آنجناب
معلوم است که بعد از امام و پیشوای خلق در امور دین و دنیا
حضرت

حضرت امیر المؤمنین ع است فصل در امامت دوازده امامت علیهم السلام
بدانکه امام و خلیفه و جانشین محمد ص بلا فاصله حضرت امیر ع است
اسم مبارک آنحضرت علی است و کنیه او ابو الحسن و لقب شریفش
مرتضی و ولادت مبارک او در خانه کعبه در روز جمعه دوازدهم ماه رجب
در سنه سی من عام الفیل در وقت پادشاهی شهریار اسم مادر آنجناب
فاطمه بنت اسد نقش نگینش الملک لله الواحد القهار و دوازده
داشتند و بیست هفت اولاد عمر شریف او شصت و سه سال بود در
در روز دوشنبه بیست یکم شهر رمضان المبارک در سال چهلم از هجرت
وفات آنجناب بود مدفن مبارکش نجف اشرف قاتل ملعون او ابن
ملجم علیه اللعنه و العذاب است در وقت پادشاهی معاویه ملعون
دربانان آنحضرت قنبر و سلمان علیهما الرحمة بودند و بعد از جناب
حضرت امیر ع فرزند بزرگوارش حضرت امام حسن ع امام و پیشوای خلق
بودند بلا فاصله اسم مبارکش حسن کنیه اش ابو محمد لقب شریفش
زکی مکان ولادتش مدینه مشرفه در روز سه شنبه نیمه ماه رمضان
المبارک سنه ثلثین من الهجرة در ایام دولت یزدجرد نقش نگین او
العزة لله مادرش فاطمه زهرا علیها السلام زوجات آنجناب شصت و چهار

اولاد امجادش یازده نفر عمر شریف آنجناب چهل و هشت سال بود
وفات او پنجشنبه هفدهم شهر صفر المظفر در سنه پنجاه وفات یافت
در مدینه مشرفه سبب دهری که جعده ملعونه بآن بزرگوار داده مدفن
شریف آنحضرت در بقیع است در ایام دولت معاویه ملعون دربان
آنحضرت سفینه اسمش بود و بعد از برادر بزرگوارش حضرت امام حسین
پیشوای خلق است بلا فاصله اسم مبارک آنحضرت حسین کنیه اش
ابو عبد الله و لقبش شهید تولدش در مدینه طیبه در روز پنجشنبه
سیم ماه شعبان در سنه چهارم از هجرت در ایام دولت پادشاهی بود
مادرش فاطمه زهرا نقش نگینش ان الله بالغ امره زوجاتش پنج نفر عمر
شریفش پنجاه و هفت سال روز وفاتش روز دوشنبه دهم محرم الحرام
سنه شصت و یک قاتلش شمر ولد الزنا علیه اللعنه و العذاب الشدید قبر شریفش
در کربلا است در ایام پادشاهی حرامزاده ملعون یزید علیه اللعنه و العذاب
بود دربان آنحضرت رشید هجری و بعد از آن فرزند بزرگوارش حضرت
امام زین العابدین امام و جانشین اوست بلا فاصله اسم شریفش
علی کنیه او ابو الحسن ولادتش در مدینه طیبه است در روز یکشنبه پانزدهم
شهر شعبان المعظم سنه سی و هشت در وقت پادشاهی جد بزرگوارش امیر
المؤمنین اسم مادرش شاه زنان نقش نگینش حسبی الله لکل غم زوجاتش یکی بود

اولادش یازده نفر بود مدت عمرش پنجاه و هفت سال بود در روز شنبه
دوازدهم شهر محرم الحرام سنه نود و پنج در مدینه مشرفه وفات فرمود سبب
وفاتش سم دادن هشام بن عبد الملک علیه اللعنه مدفن شریفش در بقیع
در وقت پادشاهی ولید بن عبد الملک ملعون دربان آنحضرت ابو خالد
کابلی بود بعد از آن حضرت فرزند بزرگوارش امام محمد باقر علم امام
و جانشین اوست بدون فاصله اسم شریف آنحضرت محمد است کنیه او ابو جعفر
لقب شریفش باقر مکان ولادتش در مدینه طیبه روز ولادتش روز دوشنبه
سیم شهر صفر المظفر در سنه پنجاه و هفت سال از هجرت روز ولادت قطع دیر
اسم والده اش ام عبد الله بنت الحسن نقش نگینش العزة لله جمیعا
عدد زوجاتش دو نفر اولادش هفت نفر بود مدة عمرش پنجاه و هفت سال
روز وفاتش دوشنبه هفتم شهر ذی الحجه سنه یکصد و ده مکان وفاتش
مدینه سبب وفاتش سم دادن هشام بن عبد الملک ملعون مدفن شریفش
در بقیع در دولت هشام بود اسم دربان آنحضرت جابر جعفی است بعد
از آن امام جعفر صادق امام و جانشین پدر بزرگوارش بلا فاصله است
اسم شریفش جعفر کنیه اش ابو عبد الله لقبش صادق مکان ولادتش
در مدینه مشرفه روز ولادتش روز دوشنبه هفدهم ربیع الاول سنه هشتاد

و سه در وقت پادشاهی مروان بن عبد الملک اسم مادر آنجناب ام
فروه نقش نگین انگشتر آنحضرت الله خالق کل شیء عدد زوجاتش
دو نفر عدد اولادش ده نفر بود مدة عمرش شصت و پنج سال بود
ایام وفاتش روز دوشنبه نیمه رجب سنه یکصد و چهل و هشت محل
وفاتش مدینه مشرفه سبب وفاتش انگور زهر داده قبر مبارکش
در بقیع است در اوقات پادشاهی هرون الرشید علیه اللعنه اسم در
بانش مفضل ابن عمران و بعد از آن حضرت امام موسی
امام و جانشین پدر بزرگوارش بلا فاصله بدانکه اسم مبارکش
موسی کنیه اش ابو ابراهیم لقبش کاظم محل ولادتش مابین
مکه و مدینه شده روز یکشنبه هفدهم شهر صفر المظفر در سنه
یکصد و بیست هشت در ایام دولت ابراهیم ابن ولید اسم
مادرش حمیده ام ولد نقش نگینش کن من الله علی حذر بود عدد
زوجات مطهراتش برای جیاد عدد اولادش سی و هفت نفر عمر شریفش
شصت و پنج سال بود روز وفاتش روز جمعه ششم رجب المرجب سنه
یکصد و هشتاد و سه محل وفاتش در بغداد بسم هارون الرشید ملعون
شد مدفن آن بزرگوار در مقابر قریش در دولت هرون دربان

آنحضرت محمد بن مفضل بود و بعد از آن حضرت امام رضا امام و جانشین
و پیشوای خلق بلا فاصله است اسم مبارکش علی و کنیه اش ابو الحسن
و لقبش رضا مکان ولادتش در مدینه طیبه در روز پنجشنبه یازدهم
شهر ذی القعدة الحرام سنه یکصد و چهل و هشت در ایام دولت با
منصور اسم مادر آنجناب ام البنین ام الولد بود و نقش نگین
آنجناب انا ولی الله بود زوجاتش یک نفر اولاد امجادش شش نفر بود
عمر شریفش پنجاه یکسال روز وفاتش در روز سه شنبه هفدهم ماه
صفر شده در سنه یکصد و سه محل مدفنش در طوس سبب وفاتش
بسم مامون علیه اللعنة و العذاب بود پادشاهی مامون لعین بود
دربان آنحضرت عمران بن فرات بود و بعد از آن فرزندش امام محمد تقی
علیه السلام بلا فاصله است و جانشین اوست و پیشوای خلق است اسم
شریف آنحضرت محمد و کنیه اش ابو جعفر لقبش جواد ولادت با سعادتش
در مدینه طیبه در روز جمعه دهم شهر رجب المرجب در سنه یکصد و نود
و نه در دولت بانکبت محمد الامین اسم مادرش خیزران است و نقش
نگین انگشترش المهیمن عضدی زوجاتش امرأته عدد السراری عدد
اولادش چهار نفر بود عمر شریفش بیست پنجسال بود روز وفاتش روز

سه‌شنبه دهم شهر رجب در سنه دویست وبیست سال محل وفاتش
بغداد سبب وفاتش سم معتصم علیه اللعنة والعذاب بود دربان
آنحضرت عثمان بن سعید بود بعد از ان فرزند او امام علی النقی ع
امام وجانشین اوست بلا فاصله اسم شریف آنحضرت علی ع و کنیه‌اش
ابوالحسن لقبش هادی ولادتش در مدینه مشرفه روز جمعه دویم شهر
رجب در سال دویست وبیست دو در ایام پادشاهی مامون لعنه الله
اسم مادرش سمانه ام ولد و نقش نگینش حفظ العهود من اخلاق
المعبود عدد ازواجش سریه واحده عدد اولاد امجادش پنج نفر بود
عمرش چهل یکسال بود روز وفات ان بزرگوار در روز دوشنبه سیم
شهر رجب المرجب در سنه دویست و پنجاه وچار اتفاق افتاد مکان
وفاتش در خانه خودش در سر من رای سبب وفاتش سم معتز
لعنه الله بود اسم دربانش عثمان بن سعید بود و بعد از آنحضرت
فرزند او امام حسن عسکری ع امام وجانشین آنحضرت بی فاصله است
اسم شریف آنجناب حسن ع است کنیه‌اش ابومحمد است و لقب سارکش
عسکری مکان ولادتش مدینه مشرفه در روز چهارشنبه شهر ربیع الاول
سنه دویست وسی دو در وقت پادشاهی واثق ابن معتصم اسم

مادر

مادرش حدیثه ام ولد بود نقش نگینش انا لله شهید بود در زوجه
آنحضرت سریه بود واحده لاغیر اولادش یک پسر و یک دختر عمر شریفش
بیست وهشت سال بود روز وفاتش در روز جمعه هشتم ربیع الاول
در سنه دویست وشصت سال در سر من رای بود سبب وفاتش سم
معتمد علیه اللعنه بود مدفن شریفش در دولت خانه پدرش در
پادشاهی معتمد ملعون بود اسم دربان آنحضرت عثمان بن سعید بود و
بعد از ان ولد امجد او امام محمد مهدی صاحب العصر والزمان
صلوات الله وسلامه علیه بود اسم او محمد ع کنیه او ابوالقاسم است
لقبش مهدی ولادتش سر من رای در روز جمعه نیمه شعبان در
سنه دویست وپنجاه وپنج شده در ایام پادشاهی معتمد بن متوکل لعین
بود اسم مادر آنحضرت نرجس خاتون بود نقش نگینش انا حجة الله فی
ارضه است و زوجه آنحضرت از دختران ابی لهب است از بلاد طالقان
مدت عمر شریفش را خداوند عالم میداند غیبت آنحضرت در شهر سر من رای
شد در ایام پادشاهی معتمد علیه اللعنة والعذاب جناب اقدس الهی ظهور
نزدیک کند وچشم شیعیان را بجمال باکمالش روشن گرداناد بحق محمد وآله
الطاهرین وزمین را پر از عدل وداد کرداند بدانکه وجود امام نیز مثل

وجود پیغمبر واجبست و دلیل بر وجوب وجود آن همان دلیلست
که گفته شد مقدمه پنجم در معاد است بدانکه باید اعتقاد کرد که
که با جثه و بدن عود میکند بعد از مردن و سزا و پاداش اعمال داده
میشود و نیکوکردار و بدکردار بجزای خود میرسند بدلیل عقل و نقل
هردو اما دلیل عقل دانستی که خداوند عالم حکیم و عادل و قادر است
یقین میکنی که معادی هم خواهد بود بجهة آنکه خلق عالم و آدم عبث است
و باید غرضی و فایده در ان باشد و آن فایده باشد که عاید بخلق شود
بجهة آنکه جناب احدیت بی‌نیاز و عادل باید ظالم که در دنیا ظلمی
بمظلومی کرده داد مظلوم را از ظالم بگیرد و مظلوم را بدرجه عالیه
بهشت عنبرسرشت برساند واما دلیل نقلی یعنی اجماع همه پیغمبران
واهل بیت و از اول قرآن تا آخر قرآن و همه کتابهای آسمانی
پر است و احتیاج بذکر آن نیست و باید دانست که معاد جسمانی
هست یعنی همین روح ببدن باز تعلق داده و ببدن خود میکند
و بهشت خانه جسمانی است که درختها و میوه‌ها و حورها و قصورها
و انواع نعمتها و ظرفها و زینتها و خوردنیها هرچه آدمی خواهش
کند در او هست و جهنم جاییست پر از آتش و زنجیرها و گرزهای

گران

گران که در دست ملائکه‌های غلاظ شداد است و خوراکهای ناگوار
از سمهای کشنده و چرک دوزخ و قیحهای زناکاران که مذمتهای بد
و دیگهای آتشین و صحبت شیاطین و انواع عذابهای گوناگون
و هر که انکار معاد جسمانی را کند کافر است و انکار کردن قول خدا است
و پیغمبران است و هر که انکار خدا و پیغمبران میکند کافر است بدانکه
احوال بعد از مرگ بسیار است که خدا و پیغمبران خبر داده اند چه قبل
از قیامت و چه بعد از قیامت مثل سکرات مرگ و عالم برزخ یعنی
مابین دنیا و آخرت از سوال منکر و نکیر در قبر است و فشار قبر
و بهشت و دوزخ و نفخ صور اول مردن جمیع جاندارانست حتی
ملائکه آسمان و حمله عرش و نفخ صور دویم زنده شدن جمیع خلائق
و حشر و نشر و حساب و صراط و میزان و حوض کوثر و شفاعت
و غیر اینها از خبر در قیامت و قبل از ان واقع شود پس ای برادر عزیز
چشم و گوش خود را واکن و اصول و فروع خود را درست کن که
خلقت تو برای همین شده و فریب شیطان لعین رجیم را مخور
و غافل مشو که طاقت آتش جهنم را نداری اعاذنا الله وایاکم
من النار و رزقنا الله بحرمة افتخار الابرار محمد و آله الاطهار

بدانکه در غیبت امام واجبست بر هر بالغ عاقلی که عالم و قادر نیست
تقلید مجتهد حی جامع الشرایط را بکند هرگاه خود مجتهد نیست
و تقلید متابعت او را بکردن اند اختیار در جمیع احکام شرعیه
تکلیفیه که عبارتست از واجب و حرام و سنت و مکروه و مباح
بوده باشد هر چند مظنه بهم رساند که مجتهد در حکم یا در
دلیل خطا کرده است و هرگاه علم بهم رساند جایز نیست تقلید
کردن و واجبست تحصیل علم در اصول دین و هرگاه مجتهد
متعدد باشد و همه در اجتهاد مساوی باشند مقلد مختار
داده که هر کدام را که خواهد تقلید کند و ثابت میشود
اجتهاد مجتهد بشهادت دو نفر مرد عادل و احوط آنست
که از دو نفر مرد عادل باشند یعنی ملا و فاضل باشند و
جایز نیست تقلید مجتهد حی را بو خبر صحیح معتبر کند و هرگاه
مجتهدش فوت شد باید انچه را تقلید کرده بهمان تقلید
باقی باشد و هر چه را تقلید نکرده رجوع بمجتهد حی کند
و هرگاه ممکنش نشود مجتهدی و دسترس نداشته باشد
بقول صحیح واجبست با او که احتیاط کند و هرگاه حرج لازم

اید

آید عمل بقول مشهور بین الاصحاب کند و هرگاه آنهم ممکن نیست
احوط لازمست تقلید اعلم و ازهد اموات را معین کند و
تقلید آنرا بکند و دیگر احوط اینست که هرگاه کسی فتاوی مجتهدین
را نقل کند و احوط بگوید با آنکه مسئله را بپرسد که از ثقات
مجتهد است این که بداند انکس که این مجتهد خود نوشته باشد

هذا کتاب الصلوة

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی اوضح لنا طریق العلم بنصب الاعلام و الدلائل
و اظهر سبل الخیرات ببعثة النبیین و الشرائع و الصلوة و السلام
علی افضل البریة و اشرف الخلیقة محمد و آله المرضیة و بعد
چنین گوید اقل خلیقه حسن بن محمد علی یزدی که چون عالیجناب علامة
العلما فخر المحققین و قدوة المجتهدین شیخنا العالم العامل الکامل
آقا سید محمد دام ظله العالی امر فرمودند بترجمه اصلاح العمل خود
بعد از ترجمه آن چون مشتمل بر مسائل کثیره و فروع غریبه بود
باعتبار بسطش زیاده از فهم قاصره اکثر عوام بود لهذا امر فرمودند
که آنرا مختصر نموده اقتصار بر مسائل ضروریه عامة البلوی نماید پس

امتثالا للامر العالی بانتخاب بروش مسائل مختصر و فروع ضروریه از
فتاوی ایشان پرداخته آنرا رساله قرار داده چون ماخوذ
از اصل آن که مصابیح میباشد این رساله موسوم بمصباح الطریق نمود
و چون مقصود بیان احکام طهارت و صلوة و صوم بود آنرا
مشتمل بر سه مقصد قرار داده مقصد اول در بیان طهارت
و آن مشتملست بر سه باب اول در بیان وضوست و در آن چند
فصلست فصل اول در بیان امور یست که وضو بجهت آن واجب
یا مستحب میباشد بدانکه واجبست وضو بجهت نماز واجب و
طواف واجب و بجهت مس کتابت قرآن مجید بعضی هم واجب
میدانند و در آن حکم بوجوب اشکالست لکن حرامست مس آن
بر محدث و مستحبست بجهت نماز مستحب و شرط صحت است
و اما نماز میت پس واجب نیست از برای آن وضو و شرط آن
نیز نیست و هم چنین مستحب است بجهت مس کتابت قرآن اگر
سنت باشد و از برای دخول در مسجد و بعضی هم مکان شریف را
ملحق بمسجد کرده اند و مستحبست بجهت قرائت قرآن و جماع
کردن با زن حامله و بجهت خواب و طلب حاجت و بجهت جنب اگر

خواهد

خواهد چیزی بخورد یا بخواب کند یا بجهت دفن کردن میت و بجهت
[illegible] که خواهد [illegible] شود و بجهت جنبی اگر خواهد
جماع کند و سنت است تجدید وضو بجهت نماز واجب باشد یا
مستحب خواه بوضوی اول نماز کرده باشد یا نه [illegible]
تجدید بجهت [illegible] اشکالست و اگر وضوی تجدیدی [illegible] و بعد
معلوم شد که وضو نداشته پس اگر [illegible] نیست و [illegible] کرده
اگر [illegible] اکتفا کرده باشد [illegible] نماز کرده و اگر [illegible]
مستحب کرده پس اگر وضوئی [illegible]
کافیست و الاحوط [illegible]
که بجهت نماز [illegible] نماز واجب [illegible]
که بجهت قرائت قرآن و [illegible] بجهت آن مستحب
لکن شرط آن نیست نماز واجب [illegible]
بجهت محض طاهر بودن ساختن و لکن احوط در اینجا [illegible]
اعاده وضو است و اما وضوئی که بجهت خواب کردن ساختن نماز بان
خلاف احتیاط است و حکم باستحباب وضو قبل از وقت از برای
تهیه نماز اشکالست لکن اگر [illegible] کند [illegible]

باشند باب دوم در بیان انچه ناقض وشکننده وضوست
وآن چند چیز است اول ودوم بول وغایط است هرگاه از
موضع طبیعی آید یا از موضعی که خلقی است آید یا از موضع غیر
طبیعی آید به انسداد موضع طبیعی واکثر علما شرط عادی شدن
در اینجا نکرده اند واگر از موضع غیر طبیعی آید ومخرج طبیعی
نکرده باشد عدم نقض خالی از قوتی نیست واحوط نقض است
واگر حقنه آلوده بنجاست از مقعد بیرون آید چنانچه ابن بابویه
گفته یا چنانچه اتفاق می افتد اگر بنجاست آلوده نشده نقض
نمیشود سیم باد است اگر از مقعد خارج شود وبادی که از فرج
زن بیرون آید ناقض نیست چهارم خوابست پنجم زوال
عقلست ششم استحاضه است هر قسم که باشد وهمچنین حدث
حیض ونفاس نیز ناقض وضوست وموجب غسل باشد واما
مذی وودی وبوسیدن زن وقهقهه ومس فرجین وبیرون آمدن کرم
یا سنگ ریزه یا آهن یا چوب یا ودی یا لذتی یا بخواندن وضو را
نمیشکند باب سیم در آداب خلوه است واجبست در حال
تخلی نشستن بطریقی که نبیند کسی عورت او را اگر حرامست دیدن

او

او ولکن کسی نیست پوشیدن عورت ضرور نیست وپوشیدن او از زن
وکنیزی که جماع او جایز است واجب نیست ودر عورت خلافست
واقوی قضیب وبیضتین است ومخرج غایط واحوط پوشیدن ناف
تا زانو وحرامست رو بقبله وپشت بقبله کردن بدن در حال
تخلی واستقبال بفرج تنها یا بدن تنها نیز احوط ترکست وهمچنین
در استدبار واما استنجا پس احوط اینست که حکم آنرا مثل حال تخلی دانیم
ومکروهست رو بباد کردن در حال بول ورو بقرص آفتاب وماه کردن
مخرج بول در حال بول نیز مکروهست وهمچنین استقبال آفتاب وماه
در حال غایط ومکروهست بول کردن در زمین سخت وایستاده بلکه تغوط
نیز با این حال ومکروهست بول کردن از بلندی مثل بامی بپایین ودر سنگ
ودر آب مطلقا بلکه تغوط در آب ایستاده نیز مکروهست ودر کوچها وشارعها
وکنار نهرها وسر چاهها ودر سایهائی که مترددین نازل میشوند ودر زیر درخت
میوه دار وبر سر قبرها ومکروهست بسیار نشستن در خلا وخوردن وآشامیدن
در آن ومسواک کردن وتکلم کردن مگر بالضروره وذکر خدا مکروه نیست
واحوط اینست که آهسته ذکر کند وقرائت قرآن نیز ضرر ندارد و
حکایت اذان نیز جایز است بی کراهت ومستحبست جستن واختیار کردن

مکان مناسب بجهت تخلی یا بنکه از نظرها بپوشاند ومرتفع وپر خاک
باشد ومستحبست که سر خود را بپوشاند ودر وقت رفتن پای چپ را
پیش دارد ودر وقت بیرون آمدن پای راست را واگر صحرا باشد در وقت
تخلی اول پای که میگذارد بجهت نشستن پای چپ واول پایی که برمیدارد
پای راست است وادعیه که وارد شده است بخواند وبعد از بول کردن استبرا
بعضی واجب میدانند واستحباب خالی از قوتی نیست ودر کیفیتش استبرا
خلافست اکثری بر اینند که باید سه مرتبه مسح نماید از مقعد تا بیخ ذکر
بقوه پس سه مرتبه از آنجا تا سر حشفه پس سه نوبت بتکاند او را و
بعضی گفته اند باید آنقدر دست بمالد که آنچه بول در مخرج باقی مانده بیرون
آید خواه کمتر از سه دفعه حاصل شود یا زیادتر واین قول خالی از قوتی
نیست اگر چه قول اول احوط است وزیادتی تنحنح سه مرتبه واظهر اینست که
مسح وفشردن هر انگشتی که باشد جایزاست وبعد از استبراء رطوبتی اگر
از مخرج بول آید ونداند که بولست یا نه پاکست وبجهت خروج آن وضوش
باطل نمیشود واگر شک کند که آیا استبراء کرده یا نه حکم بطهارت آن بلل
مشتبه والحاق او بکسی که استبرا کرده خالی از قوتی نیست ودیگر واجبست
شستن مخرج بول اگر خواهد چیزی که مشروط بطهارت است بجا آورد وغیر آب

آنرا

آنرا پاک نمیکند واستعمال آب بقدر مقدار آنچه بر حشفه است کافیست ودو نوبت
شستن آن احوطست واحوط آنست که سه نوبت باشد آب بعد از خشک شدن مخرج
غایط اگر اطراف آن نجس شده باشد وتعدی خلاف عادة کرده باشد واجب
که آنرا با آب بشویید هم مخرج او وهم اطراف آنرا واگر تعدی نکرده باشد
مخیر است میان شستن با آب یا غیر آب از سنگ ونحو آن واگر از محل تعدی
کرده باشد ولکن از محل عادة تجاوز نکرده باشد بعضی تعیین آب را لازم میدانند
وبعضی او را مخیر میدانند واول احوطست تنبیه اگر استنجا با آب نماید واجب
عین نجاست واثر آنرا زایل نماید ومراد از اثر آن جزوهاییست که اگر
با غیر آب پاک کند باقی میماند وازاله رنگ وبو واجب نیست ودر استنجا با سنگ
ازاله اثر نجاست ضرور نیست واما چیزی که استنجا با آن میشود بدانکه معتبر
در آن چند امر است اول آنکه آن چیز نجس یا متنجس نباشد دوم آنکه از امور دیگر
که ازاله عین با آن نمیشود از قبیل اجسام صیقلی مثل شیشه ونحو آن ومثل
سنگهای بزرگ که نمیتوان نجاست را با آن پاک کند ومثل خاک ونحو آن
از چیزهایی که بجهت انفصال اجزاء آن نجاست را بر نمیدارد سیم آنکه سرگین
واستخوان وچیزهای خوردنی یا تربت طاهره سید الشهداء وسایر امور دیگر
احترامی در شرع از برای او شده باشد استنجا بمجموع اینها حرامست واگر

مرتکب آن حرام نشود آیا طاهر میشود یا نه خلافست و عدم حصول طهارت
خالی از قوتی نیست و سنگی که استعمال شده اگر نجس نباشد استعمال میتوان کرد
و احوط ترکست و احوط اینست که آن جسم که بآن استنجا میکند خشک باشد
و لکن لازم نیست و اگر سه مرتبه مالیدن عین نجاست برطرف نشود باید
زیاد تر بمالد تا زایل شود و اگر کمتر از سه مرتبه زایل شود اکتفا بهمان نمودن
خالی از رجحان است لکن احوط تمام کردن سه مرتبه است و در اکتفا
بیک سنگ سه گوشه یا خرقه سه گوشه مثلا اشکالست احوط اینست که
بآن اکتفا نماید و مستحبست که اول استنجاء از مخرج غایط نماید و در مخرج
غایط جمع میان آب و غیر آب نماید و اگر جمع نماید اختیار آب نماید
و مکروهست استنجاء بدست راست و بدستیکه در آن خاتمی باشد که اسم خدا
یا یکی از انبیاء یا فاطمه بر آن نقش است و این در وقتیست که ملوث
بنجاست نشود و الا حرامست چنانکه گفته اند بلکه اگر بداند و بقصد
اهانت چنین کند کافر میشود **فصل چهارم** در کیفیت وضوست و آداب
آن بدانکه واجبات وضو هفت است **اول** نیت است پس اگر در حال
غفلت بجا آورد عملش صحیح نیست و واجبست در آن نیت قصد قربت
پس اگر بجهة ریاء بجا آورد وضویش باطل است و اگر از خوف عقاب و امید

تواب

ثواب بجا آورد عملش صحیحست اگر نیت قربت حاصل شود بنا بر اصح و اگر ضم نماید
نیت قربت را با ریاء پس اگر باعث اصل ریا است یا اینکه ریا و قربت مساوی
و هر دو با هم داعی بر عمل شده باشد پس وضویش فاسد است و اما اگر نیت
و داعی اصلی قربت باشد لکن ریایش بآن ضم شده باشد جماعتی از علما
آن عمل را نیز فاسد میدانند و آن احوطست لکن صحت محتملست در اینجا و جمیع
عبادات در این احکام حکمش حکم وضو میباشد و اگر امر مباحی را در نیت
با قربت ضم نماید مثل کم خوردن در روزه یا اعلام در تکبیر در صحت عملش
مطلقا یا فساد آن مطلقا یا صحت اگر مقصود اصلی قربت باشد و الا
فلا چند قولست و احوط فساد است و اگر قصد کند امر مباحی که لازم
آن غفلت است مثل سرد شدن بدن در غسل یا وضو مثلا اگر باعث اصلی
قربت باشد احتمال صحت بعید نیست و آیا لازم است قصد وجوب در وجوب
و مستحب در مستحب یا نه اقوی اینست که ضرور نیست بلکه قربت تنها کافیست
و همچنین واجب نیست قصد رفع حدث و مباح بودن نماز مثلا
بنا بر اقوی لکن احوطست و واجبست که مقارن باشد نیت در نزد
دست شستن اول جزوی از بدن و اگر مقارن نماید با شستن دست
قبل از شستن رو که سنت است یا مقارن با مضمضه و استنشاق نماید کافی نیست

واجبست استمرار حکم نیت و اقوی اینست که نیت عبادت از داعی و باعث
بر عمل پس بخاطر گذرانیدن ضرور نیست **دویم** از واجبات وضو شستن
رو است و حد آن بحسب طول از رستنگاه موی سر تا زنخ و بحسب عرض هر
قدریکه فرا گیرد آنرا انگشت ابهام و انگشت میانه پس اگر دو طرف پیشانی
او موی نباشد تا اواسط سر اینرا انزع میگویند شستن آن لازم نیست
و کسیکه پیشانی او موی بر آورده باشد یا پیش سرش موی نداشته باشد
یا انگشتش بسیار بزرگ باشد یا بسیار کوچک بوده باشد در تحدید رو
رجوع بمستوی الخلقه میکند و زیاده بر آنچه گفتیم از رو واجب نیست شستن
آن اگر چه بعضی مواضع را بعضی حکم بوجوب کرده اند و بشره که پوشیده
شده از موی ریش یا موی ابرو یا مژگان یا غیر آن شستن آن واجب نیست
خواه موی تنک باشد یا انبوه و اما اگر بشره ظاهر باشد از میان موی پس
اگر در شستن آن محتاج بتخلیل نباشد آنرا باید شست و الا فلا بنا بر اقوی
و لکن احوط شستن آنست **سیم** از واجبات وضو شستن دستها است
از مرفق تا سر انگشتان و مرفق را بالاصالة باید شست و مقداری زیاده تر
از آن من باب المقدمه باید بشوید و واجبست در شستن رو و دستها
ابتدا کردن از اعلی و بعضی ابتدا باعلی در هر جزئی از اجزای رو و دستها

لازم

لازم میدانند و آن احوطست لکن ظاهر اکتفاست با ابتداء باعلی در جزو
اول و اگر مانعی از رسیدن آب ببشره رو یا دست باشد باید آنرا از
آن زایل نماید یا حرکت دهد تا آب بزیر آن برود و چرکهای زیر ناخن احوط
ازاله آنها است و لکن عدم وجوب خالی از قوة نیست و اگر موی دست
بسیار باشد که محتاج بتخلیل باشد در رسیدن آب به بشره احوط تخلیل
کردنست و دست کشیدن و دست مالیدن بر دست واجب نیست و جایز است
فرو بردن عضو در آب بعوض آب ریختن و شستن اعضا واجب نیست
الا یکمرتبه و دفعه ثانی سنت است و مستحب است از برای مردان در شستن
دستها اینکه در شستن اول ابتدا بظاهر ذراع نماید و زنان بعکس آن
و جمعی در شستن دویم حکم را منعکس میدانند یعنی مردان ابتدا بباطن و زنان
بظاهر **چهارم** از واجبات وضو مسح است و متعلق آن پیش سر است و احوط مسح بقدر
سه انگشت است و مسح موی پیش سر کافی نیست بلکه پیش سر را باید مسح نمود
و لکن لازم نکرده است که مقابل پیشانی را مسح نماید اگر چه احوطست
و ابتدا باعلی در مسح سر احوطست و عدم وجوب آن خالی از قوتی نیست
پنجم از واجبات وضو مسح پاها است از سر انگشتان تا کعب که استخوان
بر آمده در پشت پاست و ابتدا بسر انگشتان احوطست لکن عکس نیز جایز است

و در عرض مسمی کافیست و در طول کافی نیست بلکه باید از سر انگشتان
تا کعب چیزی باقی نگذارد بلکه باید بقدر خطی از سر انگشت تا کعب لااقل مسح
کرده باشد و واجب نیست که آن خط راست بوده باشد و احوط اینست
که بباطن دست مسح نماید و جواز مسح شدن پاها را بیکدست خالی از قوتی
نیست ولکن خلاف احتیاطست و باید مسح بتری آب وضو باشد و با آب
تازه جایز نیست و اگر تری آب وضو بر دست نماند باید از مژگان گرفت
و بعضی موی ابرو را نیز داخل میدانند و بعضی از سایر مواضع وضو نیز
جایز میدانند و فرقی نیست میان موهای ریش که از ذقن پایین
آمده باشد یا نه بنا بر وجوب و اگر در دست تری بوده باشد جایز نیست
که از مواضع دیگر اخذ نماید و اگر تری در مواضع وضو نمانده باشد
وضو را از سر میگیرد اگر ممکن شود مسح بتری آب وضو در وضوی دوم
و اگر بجهة زیادتی حرارة یا بحران مسح بتری آب وضو اصلا ممکن نشود
در وجوب تیمم یا وضو یا مسح بآب جدید خلافست و احوط جمع است
اگر چه قول ثانی خالی از قوتی نیست و اگر بر محل مسح رطوبتی باشد اگر
رطوبت زیادیست که اگر بر روی آن مسح کند نمیگویند که مسح بآب
وضو کرده باید آنرا خشک کند و اگر مادون باشد خشک کردن ضرور نیست

دو جهت

و واجبست مسح نمودن بر بشره و مسح بر حایل جایز نیست بدون ضرورة
و مسح بر موی پیش سر که از حد سر نگذشته باشد جایز است ششم
از واجبات وضو ترتیب است و واجبست مقدم داشتن رو بر دست
راست و آنرا بر دست چپ و آنرا بر مسح سر و آنرا بر مسح پاها و
مسح پای راست را بر پای چپ بنا بر اقرب و اگر ترتیب را فراموش
کند بر میگردد و جزوی را که فراموش کرده بجا می آورد با ما بعد آن
تا ترتیب بعمل آید بشرطی که موالات فوت نشود و اگر رو را شست
و دست را فراموش نموده دست چپ را مقدم داشت پس دست
را نیز شست که بیادش آمد اقرب اینست که در شستن دست
راست بهمین شستن اکتفا میکند و دست چپ را دفعه دیگر میشوید
نه اینکه هر دو را دو مرتبه بشوید و سایر اعضا نیز همین حکم دارد اگر
ترتیب را فراموش کرده باشد در اینها هفتم از واجبات وضو
موالاتست و اظهر اینست که آن عبارتست از اینکه عضو بعد را
پیش از خشک شدن جمیع اعضای سابقه بشوید پس اگر چیزی از
اعضای سابقه همه یا بعضی تر نماند وضویش باطلست خواه عمدا
تاخیر انداخته باشد یا سهوا و اگر در اثنای شستن عضوی جمیع اعضای

سابقه خشک شود ضرر ندارد فصل پنجم در بیان احکام وضو است
بدانکه واجبست در وضو اینکه خود مباشر افعال آن شود و نایب نتوان
گرفت پس اگر دیگری روی او را شست مثلا یا او را مسح کرد بنیابت او وضویش
فاسد است و در حال اضطرار نایب گرفتن جایز است بلکه واجب و اگر
موقوف باجرت باشد باید داد مگر اینکه متضرر شود از آن یا اجحاف
در آن شود و نیابت در نیت جایز نیست در هیچ حال و مکروه است
استعانت از غیر در وضو و مراد از آن طلب کردن آب ریختن است
بر دست بجهة شستن و استعانت در آب آوردن و گرم کردن آن
مکروه نیست و اگر شک کند در فعلی از افعال وضو آن فعل را با ما بعد آن
بجا می آورد اگر موالات فوت نشود و اگر بعد از فارغ شدن از وضو
شک کند در فعلی از افعال وضو التفات بآن شک نمیکند مطلقا
خواه شک بجزو آخر باشد یا غیر آن خواه زمانی طویل گذشته باشد
یا نه بنا بر اقوی لکن در جزء آخر احوط التفات و بجا آوردن آن
جزء است تا از جای خود برنخواسته و همچنین اگر زمان طولی نگذشته
باشد و شک در نیت مثل شک در سایر اجزاء است بنا بر احوط بلکه
شاید اقوی است و اگر طهارت بجا آورده بعد از آن شک کند در

حدث

حدث شکش اعتبار ندارد و اگر شک در وقوع طهارت کند بعد
از حدث باید طهارت بجا آورد و همچنین اگر داند که هر دو از او حادث
شده و نداند کدام مقدم بوده اگر حال پیش از این دو حالت نداند
و همچنین اگر بداند بنا بر احوط بکند شاید اقوی است فصل ششم
در بیان احکام جبیره است بدانکه بر موضعی که باید شست اگر جبیره باشد
و ممکن باشد شستن آن موضع بکندن آن یا بفرو بردن عضو در آب
یا بمکرر ریختن آب بر آن باید اطراف آنرا شست و روی آنرا مسح نمود
و درین حکم فرقی نیست میان آنکه آن موضع شکسته باشد یا زخم باشد
و چیزی بر آن بسته باشند یا مالیده باشند و اگر آن موضع چیزی بر آن
نباشد و نتوان آنرا شست اگر بتواند روی او را مسح میکند و الا آن
آنرا میشوید و اگر نتواند چیزی بر روی آن میگذارد و آنچیز را مسح مینماید و
و اگر توان آن موضع را شست که بر آن جبیره میباشد بیکی از طریقی که
گذشت باید آنرا شست و احوط اینست که اگر تواند آنرا بکند آنرا اگر
بشوید و اگر جبیره در محل مسح باشد یا امکان بر خود عضو را مسح میکند
و با عدم امکان اگر بتواند آب بر آن برود تا بمحل برسد جمعی تکرار آب
یا بجهة رسیدن بر محل لازم میدانند و از خالی از قوتی نیست و

ج

احوط میان این و مسح بر جبیره است و اگر آن نیز ممکن نباشد
باید مسح بر جبیره نماید و اگر جبیره نجس باشد احوط اینست که بر آن
با همان حال مسح کند پس دست رو بشوید و چیز پاکی بر آن گذارد
و بعد از آن مسح کند و جبیره که در محل شستن است احوط اینست
که مجموع آنرا مسح نماید و اکتفا بمسمی مسح خالی از قوة نیست و اگر
خواهد همه آنرا مسح کند خلل و خروج آنرا ضرور نیست که فرا گیرد
بمسح و اگر بر موضع تیمم جبیره باشد بر روی آن مسح نماید اگر نتواند
کند آنرا و احوط جمع میان تیمم و وضو با جبیره است در صورتی که محل
خالی از جبیره باشد بلکه در صورتی که چیزی بر آن باشد نیز احوط است
جمع کردن مذکور و کسی که وضوی با جبیره ساخت یا بطریق تقیه وضوی
ساخت پس ضرورت برطرف شد اظهر صحت وضو است و اعاده لازم
نیست **باب دویم در بیان غسلهاست** و در آن چند فصل است
فصل اول در بیان غسل جنابت و در آن سه مقام است مقام اول
در بیان جنابت و آن حاصل میشود بدو چیز اول خروج منی
از قبل مرد و زن مطلقا در خواب یا بیداری باختیار یا بغیر آن و در
شهوة و جهندگی شرط نیست و اگر در خواب دید که محتلم شده لکن

بعد

بعد از بیدار شدن چیزی نبیند بر او غسلی نیست و اگر مشتبه شود بر او که آیا
این چیز از او آمده باشد منی است یا نه بعضی از علما علاماترا معتبر میدانند و احوط
اینست که با علامات غسل نماید و آنرا شکستن وضو بگیرد و علامات فتور بدن
و جهندگی و شهوة میباشد و بعضی بوی را نیز معتبر میدانند با اینکه بوی نشو بوی
خمیر یا بر ترش و شکوفه خرما میباشد **دویم** داخل کردن حشفه است در قبل
یا در دبر زن یا مرد خواه در خواب باشند هر دو یا یکی یا بیداری باشند خواه
در غفلت باشد یا در مستی یا هوشیاری یا غیر آن بمجرد دخول غسل بر فاعل
و مفعول واجب میشود خواه انزال بشود یا نه و باطن بدخول غسل واجب نیست
و لکن احوط است و ادخال بعضی از حشفه موجب غسل میشود و اگر طفل از
بلوغ طی کند یا کسی با او وطی نماید جماعتی تصریح کرده اند بوجوب غسل بر او
بعد از بلوغ و آن احوط است هم چنانکه نماز موقوفست بر غسل جنابت همچنین
روزه ماه مبارک رمضان نیز موقوفست بر آن و باقی بودن بر جنابت تا
صبح عمدا باعث فساد روزه میشود و ملحق برمضان میشود در این حکم قضای
آن **و اما سایر روزهای** واجب اظهر اینست که ملحق برمضان نمیشود
در این حکم و واجبست واقع ساختن غسل جنابت را در شب در ماه مبارک
لکن خلافست که آیا وقتش مجموع شبست پس در مجموع شب نیت وجوب

غسل میکند یا اینکه وقتش جزء آخر شبست پس وجوب مختص بآن
جزء است تفصیل مقام اینست که اگر آن جنابت قبل از نماز واقع
شده است غسل را بر نیت وجوب بعمل می آورد و نیت اباحه نماز را
اگر لازم دانیم باید کرد و ضرور نیست نیت آنکه بجهت نماز و روزه هر دو
میباشد خواه از نماز نماز مغرب یا عشا باشد یا نمازی که بنذر یا
مثل آن واجب شده بنیت قربت اکتفا میتوان کرد و لکن قول باینکه
مجموع شب وقت غسلست خالی از قوتی **مقام دویم** در بیان کیفیت
غسلست بدانکه واجبات غسل چند چیز است **اول** نیت است و واجبست
در آن قصد قربت و گذرانیدن در دل ضرور نیست اما احوطست
و همچنین نیت وجوب در واجب و ندب در مستحب ضرور نیست لکن
احوطست و نیت رفع حدث و مباح بودن نماز مثلا ضرور نیست لکن
احوطست و تعیین اینکه این غسل بجهت جنابت مثلا یا غسل بجهت حیض است
ضرور نیست پس بدون تعیین سبب غسل صحیحست و زن مستحاضه
و هر که حدث او قطع نمیشود نیت رفع حدث نمیتواند کرد و اگر
نیت مباح بودن چیزی نماید که موقوفست بر غسل مثل نماز و طواف
یا نیت مباح بودن چیزی نماید که غسل بجهت آن نیز واجب باشد

و نیز

واجبات غسل

و نیز مستحب غسلش صحیح نیست و واجبست مقارن بودن نیت با اول
جزئی از آن و اگر مقارن شستن دست که مستحبست قبل از غسل یا با مضمضه
و استنشاق نیت کند نیز صحیحست و تاخیر نیت از شستن سر جایز نیست
و در غسل ارتماسی نیت را نزد اول جزئی از بدن که داخل آب مینماید
باید کرد بنحوی که باقی جزء بدن بدون فاصله داخل در آب شود و اگر غسل
با موالات بجا می آورد واجبست استدامت نیت تا آخر آن و اگر موالات
را بجا نمی آورد تجدید میکند نیت را نزد شستن آن جزء مؤخر اگر از
نیت بول غافل شده باشد **دویم** شستن سر و گردنست **سیم و چهارم**
شستن طرف راست و چپ است و شستن ظاهر بدن کافی است و باطن
را در شستن آن ضرور نیست و در تمیز میان ظاهر و باطن رجوع
بعرف میشود و اگر در جزوی شک کند که آیا ظاهر است یا باطن باید
آنرا بشوید و جایز است در وقت غسل ترتیبی اکتفا با قل شستن که بطریق
روغن مالیدن و کمتر جایز نیست و در فهمیدن اول شستن رجوع بعرف
میشود **و اگر شک** در حصول شستن نماید اکتفا بآن جایز نیست
پنجم ترتیب است اگر غسل ترتیبی نماید پس باید ابتدا سر را بشوید پس
جانب راست پس جانب چپ را و اگر ترتیب را ترک کند اکتفا بآن غسل

جایز نیست خواه از روی عمد ترک ترتیب کرده باشد یا از روی سهو
یا از روی جهل و در نفس اعضا ترتیبی نیست پس ابتدا با علی لازم نیست
و پیشانیها جانبین است یعنی میان راست انجا نیز راست و چپ انجا
چپ میباشد و هم چنین بیضتین لکن احوط شستن مجموع آنست با هر یکی
از دو طرف آیا آلت مرد و فرج زن و دبر و ناف و هر چیز متوسط
میان طرفین است حال اخال بیضتین است که باید تقسیم نمود تا
رادیضبی باشد یا مجزاست میان انکه آنها را از هر طرف که خواهد بشوید
اقرب اولی است و اولی شستن آنهاست با هر دو طرف و هر عضوی را
که میشوید واجبست قدری از عضو دیگر بشوید تا یقین حاصل شود
بشستن این همه عضو و مجموع کردن از شرایط است و آنرا با سر باید شست
و ترتیب میان سر و کردن نیست بدانکه غسل بر دو نوع میباشد یکی ترتیبی
و کیفیت آن کذشت دیکری ارتماسی و آن عبارتست از داخل شدن
در آبست دفعة و مراد از دفعة دفعه عرفی است یعنی در عرف بکویند که
یکدفعه در آب رفت نه دفعه حقیقة پس اکر جزئی را داخل در آب
کند و قدری صبر کند و بعد جزء دیکر را و همچنین تا جمیع
اجزا را بدفعات در آب داخل کند غسلش فاسد است و در غسل
ارتماسی

ارتماسی ترتیب ساقطست و جمیع غسلهای واجب و مندوب را
بارتماسی میتوان نمود در جمیع حالات و نزدیک بودن مکانی که ایستاده
که ایستاده با آب ضرور نیست پس اکر بر بالای حوض است خود را بزیر انداخت در آب
غسلش صحیح است و اکر در میان آب باشد و خواهد غسل کند ارتماسی
بر بیرون رفتن آب ضرور نیست بنا بر اقرب خواه آب تا زانو باشد
یا بیشتر یا کمتر و بالجمله معتبر حصول ارتماسی فرو رفتن در آبست و در این حال
باید با هر لحرکت دهد تا آب جمیع بدن را فرو کیرد و غسل ترتیبی افضل است
از ارتماسی و واجبست تخلیل هر جزئی که ما نعست از رسیدن با آب
بر بشره و حرکت دادن با خن حکمش در وضو کذشت و اکر باید تخلیل نماید
در غسل ارتماسی آیا باید در زیر آب تخلیل نماید یا در بعد بیرون آمدن
نیز میتواند نمود معتمد آخر است و موالات داشتن اعضا در غسل شرط
نیست بلکه در اجزاء اعضا نیز شرط نیست پس اکر سر را در صبح بشوید
و باقی بدن را در آخر روز غسلش صحیحست اکر حدثی در اثناء از وی سر نزده
باشد موالات اکرچه واجب نیست لکن سنت است هم در اعضاء
و هم در اجزاء اعضا و موالات سنت است موالات عرفیست و اکر شستن
اعضا را از هم جدا انداخت پس اکر نیت سابقه باقیست که شستن

بتاخیر افتاده را بر کشت نشستن بجهت غسل منماید حاجت بتجدید نیت
نیست و الا لازمست بنا بر اقرب و موالات اکرچه بالذات واجب
نیست لکن بسا هست که بالعرض واجب میشود مثل صنوق وقت
و نحو آن و واجب است در غسل مباشر شدن مکلف شدن خود کل
جمیع افعال واجبه را و متوجه شدن غیر و مباشر بودن دیکری در
یا بعضی موجب فساد است و اکر ضرور داعی شود جایز مباشرت غیر
بلکه واجبست و اکر موقوف بر اجرت باشد لازمست و نیت را خود
در اینحال داشته باشد بر خود غسل مثل آب بر بخیتن مکروهست نزد بجا آوردن
کردن آب کرم نمودن آن و نحو آن مقام سیم در احکام غسلست
بدانکه شرطست در صحت غسل اینکه آبی که با آن غسل مینماید پاک
بوده باشد و اکر نجس بوده باشد فاسد است خواه عالم باین
باشد یا جاهل و باید آن آب پاک کننده باشد و باید مطلق
باشد و مباح باشد و اکر جاهل بغصبیت باشد غسلش صحیح است
اکرچه مالک مستحق عوض میشود و آب وضو نیز در این احکام
چنین است و اقرب اینست که شرط نیست طهارت اعضا خواه
غسل ارتماسی باشد یا ترتیبی خواه با آب کثیر غسل کند یا با آب قلیل
پس

پس یک شستن بجهت رفع حدث و خبث کافیست پس اکر نجاستی
بیک شستن زایل شود زیاده بر آن لازم نیست و الا یکدفعه
دیکر بشوید بجهت پاک شدن اکرچه بعد از اتمام غسل باشد و
آیا آبی که قصد رفع حدث و خبث با آن کرده در سایر اعضا طاهره
استعمال میتوان کرد یا نه اقرب اینست که اکر نجس شده نمیتوان و الا
در آن اشکالست و احوط اجتنابست بلکه احوط اینست که محل غسل
پاک باشد قبل از شروع بغسل و اکر در اثناء غسل نجس شود محل
غسل غسل باطل نمیشود اکرچه طهارت محل را شرط دانیم بلی واجبست
بنا بر این دو شستن یکی بجهت رفع حدث و دیکری بجهت رفع خبث
و بنا بر مختار یک شستن کافیست بطریق تداخل و وضو نیز
ملحق بغسل میباشد در حکم طهارت محل بنا بر مختار و اما بنا بر قول
بوجوب تطهیر محل غسل قبل از آن احتمال عدم الحاق وضو
بغسل در غایت قوة است و اکر شک کند در شستن عضوی
از اعضای غسل پس اکر شروع بما بعد آن نکرده باید آن عضو را
بشوید و ظن کافی نمیباشد مطلقا بلی اکر کثیر الشک در آن عضو
باشد التفات نمیکند و اکر در غیر آن عضو کثیر الشک باشد

احوط اینست که التفات نماید واگر بعد از شروع بعضو دیگر شک
کند آن عضو را با ما بعدش بعمل می آورد واگر بعد از فروغ از غسل
شک کند در شستن جزوی احوط اینست که شک او اعتبار ندارد
مطلقا لکن اگر شک بجزو آخر تعلق گیرد عدم التفات بشک محل
اشکالست واحوط اینست که آنرا بجا آورد وزن نیز غسل جنابت را
مثل مرد میکند بهمان کیفیت که گذشت بلکه غسل حیض و نفاس و
استحاضه و مس میت را نیز بهمین کیفیت میکند لکن اگر وضوئی قبل
از آن باید ساخت وآیا واجبست بر مرد دادن قیمت آب بزوجه خود
بجهت غسل او یا نه بعضی درین تامل کرده اند وبعضی تصریح بعدم
وجوب کرده اند لکن گفته اند باید آبرا بسوی او آورد یا او را
بگذارد که بسوی آب رود دیگر بدانکه حیض عبارتست از خونی که
از فرج زنان آید بعد از بلوغ و قبل از سن یاس که غالبا متصف است
باین صفات که رنگ او سیاه است یا سرخ و غلیظ و گرم میباشد
و بقوة بیرون می آید با سوزش و تر و تازه میباشد که خداوند
جلیل آنرا بجهة تربیت خلق کرده در رحم زن که تا طفل در
رحم است آن غذای طفل است و بعد از تولد مبدل بشیر میشود

واز

واز پستانها بیرون می آید وخونی که پیش از نه سال دیده شود حیض نمی شود
اگرچه بصفت خون باشد وهمچنین اگر بعد از سن یاس خونی ببیند
آن خون حیض نباشد اگرچه بصفت حیض باشد وحد یاس پنجاه سالست حیض
در غیر قرشیه و نبطیه و شصت سالست در قرشیه و نبطیه بنابر اشهر واظهر و آیا
مراد از پنجاه سال یا شصت سال حقیقت آنست که اگر یکروز از پنجاه سال
تمام کمتر باشد بحد یاس نرسیده یا رجوع بعرف میشود پس همین که در عرف
گویند که پنجاه سال دارد یائسه میباشد اقوی احتمال دویم است وجمعی تصریح ع
کرده اند که مراد از قرشیه زنیست که از قبیله قریش بوده باشد خواه هاشمی
باشد یا نه واکثر این طائفه هاشمی میباشند وقریش قبیله میباشند که از اولاد
نضر بن کنانه اند که جد اعلی پیغمبر است واگر مادر زنی تنها قرشیه باشد ملحق
بقرشی نمیشود واگر پدرش تنها قرشی باشد قرشیست ودر تفسیر نبطیه خلاف
است واگر کسی نسبش معلوم باشد حکمش معلومست واگر مشتبه باشد ملحق
بغیر قرشی و نبطی میباشد لکن مراعات احتیاط اولی است واگر زنی شک کند
که آیا بسن یاس رسیده یا نه حکم نیز بر او جاری میباشد واگر مشتبه شود بر زن
که خونی که از او می آید خون حیض است یا خون قرحه و زخمیکه در اندرون
بهم رسیده انگشت خود را داخل در فرج خود میکند پس اگر خون از جانب

راست میاید خون قرحه است خواه بصفات خون حیض باشد یا نه
واگر از جانب چپ می آید حکم بحیضیت میشود مطلقا اگرچه بصفت حیض
نباشد بنابر اقل و اظهر و مراعات جانب در حال اشتباه است پس اگر خون
بصفات حیض باید و ممکن باشد که آنرا حیض قرار بدهد و مشتبه
بقرحه نباشد حکم بحیض می شود اگرچه از جانب راست آید و آنچه مذکور
شد که در وقت اشتباه انگشت را داخل در فرج میکند و مشاهده می نماید
ضرور نیست که در آن حالت که بر پشت بخوابد و پاها را بلند کند و انگشت
میان را داخل فرج کند لکن احوط مراعات این صورتست واگر خون مشتبه
شود بخون بکارت پنبه بر میدارد پس اگر آن خون پنبه را فرو گرفته حیض است
واگر بطریق طوق اطراف پنبه خون آلود شده خون بکارتست ولازم نیست
در وقت پنبه برداشتن که بر پشت بخوابد وپاها را بلند کند و قدری
صبر کند پس بعد از آن بیرون آورد اگرچه احوط مراعات این امور است واحوط
اینست که غیر پنبه از پشم و کهنه و نحو آن بر ندارند وشرط نیست در صورت
طوق زدن که مثل دایره مجموع دور پنبه را طوق برند بلکه همینکه گویند
که طوق زده حکم ببکارت می شود اگرچه بصفات حیض باشد و همین که
فرو گرفته حکم بحیض میشود اگرچه بصفات حیض نباشد واقل حیض

سه روز

حیض
سه روزست پس اگر یکروز یا دو روز خون دید و ندید تا ده روز آن خون
نیست وشرطست در آن توالی یعنی پی در پی بودن پس اگر در اول و وسط
و آخر ده روز خون دید حکم بحیض نمیشود بنابر اشهر و اظهر و اکثر حیض
و غایت زمان آن ده روز میباشد پس اگر یازده ببیند مجموع آن حیض نیست
واگر زیاده بر ده روز خون دید آیا اول را حیض قرار میدهد یا آخر یا وسط
در آن تفصیلیست شاید مذکور شود بعد ازین انشاء الله و زمان
غیر حیض را طهر میگویند اگرچه خون ببیند و نه اگر هر خونی حیض نمیباشد
وطهر کمتر از ده روز نمیباشد و اکثر طهر را حدی نمیباشد و بدانکه
هر خونی که ممکن باشد حکم بحیض آن میشود بنابر اشهر و اظهر و مراد از
امکان آنست که مانعی از موانع شرعیه نباشد مثل آنکه قبل از بلوغ یا بعد
از سن یاس یا کمتر از سه روز متوالی یا زیاده از ده یا اقل طهر فاصله
نشده باشد میان آن و حیض سابق یا از جانب راست آید در صورت
اشتباه بحسب شرع ممکن باشد حیض قرار دادن آن و بنابرین آنچه را
می بیند از سه تا ده از آن خونی که ممکن است حیض قرار دادن آن حکم بحیض
آن میشود خواه بیک نسق باشد یا مختلف خواه بصفت خون حیض باشد
یا نه پس اگر سه روز خون ببیند پس قطع شود و پیش از ده روز یا در روز

دهم خونی ببیند حکم بحیض زنان در خون و آنچه فاصله میباشد خواه
این دو خون مثل هم باشند یا نه بصفت حیض باشند یا بصفت استحاضه
و همچنین اگر زیاده بر سه روز ببیند پس قطع شود پس قبل از ده
روز یا در ده خونی ببیند لکن آنچه گفتیم در صورتیست که زمان دو خون
با آنچه در میان واقع از ده تجاوز نکند یا این معنی که خون دویم بر سر ده
یا کمتر قطع شود و اما اگر از ده تجاوز کند اگر ذات العادة میباشد
رجوع بعادت خود مینماید و اگر مضطربه یا مبتدئه باشد و آن تفصیلی
است و جناب استادی دام ظله العالی آنرا متعرض شده اند و اگر سه روز
ببیند پس قطع شود و نبیند تا ده روز پاک باشد پس سه روز ببیند
این دو خون هر یک حیضی علیحده میشود و چون در حیض و نفاس و استحاضه
در بیان احکام رجوع بعادة زن میشود **پس بدانکه** عادة حاصل
میشود بدیدن خون دو مرتبه در دو ماه هلالی بیک نهج پس در دفعه سیم
ذات العادة میباشد خواه این دو خون مثل هم باشند در صفات
یا نه پس اگر در اول اینماه هفت روز خون ببیند در اول ماه دیگر
نیز هفت روز خون ببیند بی اشکال ذات العادة میباشد و اما
اگر هفت روز از اول ماه خون ببیند و نبیند تا ماه سیم یا چهارم

یا بیشتر

یا بیشتر پس هفت روز در اول ماه دیگر ببیند آیا ثابت میشود عادة یا
یا نه اقرب ثبوت است و شرط اینست در ثبوت عادة مساوی بودن در
طهر پس اگر میان دو خون مثلا بیست روز فاصله شود و خون سیم را بعد
از سی روز از خون دویم که گذشته دید یا بعد از پانزده روز مثلا اتفاقات
العادة خارج پس در خون سیم رجوع باحکام ذات العادة میباید و اگر
دو خون در وقت مختلف باشند و در عدد متفق مثل اینکه هفت روز
از اول اینماه ببیند و هفت روز در آخر ماه دیگر این نیز ذات العادة
میباشد در عدد و احکام ذات العادة برو جاری میشود پس اگر در ماه
سیم خون از ده تجاوز کند رجوع بعادة میکند و بقدر عادة حیض قرار
میدهد و باقیرا استحاضه هم چنانکه اگر در وقت متفق باشند نه در عدد
مثل اینکه در اول اینماه هفت روز خون ببیند و در اول ماه دیگر نه روز
ذات العادة وقتیه میباشد پس در ماه سیم بمجرد خون دیدن عبادتها
ترک نماید چنانچه ذات العادة ترک میکند و آیا بعدد از عددی که
در دو ماه مکرر شده که هفت روز باشد درین مثال ذات العادة میباشد
یا مضطربه میباشد بحسب عدد در آن خلاف است و احوط و اقوی وجوب
کفاره است بر زوجی که وطی نماید با زوجه خود در حال حیض بر زوجه حرام

اگر چه جماعتی حکم باستحباب کفاره کرده اند و در قدر کفاره خلافست
مشهور اینست که در اول آن یک دینار و در وسط نصف دینار و در آخر
ربع دینار است و ترجیح مسئله و فروع آنرا و سایر حیض را جناب استادی
دام ظله العالی متعرض شده اند **فصل دویم در بیان** بعضی از احکام
حیض است بدانکه واجبست غسل حیض بجهة نماز و طواف واجب و شرط
نماز و طوافست مطلقا و غسل حیض باید بعد از طهر و پاک شدن از خون باشد
و حرامست بر حایض مس کتابت قران نیز خاص آن و نیز برداشتن آن
و اگر مس واجب شود غسل واجب میشود و حرامست بر او درنگ کردن
در مساجد و گذاشتن چیزی در آنها و گرفتن چیزیرا از آنها جمعی تصریح
کرده اند که جایز است و حرامست بر او خواندن سورهای عزایم و بعضی
از آنها و خواندن غیر آنها از قران جایز است و حرامست بر او داخل
شدن در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر و داخل شدن و عبور کردن در سایر
مساجد جایز است و اگر با نجاست باشد احوط اجتنابست اما مشاهد
و مرقدهای مشرفه حکم حایض و جنب نسبت بآنها یکی است و روزه که
در ایام حیض خورده باشد قضا کند و موقوفست صحت روزه رمضان
بر غسل حیض بنا بر اقرب **فصل سیم در بیان** استحاضه و احکام آن

بدانکه

بدانکه استحاضه بر سه قسم است قلیله و متوسطه و کثیره قلیله آنست
که خون از پنبه تجاوز ننماید بسوی خرقه و متوسطه آنست که از اندک بیرون آید
نماید و پنبه را فرو گیرد لیکن بکهنه نرسد و کثیره آنست که بکهنه نیز
برسد اما در استحاضه قلیله باید بجهة هر نمازی وضوئی بسازد و
غسل بر او نیست و اما متوسطه باید بجهة هر نمازی وضوئی بسازد و
غسلی بجهة نماز صبح بجا آورد و دیگر غسلی بر او نیست **و اما کثیره** باید بجهة
هر نمازی وضوئی بسازد و سه غسل بر او واجبست یکی از جهة نماز صبح
یکی ظهر و عصر و یکی جهة مغرب و عشا و آیا واجبست بر او جمع کردن
میان هر دو نماز بیک غسل یا اگر میتواند تفریق نماید میان نمازها و از
برای هر نمازی غسل بجا آورد احوط اختیار اولست و حرامست مس کتابت
قران بر مستحاضه بحسب ادله بعید است و اگر جمیع آنچه بر او واجبست بعمل آورد
جایز است او را مس کتابت قران و دخول مسجد مکه و مدینه با خالی بودن
از نجاست و همچنین جایز است او را خواندن سورهای عزایم و جایز است
زوجرا وطی کردن با او اگر اعمالی که بر او واجبست بجا آورده باشد و اگر
بجا نیاورده باشد در جواز خلافست و احوط منع است لیکن جواز خالی از
قوة نیست و صحیح نیست روزه رمضان اگر خون از پنبه تجاوز کرده باشد و روزه

و فرو کوفتن باشد آنرا بدون غسل و غسل زیاده بر آن غسل که بجهة نماز باید
کرد بر او نیست ولیکن اگر فرو کوفتن پیشتر قبل از صبح باشد احوط غسلست
قبل از صبح و آیا صحت روزه موقوفست بر غسل روز یا غسل شب آینده
مدخلیت است احوط اینست که صحت روزه را مشروط بجمیع اغسال دانیم
حتی شب آینده **فصل چهارم** در غسل مس میت است واجب میشود غسل
بمس نمودن میت انسان بعد از سرد شدن و قبل از غسل دادن و هم
چنین بمس نمودن قطعه که در آن استخوان باشد و احوط اینست که
بدون غسل مس میت داخل در نماز نمیتوانند بلکه حکم بآن
مینمایند بلکه احوط اینست که روزه نیز موقوفست بر آن لیکن اقوی اینست
که روزه بدون این غسل صحیحست و اما درنگ کردن در مسجد و گذاردن
چیزی در آن و خواندن سورهای که سجده دارد و مس کتابت قرآن
نیز احوط اینست که بدون غسل عمل نیاورد ولکن قول بجواز بدون غسل
خالی از قوتی نیست در غیر از اخیر **فصل پنجم** در غسل میت و کفن نمودن
اوست بدانکه واجب پوشیدن عورت میت در وقت غسل دادن وجمعی
گفته اند که اگر غسال کور باشد یا از خود خاطر جمع باشد در نگاه کردن
سر عورت میت سخت است و آیا میتوان میت را غسل داد بطریق ارتماس

و ورد

و فرو بردن در آب و بیکدفعه در آب کثیر که بملاقات نجاست نجس
نشود یا زیر در ناودان خلاف است و قول بجواز خالی از قوت نیست لکن
احوط غسل ترتیبی است و اگر نجاستی از میت خارج شود اعادهٔ
غسل لازم نیست اما واجبست ازالهٔ آن و جماعتی گفته اند که در این
غسل نیز چنین است و حرامست نبش قبر مطلقا اگر چه از برای نقل کردن
بسوی مشاهد مشرفه باشد و آیا این در صورتیست که وصیت بنقل
مشاهد نکرده باشد یا آنکه در این صورت نیز حرامست بعید نیست که
در این صورت نیز حرام است بعید نیست که در این صورت نیز حرام باشد
و اگر در زمین غصبی دفن کرده باشند جایز است بلکه نبش قبر لکن مستحبست
او را ترک آن **و مکروهست** نقل کردن میت قبل از دفن از بلدی
مگر بسوی مشاهد مشرفه که مستحبست اگر چه آن میت صغیر باشد
بلکه مستحبست نقل کردن بسوی مقبرهائی که قبر شهدا یا صلحا در آن باشد
اگر خوف هتک حرمت آن نباشد **باب سیم** در بیان تیمم و احکام آنست
و در آن دو فصل است **بدانکه** در بیان اموریکه تیمم بآن صحیحست بدانکه
جایز است تیمم بر خاک و سنگ اگر چه خاک ممکن باشد بنابر اقوی
لکن با وجود خاک احوط ترک تیمم بر سنگست و تیمم جایز نیست بر آهک

آداب نبش

و آشنان و سهر و زرنیخ و خاکستر و گچ و نوره بعد از پختن و قبل از آن
جواز تیمم دور نیست لکن احوط اجتنابست و مکروهست تیمم بر زمین
شوره و رمل و اگر خاک و سنگ نباشد میتوان تیمم نمود بر غباری که
جمع شود با جامه یا نمد زین یا یال اسب و اگر خاک هم نرسد تیمم بر گل
جایز است و در کیفیت تیمم بگل خلافست و اگر کسی عمدا خود را جنب کند
و استعمال آب او را ممکن نباشد جایز است او را تیمم و واجبست
او را طلب کردن آب بمقدار یک تیر پرتاب از چهار طرف در زمینی
که مشتمل بر کودی باشد و بلندی و درخت و سنگ بسیار باشد
بنحویکه پشت او نمودار نباشد و در زمین هموار بقدر دو تیر پرتاب
از چهار طرف باید طلب آب نمود و اگر بنحویکه واجبست طلب آب ننمود
اگر تیمم را در وسعت وقت کرده باشد باطلست و آنچه وضو و غسل را
میشکند و علاوه بر آن یافت شدن آب نیز تیمم را میشکند و تیمم را
قبل از وقت نمیتوان کرد و در تنگی وقت اشکالی در آن نیست و در سعت
وقت خلافست اقوی صحت است اگر بداند یا مظنه داشته باشد بباقی
بودن عذر تا آخر وقت بلکه دور نیست صحت آن مطلقا و اگر عذر نقصانی
بر طرف او نباشد جمعی گفته اند که در همه اوقات تیمم میتوان کرد **فصل دویم**

در

در کیفیت تیمم است و در آن چند چیز واجبست **اول** نیت واجبست و
قربت یا ندب و مباح بودن نماز لازم نیست لکن احوطست بلکه اقوی
اینست که نیت بدلیت از وضو یا غسل نیز لازم نیست **دویم** زدن دستهاست
بر زمین با چیزی که بآن تیمم میکنند و گذاردن هر دو دستها بآن و اقوی
اینست که این نیز جزئی از تیمم است پس نیت را باید قبل از آن کرد بنحویکه
مقارن با آن باشد و شرط نیست چسبیدن چیزی از خاک بدست
تا مسح بخاک بعمل آید اگر چه احوط است و واجبست که دستها را
با هم بخاک بزنند و واجبست که کف دستها را بر خاک بزنند نه پشت
که در وقت زدن دستها گشاده باشد و واجبست که مجموع کف دستها را
بر زمین برسانند بنحویکه در عرف گویند که همه دستها را رسانید و واجبست
که در وقت زدن انگشتها گشاده باشد و در استحباب آن مضایقه نیست
و مستحبست تکانیدن خاک از دستها قبل از مسح پیشانی و آن حاصل میشود
بمالیدن آنها بیکدیگر یا بباد کردن و دمیدن **سیم** از واجبات تیمم مسح پیشانی
است از رستنگاه مو تا طرف بالای دماغ و از بالای دماغ تا سر آن واجب
نیست و در مسح دو طرف پیشانی که آنرا جبین گویند و مسح کردن ابروها
واجب نیست و بالجمله مسح کردن چیزی از بغیر از پیشانی واجب نیست لکن

احوطست که بهر دو دست پیشانی و دو طرف آنرا مسح نماید بیک مسح کردن
و واجبست که قدری از دو طرف پیشانی و ابروها را مسح نماید تا یقین
بمسح پیشانی حاصل شود و واجبست ابتدا کردن باعلی در مسح پیشانی
و اگر عکس نماید تیمم فاسد است اگرچه سهوا باشد و مجموع پیشانی را باید
از بالا بپایین مسح نماید و واجب است که بهر دو دست مسح نماید لکن
احوطست و واجبست که مسح را بکف دست بجا آورد و اگر بباطن دست
ممکن نشود بظاهر دست مسح نماید و اگر موی سر زیاده از متعارف
بپایین آورده باشد آن قدری که مستوی الخلقه مسح میکند باید
آنرا مسح نماید و کسی که قدری از پیش سرش مو نداشته باشد نیز رجوع
بمستوی الخلقه مینماید چهارم از واجبات تیمم مسح ظاهر دستها است
از بند دست تا سر انگشتان و باید ظاهر هر یکرا بباطن دیگری مسح نماید
و اگر بباطن نتواند مسح کرد بجهت نجاست آن یا غیر آن اقرب اینست
که بظاهر دست دیگر بجز بت مسح نمودن و در اینجا نیز واجبست ابتدا
باعلی بنابر اقرب و باید قدری زیاده از واجب بعمل آورد تا یقین
بانچه بر او لازمست بعمل آید پنجم از واجبات تیمم ترتیب است باینکه
اول دستها را بر زمین زدن پس پیشانی را مسح نماید پس دست راست

و بعد

و بعد دست چپ را پس اگر ترتیب را ترک نماید تیمم او باطلست خواه
عمدا باشد یا سهوا یا از روی جهل یا تقصیر کرده باشد در تحصیل علم مسئله
و اگر چیزیرا که واجبست بعد از چیزی بعمل آورد و پیش از آن بجا آورد مثل
آنکه دست چپ را پیش از دست راست مسح نماید بمحض این تیممش فاسد
نمیشود بلکه از آنجا که ترتیب را بهم زده کوهنر ترتیب را بعمل می آورد
و تیممش صحیحست اگر موالات بعمل آید و اگر بعد از مسح دست چپ دست راست را
نیز مسح کرده باشد پس خواهد که ترتیب بعمل آید صرف نیت مسح نمودن
دست راست دو مرتبه بلکه بهمان مسح اکتفا میکند و مسح دست چپ را
دو مرتبه بجا می آورد بنابر اقرب و همچنین نسبت بسایر اجزا و بدانکه
واجبست در مسح پیشانی و دستها اینکه مجموع آنرا مسح نماید هم طول و هم
در عرض و ترک جزئی از آنها باعث بطلان تیمم است خواه عمدا باشد
یا سهوا پس اگر جزئی را از این اعضا ترک کند و عضو دیگر را مسح کند باید
برگردد و آن جزو را مسح کرده عضو دیگر را نیز مسح نماید اگر موالات بهم نخورد
و الا باید از سر گیرد اگر ترک موالات را باعث بطلان دانیم لکن اصح اینست
که تدارک آن جزو را با ما بعدش میکند و احوط اتمام اعاده است اگر وسعت
وقت باشد و مسح همه پیشانی و دست بنحویکه در عرف گویند همه آنرا مسح نموده

کافیست و واجب نیست رسانیدن غبار بهر عضو اگرچه مسح آن لازمست
و عضویکه بآن مسح عضو دیگر میکند لازم نیست که همه آن را محل
مسح برساند و اگر مسح حایلی داشته باشد مثل انگشتر یا چرک و نحو آن
باید ازاله نمود و اگر بر عضویکه مسح میکند جبیره باشد اگر توان از او برداشت
باید بردارد و الا بر روی آن مسح میکند و اگر بعد از تیمم صحیح تواند
جبیره را بردارد احوط اعاده تیمم است ششم از واجبات تیمم موالاتست
باین نحو که گویند پی در پی بجا آورد پس فاصله کمی ضرر ندارد و تیمم
فاسد میشود بترک موالات بنابر اقوی خواه عمدا باشد یا سهوا
هفتم از واجبات تیمم آنست که این افعال را خود بجا آورد پس نیابت
و وکالت در آن صحیح نیست پس اگر دیگری او را تیمم دهد بی ضرورت تیممش
باطل است و اگر نتواند خود را تیمم دهد نایب قرار میدهد دیگری را تا او را
تیمم دهد لکن نیت را باید خود بکند و اگر هر دو نیت کنند اولی است
و اگر بعضی اعضا را تواند خود بجا آورد و بعضی را نتواند بجا آورد آنچه
را میتواند بجا می آورد و آنچه را نمی تواند دیگری آنرا بجا می آورد
و در صورت نیابت نایب دست مریض را باید بزمین بزند و با دست او
او را مسح مینماید اگر ممکن باشد و الا دست خود را میزند و با دست

خود

خود او را مسح مینماید و اگر نتواند دست مریض را بر زمین زند لکن
توان بدست او او را مسح نمود نایب دست خود را بر زمین میزند و بدست
مریض میمالد و او را با دست خودش مسح مینماید بنابر اقرب و باید باذن
مریض او را تیمم داد پس اگر بی اذن کسی او را تیمم دهد کافی نیست و در
اذن لازم نیست که بگوید بلکه اشاره نیز کافیست و در شرط بودن طهارت
محل مسح که پیشانی و پشت دستها است خلافست اقرب اینست که
شرط نیست بلکه اگر نجاست آن سرایت کند بخاک یا دستی که با آن
مسح مینماید نیز ضرر ندارد پس پاکی دست و خاکی که بدست میباشد که با آن
مسح میکند شرط نیست بنابر اقوی اگرچه آن چیزیکه دست را بآن میزند
لازم دانیم پاک بودن آنرا بدانکه هر چیزیکه موقوفست بر وضو یا غسل
و بجهت غسل یا وضو بر او مباح میشود بنابر اقوی پس واجب میشود
تیمم بجهت نماز واجب و مستحب میشود بجهت نماز مستحب و جایز میشود
دخول مساجد و درنگ در آنها حتی مسجد الحرام بر کسیکه تیمم کرده باشد
بعوض غسل جنابت یا حیض اگر نتواند غسل کرد و همچنین جایز میباشد
امکان خواندن سورهایی که عزائمست در حال عدم غسل و همچنین مس کتابت
قرآن و جنب و حائض اگر خواهند روزه بگیرند و نتوانند غسل کرد باید تیمم

کند قبل از صبح و چیزیکه موقوفست بر غسل و وضو نیست اما وضو یا غسل بجهة
آن مستحب است مثل قرائت قرآن یا زیارت اگر نتواند غسل یا وضو بعمل آورد
تیمم بجهة آن مستحب است ثمن صبر ندارد خاتمه در بیان مطهرات و نجاسات
و در آن دو مقامست مقام اول در بیان مطهرات و نجاسات احکام
آبهاست بدانکه آب بر دو قسم است مطلق و مضاف مطلق آنست که در عرف
آنرا آب گویند بدون قید اضافه و نتوان گفت آب نیست و اگر آنرا آب
گویند با قید و بتجوز باشد که نتوان گفت آب نیست آنرا مضاف گویند مثل
آب انار و نحو آن و اما آب مطلق پس جمیع اقسام آن پاکست و پاک کننده
غیر هم هست اگر نجاست از خارج بآن برسد که باعث نجاست شود و اگر نجاست
خارجی بآن برسد اگر جاری باشد یا چشمه باشد که بقوة از آن بیرون آید
یا کر باشد بمحض ملاقات نجاست نجس نمیشود بلکه در وقتیکه نجس میشود که رنگ
یا بو یا طعم آن بسبب عین نجاست متغیر شود و مقدار کر هزار و دویست رطل
عراقی است و هر رطلی صد و سی درهم است که نود و یک مثقال باشد این بحسب
وزنست اما بحسب مساحت اقرب آنست که آن قدر است که هر یک از طول
و عرض و عمقش سه وجب و نیم باشد و مراد از وجب وجب مستوی الخلقة است
و اگر از آنچه گفتیم قلیلی کمتر باشد کر نیست بلکه آب قلیل گویند آنرا و آن

بمجرد

بمجرد ملاقات نجاست نجس میشود و اگر غیر آب استنجاء و غساله باشد و اگر
آب غساله یا استنجا باشد حکمش خواهد آمد و اما آب مضاف اگر ملاقی
که از آن گرفته شده پاک بود پس آن پاکست اما بمحض ملاقات نجاست
نجس میشود اگرچه بسیار باشد و ازاله نجاست نمیکند اگرچه در ضرورة باشد
و اگر آنرا مخلوط با آب مطلق کنند بنحویکه آب مطلق مضاف نشود ازاله
خبث بلکه حدث نیز میتوان کرد اگرچه رنگش مثلا متغیر شود و در حالیکه آب نقد
طهارت نداشته باشد و تواند بطریق مذکور مزج نماید این واجبست اما احوط
جمع میان وضو و تیمم یا غسل و تیمم است در اینحال و اما آب سؤر بدانکه
در سؤر حیوانیکه حرام گوشت است خلافست بعضی نجس میدانند لکن اقوی
طهارتست با کراهت و حیوان نجاست خوار اگر موضع ملاقات او پاک باشد
سؤرش پاک و مکروهست بلکه سؤر الاغ و استر و اسب نیز مکروهست و اگر
ظرف آب پاکی با نجس مشتبه شود اجتناب از هر دو واجبست و اگر غیر از آن
دو آب آبی نباشد واجب است تیمم و ریختن آن دو آب واجب نیست و اگر
چیز پاکی بیکی از این دو آب برخورد حکم نجاست آن چیز نمیشود و اگر آب پاک
مشتبه بغصبی شود اکثر علما حکم آنرا این مثل حکم نجس میدانند و اگر آب مطلق
بمشتبه مضاف شود باید از هر دو وضو بگیرد و اگر از آنها تنها بریزد باید جمع نماید

میانه وضو و تیمم و جایز نیست وضو و غسل با آب نجس و خوردن آنهم
حرامست در حال اختیار و مظنه نجاست باعث نجاست نمیشود و اما
بشهادت دو عادل در آن اشکالست و آب استنجا پاکست و اجتناب
از آن لازم نیست خواه استنجاء بول باشد یا غایط خواه نجاست از
مخرج تعدی کرده باشد یا نه مگر تعدی فاحشی کرده باشد که استنجاء نش
نگویند و اگر نجاستی غیر از بول و غایط از مخرج آنها آید آبی که بجهة تنجیس
آن استعمال میشود مثل آب استنجا نیست بدانکه آنچه گفتیم در طهارت
که آب استنجا رنگ یا بو یا طعمش متغیر نشده باشد و الا نجس است
مگر تغییر قلیلی که لازم آبست که در استعمال بهم میرساند و بنجاست خارجی
باید نجس نشده باشد و اجزاء نجاست نیز باید در آن ظاهر باشد
و بعضی این شرط را نکرده اند و احوط اشتراطست و ازاله نجاست با آب
استنجا نتوان نمود لکن در ازاله حدث بآن اشکالست احوط عدم
رفع است و آب چاه اگر یکی از اوصاف آن متغیر شود بعین نجاست
نجس است و اگر نه در طهارت و نجاست آن خلاف عظیم است
مقام دویم در بیان نجاسات و آن ده است اول شراب دوم
و سیم و چهارم بول و غایط و منی انسان و غیر آنچه مذکور شد هر چه

از قبل

از قبل و دبر بیرون آید پاکست و مذی پاکست و فضله مرغ خانگی
پاکست پنجم خونست لکن نه هر خونی ششم عرق شتر نجاست خوار است
که آنرا جلاله میگویند و احوط نجاست عرق هر حیوانیست که نجاست خوار
باشد و در نجاست عرق جنب بحرام خلافست احوط نجاست و اقوی
عدم نجاستست و عرق جنب جلاله را در آن اشکالی نیست و در
مسوخات مثل موش و وزغ و روباه و خرگوش خلافست و اقرب
طهارتست و قی و چرک و خلطی که از سر یا سینه آید همه پاکست هفتم
میت آدمیست بعد از سرد شدن و بعضی بمجرد مردن نجس میدانند
و آن احوطست و در نجاست شیره انگور بعد از جوشیدن و اشتداد
پیش از رفتن دو ثلث خلافست اقوی نجاستست و جوشیدن تغییر
کرده اند که پایین آن بالا رود و بعضی زیر بالا شود و اشتداد را تفسیر کرده اند
باینکه سنگینی در آن بهم رسد و اگر یکی از این دو حاصل شود نزد یکی پاکست
و عصیر مویز و شیره خرما نجس نمیشود بجوشیدن هشتم و نهم و دهم
سگ و خوک و کافر است بدانکه مشهور علما واجب میدانند ازاله
نجاست را از جامه و بدن از برای نماز و نحو آن از هر چیزیکه مشروط
بطهارت است و آن احوطست بلکه اقوی است و واجبست ازاله خون

حيض ابتداي نماز اگرچه بقدر سر سوزن باشد وخون قروح
وجروح ماداميكه قطع نشده معفوّاست وبعد از انقطاع در آن
خلافست وكسي كه فراموش كند شستن مخرج بول وغايط را ونماز
كند نمازش را بايد اعاده نمايد اگر وقت باقيست والا قضا كند وخوني
كه بعد از ذبح باقي مي ماند اگر آن خوني است كه صلاحيت بيرون
آمدن ندارد وغالبا باقي ميماند پاكست بلكه حلالست خواه در عروق باشد
يا در شكم يا در گوشت وخوني كه عادة بايد بيرون بيايد بجهة نفس
كشيدن مثلا مانع باشد جماعتي حكم بنجاست آن كرده اند وخميري
كه بآب كر شسته شود فتوي بر آن صرف نيست **مقصد دويم** در
نماز است ودر آن چند فصل است **فصل اول** در بيان عدد نمازهاست
بدانكه نماز بر دو قسم است واجبي وسنتي اما نماز واجب هفت است
نماز يوميه نماز آيات نماز جمعه نماز عيدين نماز طواف خانه كعبه
نماز ميت ونماز احتياط وانچه واجب شود بنذر وشبه آن ونماز
يوميه در حضر هفده ركعت است ودر سفر يازده ركعت شش
ركعت از سه نماز چهار ركعتي كم ميشود **وسنت است** در هر شبانه
روز در حضر سي وچهار ركعت وآنرا نوافل يوميه گويند هشت ركعت

پيش از نماز ظهر وهشت ركعت پيش از نماز عصر وچهار ركعت بعد از نماز
مغرب ودو ركعت بعد از نماز عشا يازده ركعت نماز شب ودو ركعت نماز
نافله صبح ودر نوافل تاكيد بسيار شده وفضيلتش بسيار است خصوصا
در نماز شب ووتيره را ايستاده كردن خلافست احوط اينست كه نشسته
بجا آورد بلكه حكم بآن دو ونيست ونماز وتر را بايد از نماز شفع جدا كرد
ومستحبست قنوت در نماز وتر پيش از ركوع ووظيفه معيني ندارد بلكه
هر دعائي كه خواهد بجهة دين ودنياي خود بخواند لكن بهترآنست كه دعاها
كه از ائمه ع وارد شده بخواند ومستحبست در قنوت وتر هفتاد مرتبه
استغفار وسيصد مرتبه العفو العفو ودعا كردن بجهة برادران مومن
واسم بردن ايشانرا واقلا چهل نفر را دعا كند **وبدانكه** نافله روزها افضل
اينست كه باخفات بخواند ونافله شب را بجهر ونافله را بدون عذر نشسته
بجا آوردن در آن خلافست اقوي اينست كه جايز است واحوط خلافست
بلكه اقوي اينست كه خوابيده بر پشت وپهلو نيز جايز است اگرچه قدرت
بر قيام داشته باشد ودر سفر نافله ظهر وعصر ساقط ميشود بلكه وتيره
نيز بنابر اقوي ونافله در سفري قطع ميشود كه نماز در آن قصر ميشود
ونمازهاي سنتي مجموع آنها هر دو ركعت بيك سلام است مگر نافله

وتر ونماز اعرابي **فصل اول** در بيان وقت نماز است بدانكه نماز يوميه
دو وقت است يكي وقت فضيلت وديگر وقت اجزا واگر در وقت فضيلت
نكند گناهي بر او نيست **اما** مستحبي را ترك كرده وهر نمازي كه وقت
معيني بجهة آن تعيين شده مثل نماز يوميه ونوافل جايز نيست آنرا
پيش از وقت بجا آورد وهمچنين بعد از وقت نيز جايز است مگر بطريق
قضا اگر قضايش در شرع ثابت شده باشد وجزو نماز نيز حكمش حكم
كل است پس كسيكه عمدا با علم او پيش از وقت شروع در نماز كند نمازش
باطلست اگرچه بعضي از آنرا در وقت كند اگرچه باعث اين تقصير
باشد واگر اعتقادش اين باشد كه وقت داخل شده پس شروع بنماز
كند پس مجموع نماز در وقت واقع شده باشد اتفاقا پس اگر معتقد است
كه جايز نبوده براو شروع در نماز وشروع در نماز كرد نمازش باطلست
واگر بجهة شبهه اعتقادش اين بود كه جايز است نماز صحيح است بنابر
اقوي واگر كسي پيش از وقت نماز كند از روي فراموشي نمازش
باطلست اگرچه جزو نمازش قبل از وقت واقع شود بنابر اقوي خواه
فراموش كند كه نماز را وقتيست يا فراموش كند مراعات كردن
وقترا ولكن اگر با نسيان شروع كرد ومجموع نماز در وقت واقع شد

نمازش صحيح است واگر از روي جهل نماز كند قبل از وقت يا جزئي از
نمازش يا قبل از وقت كرده نمازش باطلست خواه جاهل بحكم باشد
يعني نداند كه نماز را وقتيست وپيش از آن جايز نيست يا جاهل بموضوع
باشد يعني نداند وقت نماز داخل شده يا نه يا جاهل بمقتضاي ادلات
نماز باشد يا جاهل بحكم نماز پيش از وقت باشد واما اگر جاهل بحكم
بوده ومجموع نمازش در وقت واقع شد در صحت نمازش اشكالست
وصحت اقربست واگر عالم بحكم بود ونماز را بجا آورد در حاليكه شك
در دخول وقت داشت پس معلوم شد كه مجموع آن در وقت بود اگر
بجهة شبهه اعتقادش اين بود كه دخول در نماز جايز است نمازش صحيحست
واگر با مظنه بوقت نماز كند ومجموع آن در خارج وقت اتفاق افتد
نمازش باطلست اگرچه مظنه باشد كه شرعا معتبر باشد واگر معين شود
كه ظن او مطابق واقع بود ونمازش هم در وقت اتفاق افتاده اگر
ظن او شرعا معتبر بوده نمازش صحيحست والا درات اشكالست وبا امكان
تحصيل علم بدخول وقت عمل بمظنه نميتوان نمود بلكه بايد تحصيل علم
نمود اگر ضرري وحرجي لازم نيايد واگر تحصيل علم ممكن نشود مگر
بتاخير نماز مدتي مديدي بجهة ابري يا غباري يا نحو آن اكتفا بمظنه

میتوان نمود بنا بر اقرب لکن احتیاط را ترک نکند و در قبول شهادت
عدلین اشکالات و قول یک عادل البته معتبر نیست و اذان مؤذنها
اعتمادی بر آنها نیست خواه ثقه باشد یا نه مگر علم حاصل شود و در جایی
که اعتمادی بمظنه میتوان نمود و اذان ایشان افاده مظنه نماید آن ظن
معتبر میباشد اگرچه مؤذن عادل نباشد و اعتمادی بخواندن و بال زدن
خروسها نیست و اگر کسی کور باشد یا در جای تاریکی محبوس باشد یا اعمی
باشد که وقت را نشناسد اگر اینها را ممکن است تحصیل علم بوقت اگرچه
بتاخیر نماز باشد واجب است تحصیل علم و اگر علم ممکن نباشد اگر تحصیل
مظنه ممکن است باید تحصیل مظنه نمود و اگر هیچکس ممکن نباشد تقلید ممکن
غیر با وجهی گفته اند که واجب معرفت اوقات و دخول نیست که آنقدر یکه
واجب که بر آن موقوفست نماز در وقت کردن و تفصیلاتی که علما
ذکر کرده اند لازم نیست و قضای نمازهای یومیه بلکه هر نماز دیگر قضای
آن لازمست آنرا در هر وقتی میتوان بجا آورد مگر در وقتیکه ادای یومیه
تنگ شود که در اینحال باید یومیه را مقدم داشت بر غیر اگرچه آن غیر ادای
غیر یومیه باشد مثل نماز آیات پس اگر در اثنای نماز معین شود که وقت یومیه
ادا تنگ شده آنرا قطع میکند و شروع بنماز حاضره میکند چنانچه از جماعتی

مستفاد میشود و نوافل یومیه را نیز وقتهای معین است پس نافله
مغرب وقتش بعد از فراغ از نماز مغربست تا سرخی مغرب برطرف شود
و اگر وقت آن خارج شود و مشغول بنافله باشد وجوب قطع آن
بنا بر اقرب و اگر شک کند که وقت بیرون رفته است یا نه حکم میکند بباقی
بودن آن وقت و بیره بعد از نماز عشاست و وقت آن باقیست تا وقت
عشا و نماز شب اول وقتش نصف شبست پس بی عذر تقدیم بر آن
جایز نیست و آخر وقتش صبح صادقست و نماز شفع و وتر داخل در نماز
شب است و مراد از نصف شب مابین غروب آفتاب و طلوع آفتابست
و اگر صبح شود و چهار رکعت آنرا تمام نکرده باشد جایز نیست بجا آوردن آن
بلکه اگر در اثنای نماز باشد باید آنرا قطع کند و اگر چهار رکعت را تمام
کرده باشد یعنی سجده آخر رکعت چهارم را تمام کرده باشد اگرچه سر از
سجده برنداشته جایز است تمام کردن تتمه آن قبل از نماز صبح و اگر
خواهد تتمه را بعد از نماز صبح قضا کند بلکه آن افضل است و اگر قبل
نماز طلوع کرد تتمه را باید بتخفیف بجا آورد و اکتفا کند بالحمد لا وحده
پس سوره را ترک میکند و در رکوع و سجود یک ذکر میکند و اگر نشستن
نزد تواند بجا آورد نشسته میکند و آن تتمه را که بعد از طلوع صبح دمش

از نماز صبح بجای آورد و در آن نیت ادا و قضا نمیکند و شفع و وتر نیز جزو
نماز شب است پس آنرا نیز در این صورت پیش از نماز صبح میتوان کرد فصل
سیم در لباس مصلی است بدانکه معتبر است در لباس مصلی چند امر اول
آنکه باید مصلی از جلد میته نباشد پس نیست نماز در جلد میته خواه
از حیوان حلال گوشت باشد یا نه خواه دباغی کرده باشد و خواه نه بلکه با خود
داشتن آن نیز جایز نیست اگرچه نپوشیده باشد پس اگر عمدا در آن نماز
کند نمازش باطلست و اما در صورت سهو اشکالست لکن اقرب آنست
که فاسد نمیشود مگر آنکه نجس باشد یا از حیوان غیر ماکول اللحم باشد که حکم
نجس و غیر ماکول اللحم بر آن جاری میشود و فرقی نیست میان آنکه
میته از حیوانی باشد که نفس سائله داشته باشد یعنی خون جهنده یا نه و اگر
جلدی در جائی افتاده باشد و نداند که تذکیه شرعی بعمل آمده حکم آن در نماز
اشکالست لکن احوط بلکه اقوی وجوب اجتنابست خواه در بلاد اسلام
یا در بلاد کفر دویم آنکه باید از جلد حیوان غیر ماکول اللحم نباشد
پس جایز نیست نماز در جلد سباع اگرچه تذکیه و دباغی شده باشد
و همچنین جایز نیست نماز در جلد سمور و فنک و غیر اینها از حیوانات
غیر ماکول خواه از مرغ باشد یا غیر مرغ خواه صحرائی باشد یا دریائی

خواه دباغی شود یا نه خواه ساتر باشد یا نه هم چنانکه نماز در جلد آنها
جایز نیست همچنین جایز نیست نماز در مو و پشم و بر و کرک و استخوان
آنها و غیر آنها از سایر اجزاء حیوان غیر ماکول اللحم و اگر اجزاء حیوان
غیر ماکول اللحم در مثل بند زیر جامه و غیر چنین از چیزیکه ساتر عورت نشود
ساخته باشد نیز نماز در آن جایز نیست بنا بر اقوی و اگر جزئی از حیوان
غیر ماکول اللحم را با خود داشته باشد و لکن نپوشیده باشد در جایز بودن نماز
در آن خلافست لکن اقرب جواز است و احوط منع است اگرچه یکمو باشد
و اما نماز با فضلات و اجزاء خود مثل مو و ناخن و آب دهن و چیزی دیگر
بخوان در آن اشکالی نیست بلکه در غیر خود از انسان دیگر نیز جایز است
اگرچه فرض کنیم که منع کنیم نماز را در جزو حیوان غیر ماکول در پوستهای
دیگر که از شوراه و اطراف دیلها در وقت جا شدن میریزند و بخوان آن
اگر از خودش باشد نماز با آن میتوان کرد و اگر از غیر باشد اقوی جواز است
منع است و نماز با شپش و کیک و پشه و مگس و موم و عسل جایز است و همچنین
در لباس ممتنع لکن در اینجا احوط منع است و نماز با مروارید و صدف
ضرر ندارد و نماز بر روی جلد و مو و پشم و کرک و بخوان از حیوان
غیر ماکول اللحم جایز است و اگر شک کند در جلد و مو و بخوان آن که آیا

از ماکول اللحم است یا نه باید اجتناب کند از نماز کردن در آن بنا بر اظهر
پس مثل آنست که نداند از غیر ماکول اللحم است وثابت میشود بودن اینکه جزو
حیوان غیر ماکول اللحم است بشهادت دو عدل وبقول صاحب مال ونزد شنیده
مال واما شهرتی که مظنه از آن بهم رسد اشکال است لکن احتیاط را ترک
نکند واگر جواهرا نشناسد ونداند که ماکول اللحم است نه با جتهاد و نه تقلید
واجبست اجتناب از آن وفرقی نیست میان آنکه عمدا در جزو حیوان غیر
ماکول اللحم نماز کند یا سهوا یا از روی جهل وفرق میان اعادهٔ نماز نیست
وانچه کوشتش مکروهست نماز در جلد آن ضرر ندارد ونماز در جلد وکرک
خز جایز است ودر جلد سنجاب خلافست از بعضی سیم آنکه لباس
مصلی باید حریر محض نباشد اگر مصلی مرد باشد بلکه پوشیدن حریر در غیر
نماز نیز بر مردان حرامست مگر در حال حرب وضرورت پس نماز در آن
باطلست اگر عمدا پوشیده باشد بلکه اگر از روی سهو یا فراموشی یا جهل
بانکه ابریشم است نیز نماز باطلست و بعضی حکمش حکم ابریشم است بنا بر اقرب
واگر شک کند که آیا حریر است یا نه احتیاط را ترک نکند که مسئله مشکلست
واز برای اطفال وزنان جایز است پوشیدن ونماز کردن واگر
از جامه ساتر نباشد واز برای اطفال وزنان جایز است پوشیدن

ونماز

ونماز کردن واگر آن جامه ساتر نباشد مثل بند وتو جامه وعرقچین
که ستر عورة نمینماید در صحت نماز مردان در ان خلافست از بعضی منع است
وبنا بر مختار پوشیدن مطلقا حرامست وفرش نمودن حریر جایز است
ونماز بر آن نیز جایز است وسواری بر آن وبالش ومتکا کردن آن نیز جایز است
ولحاف کردن وپوشیدن آن احوط منعست بجهة مردان لکن در غیر
نماز جوازش دور نیست اما حمل وبر داشتن ابریشم وحریر جایز است
در نماز وغیر آن وجایز است نماز در جامه که اطراف دامن وسر آستینها
ودور بخیه آن از حریر سجاف کرده باشد بنا بر اظهر وهر چه آنرا سجاف
کویند عرفا جایز است اگر چه احوط اینست که زیاده از چهار انکشت مضموم
نباشد لکن در سجاف بالا پوش بیشتر از چهار انکشت را نیز منعی نیست
واکر ابریشم را با غیر مخلوط کنند بحویکه از حریر بودن بیرون رود نماز
در آن جایز است چهارم آنکه جایز نیست مردان را پوشیدن طلا
در حال نماز خواه ساتر باشد یا نه حتی مثل انکشتر وکمربند بلکه در غیر
نماز جایز نیست واحوط اینست که مرد زینت بطلا ننماید اگر چه بطریق
غیر پوشیدن باشد ودر حال ضرورت پوشیدن آن جایز است
نیز در حال حرب وهمچنین فرش قرار دادن وبالش متکا دادن وسواد شدن

بر آن جایز است وبر اطفال پوشیدن آن حرام نیست ومنع کردن ولی
اوی الازم نیست ومطلا وچیزیکه از طلا ونقره باهم میسازند اگر صادق نیست
که نماز در طلا کرده جایز نیست نماز با آن والا جایز است وهم چنین در
جامهٔ که با طلا بافته باشد یا طلا نقش کرده باشد وبالجمله حرامست نماز
در طلا ونیز باطل اما با خود داشتن طلا در نماز ضرر ندارد وانچه مذکور
شد در حال عمدست واما در حال فراموشی وجهل بطلا بودن ضرر
ندارد پنجم آنکه لباس مصلی غصبی نباشد پس اگر جامهٔ که پوشیده قابل ستر
عورت غصبی باشد نمازش باطلست خواه آنرا ساتر قرار داده باشد
یا نه واگر چیزی باشد که قابل ستر عورت نباشد مثل انکشتر وکمربند
ونحو آن پس اگر نماز کردن در ان لازم ندارد تصرفی زیاده از
پوشیدن ورد کردن آنرا بصاحبش یا قایم مقام صاحبش لازم ندارد بجا
آوردن آن یعنی افعال نماز را پس نماز در ان باطل نیست واکر نماز
در ان باعث تصرف زیادی میشود نمازش باطلست واگر باعث تصرف
زیادی نمیشود اما رد کردن بصاحبش مثلا منافی با نماز است حکم بفساد
نماز خالی از قوة نیست وحکم هر چیز غصبی که با خود داشته باشد وپوشیده
باشد نیز چنین است وسایر عبادات اگر از قبیل روزه است که لازم

ندارد

ندارد تصرف در مغصوب را ورد کردن بصاحبش منافات ندارد
با آن عبادة پس آن عبادة صحیحست واگر لازم داشته باشد تصرف
در آن را پس آن عبادة باطلست بنا بر اقوی واگر رد کردن بصاحبش
منافی با آن عبادت باشد حکم بفساد خالی از قوة نیست وانچه مذکور
شد در حالیست که علم بغصبیت داشته باشد والا نمازش صحیحست واگر
علم بهم رساند وفراموش کرد نیز نمازش صحیحست واگر نمیدانست که
در جامهٔ غصبی جایز نیست پس اگر تقصیر در تحصیل حکم مسئله کرده نمازش
باطلست وهمچنین باطلست نماز در ان اگر بداند که حرامست نماز در ان لکن
نداند که باعث بطلان نماز میشود وچیزیکه به بیع فاسد یا اجاره کرده
باشد یا اجاره فاسده پس اگر علم بفساد آن نداشته باشد نماز در آن
صحیح است وبا علم بایع ومشتری بفساد اگر میداند بایع راضیست
که او نماز کند با جامهٔ او اگر چه بداند بیع باطلست پس نماز در ان صحیح است
والا صحت در کمال اشکالست واگر اذن دهد مالک بپوشیدن
جامه نماز در ان نیز صحیح است مگر آنکه منع کند از نماز ومستحبست نماز
در نعل عربی ومکروهست نماز در جامهٔ سیاه مگر در عبا وچکمه ومکروهست
نماز در عمامهٔ بی حنک وجامهٔ سرخ نیز وبعضی هر رنگ سیر را مثل آن میدانند

وملحق میشود باین باب کلام در ستر عورت **فصل چهارم** در بیان ستر
عورت واجبست پوشیدن تمام عورت بر مصلی در حال نماز و شرط صحت
نمازست و ترک آن باعث بطلان نماز میشود خواه نظر کننده در آنجا باشد
یا نه حتی در نماز واجبی یا سنتی بنابر اقوی خواه پوشیدن مجموع آنرا ترک
کند یا بعضی انرا و عورت در مردان قبل و دبر و بیضتین است در نماز
پوشیدن غیر آن واجب نیست و اگر در بین نماز عورتش مکشوف شود و مطلع
نشود تا بعد از نماز یا اینکه در بین نماز مطلع شود و بپوشد آنرا در صحت
نمازش خلافست اقوی اینست که صحیح است و اگر در بین نماز مطلع شود
و نپوشد نمازش باطلست و اگر فراموش کند ستر عورت را و عریان نماز کند
نمازش صحیحست و واجب است پوشیدن عورت از چهار جانب پس اگر
از پیش یا پشت یا چپ یا راست دیده شود آنرا نپوشیده است و آیا باید
از زیر نیز پوشید یا نه تحقیق آنست که اگر بکنار بامی یا مکان بلندی نماز
میکند و بنحویست که از پایین اگر کسی بخواهد میتواند عورت او را ببیند
پس واجبست پوشیدن آن از جانب زیر بنابر اقوی و احوط و اگر
بر زمین نماز کند و کسی قریب بپای او خوابیده باشد بنحویکه تواند
عورت او را ببیند پس از جانب زیر پوشیدن غیر ضرور نیست و اگر

جامه نیز

جامه اثر اسود رنگی باشد محاذی با عورت پس اگر تواند آنرا جمع کند باید
بنحویکه منافی نماز بعمل نیاید و ستر بجامه بعمل آید نمازش صحیح است و اگر باید
آنرا و اخرا بپوشاند که ستر بهیئت بعمل آید در صحت نمازش اشکالست و
اقوی است و چون ستر عورت واجبست پس باید تحصیل نماید ساتر را اگر
نداشته باشد اگرچه بخریدن یا اجاره کردن باشد اگرچه زیاده از قیمتش باشد
مادامیکه ضرری حاصل نشود و جامه که رنگ بدن از او نمایان شود ستر با آن نمیشود
و اما پوشیدن حجم عورت واجب نیست و اگر سیاهی و شبحی از زیر جامه پیدا
شود در آن اشکالست احوط پوشیدن آنست یعنی و ستر عورت صحیح است
بجامه که بافته شده از پشم و کتان و پنبه و کرک و موی حیوان حلال
گوشت یا اینکه بافته شده باشد از حریر یا کلی اما نه بنحویکه آنرا حریر نگویند
و حریر محض بجهت زنان و پوست حیوان حلال گوشت و ستر عورت
با اینها در همه حال جایز است بلکه بعلف و برگ درخت نیز جایز است حتی
غیر ضرورت بنابر اصح لکن احوط اجتناب است در غیر ضرورت بلکه جایز است
ستر عورت بهر چیز که ستر بآن توان کرد و آنرا ساتر گویند حتی مثل دوده
وجوب و نحو آن مثل پنبه و پشم و کرک نبافته و عریانی که هیچ قسم
ساتر ندارد باید نماز را ایستاده میکند یا ایماء اگر ایمن است از کسیکه عورت

او را ببیند و الا نشسته میکند یا ایماء بچشم کافی نیست بلکه باید ایما
بسر نماید مگر آنکه ایماء بسر ممکن نباشد پس ایماء بچشم معتبر است بنابر
احوط و در ایماء بجهت سجود سر را پایین تر می آورد بنابر احوط لیکن
مساوی با ایماء رکوع نیز جایز است بنابر اقرب و واجب نیست در ایما
خم کردن پشت یا گذاردن دستها و انگشت پاها بر موضع معهود در حال
سجود و بلند کردن چیزی که سجده بر آن کند مثل مریض لازم است
بنابر اقرب و لکن احوطست و ایستاده را لازم نیست نشستن بجهت
سجود و همچنین نشسته را لازم نیست ایستادن بجهت رکوع و ایستاده
را اگر نشستن باعث کشف عورتش نشود وجوب نشستن بجهت تشهد
و سلام بعید نیست و اگر باعث کشف عورت گردد لزوم ایستادن
دور نیست **فصل پنجم** در بیان مکان مصلی است بدانکه حرام و باطلست
نماز در مکان غصبی اگر از روی عمد یا با اختیار باشد خواه غاصب باشد
خواه غیر او از هر که اذن شرعی در تصرف آن نداده و هر مکانی که حرامست تصرف
در آن بنحویکه شامل نمازش باشد حکم آن حکم غصبیست و در زیر سقف
غصبی اگر هوا مغصوب نباشد نمازش صحیحست لکن احوط اجتناب است و اگر
بچسباند بدن را بدیوار غصبی در بین نماز لکن نه بطریق اعتماد نمازش صحیحست

والی

و اگر در میان پیشانی و دنا نوی او چیز غصبی باشد باعث بطلان نماز میشود
و نماز در مال مشترک بی اذن شریک جایز نیست و مکانی که خریده یا اجاره کرده
بیع و اجاره باطل نماز در آن باطلست مگر علم داشته باشد برضای مالک
در خارج با قطع نظر از آن عقد و این در صورت علم بباطل بودن آن عقدست
و فرقی نیست در مکان غصبی میان آنکه زمین غصبی باشد یا فرش و نماز در
مجهول المالک که باید آنرا حفظ نمود باطلست و صحراها و باغستانها که
بی اذن مالک در آنها نماز میتوان کرد بعد از غصب شدن نمیتوان کرد
و جائی که منفعت مال او منتقل شده باجاره یا بعاریه یا نحو آن در آن میتوان
اگر چه ملک از دیگری است و اگر منفعت را بدیگری منتقل کرده باجاره نماز
در آن جایز نیست بدون اذن حتی بجهت مالک و اگر مالک اذن دهد نماز
در ملک غصبی میتوان نمود حتی غاصب را و اگر کسی را مالک ملک اذن
اذن دهد و لکن میداند که مالک در باطن اکراه دارد نماز نمیتوان نمود
و همچنین اگر مظنه بعدم رضای باطنی داشته باشد و در صورت شک نیز
احوط اجتناب است و هر جا که علم برضای مالک داشته باشد نماز میتوان
کرد در آن اگرچه آن علم بقرائن و حالات حاصل شود و اگر اذن بنحوی باشد
مثل آنکه اذن بخصوص نماز ندهد اما اذن دهد او را که منزلی در مکان

بمان باآنکه او را برسم مهمانی در مکانی جا دهد پس اگر علم بهم رساند
برضا اشکالی نیست و اگر علم واقع نشود اما از کلام فهمیده شود بطریق
اولی نیز اشکالی نیست والا جایز نیست اگرچه مظنه داشته باشد لکن
از لفظ او فهمیده نشده باشد و اگر از قرائن و شهادت حال برآید که اگر
صاحب منزل عالم بحال مهمان بوده و اعتقاد او ما میدانست و کیفیت
نمازش را میدانست راضی میشود بنماز کردن او پس در این حال نماز میتوان
نمود و صحراها و باغستانهایی که ملک دیگرانست اگر میدانند که مالک
آنها کراهت ندارد بنماز کردن در آنها بهر آنش احوال پس نماز در آنها
جایز است اگرچه علم برضای مالک نداشته باشد خواه مالک آن
مؤمن باشد یا کافر یا مخالف خواه مالک آن معروف باشد یا نه خواه
در وسعت وقت باشد یا نه بلکه جمیع تصرفات که اذن مالک در آن
مثل نماز باشد و در حکم اینها میباشد هر مکانی که اذن و دخل آن میباشد
بر وجه مخصوص مثل حمامها و کاروانسراها و آسیاها و اگر از قرائن
بعدم کراهت مالک داشته باشد یا شک در رضا و کراهت داشته
باشد و صریحی مالک نرسد نماز و سایر تصرفات که عادة بآنها جاری
شده ضرر ندارد بنابر اقوی لکن احتیاط را ترک نماید خصوصا در

سنگ

شک این در صحرا و بوستانها است اما حمامها و نحو آن با مظنه بعدم
بعدم کراهت مالک یا شک نماز و سایر تصرفات هیچیک جایز نیست
پس در مثل حمامها علم بکراهت نداشتن مالک فایده دارد بدون این
تصرف جایز نیز بخلاف صحرا و بستانها که با علم بکراهت یا مظنه بآن
تصرف جایز نیست والا جایز است و اگر بعد از نماز عالم شد بغصبی بودن
مکان نمازش صحیح است و اگر علم بغصبیت داشت و فراموش کرده
نماز کرد نمازش صحیح است و اگر نمیدانست که نماز حرامست در ملک غصبی
پس اگر مقصر بوده در اخذ مسئله نمازش باطلست و اگر بداند حرامست
لکن نداند که باعث بطلانست نیز نمازش باطلست و اگر میدانست
حکم مسئله را و فراموش کرده حکمش حکم جاهلست و کسیکه در مکان غصبی
محبوس باشد یا از بیرون رفتن از آن مکان خوف و ضرری بوجود
دارد نمازش در آن مکان صحیح است و احوط تاخیر تا آخر وقتست
بعضی اگر محصور باشد باید از آن اجتناب نمود و ملحق میشود باین
کلام در محل سجده **فصل ششم** در بیان آن چیزیکه سجده بر آن
جایز است بدانکه جایز نیست سجده بر چیزیکه غیر زمین و آنچه از زمین
روییده میشود اگرچه از زمین معادن باشد پس جایز نیست سجده

بر پشم و کرک و پوست و ابریشم و آبگینه و طلا و نقره و نمک
و غیر اینها از معادن هرچه از اسم ارض بیرون رفته باشند
سوختن و نحو آن و همچنین نیست بر چیزی از بدن و مومیائی و
و لکن اجزاء زمین اگرچه از زمین جدا شود و آنرا زمین نگویند
سجده بر آن جایز است و همچنین بر دل و سنگ اگر معدنی باشد
جایز است و بر سفال و آجر اقوی عدم جواز است و غیر پیشانی
در حال سجده لازم نیست که بر چیزی گذارد که سجده بر آن تواند کرد
و جمیع پیشانی را ضرور نیست که بر آنچه صحیحست سجده بر آن گذارد بلکه
انقدری که پیشانی بر زمین قرار گیرد و متمکن شود و اگر عمدا پیشانی
را بر غیر آنچه صحیحست سجده بر آن گذارد و بر آن سجده کند نمازش
باطلست و اگر شک کند در چیزیکه آیا صحیح است سجده بر آن
صحیح نیست و اگر شک کند که آیا پاکست یا نه پاکست و سجده بر گل جایز
نیست و بر آنچه از زمین روییده باشد جایز است اگر خوردنی و
پوشیدنی نباشد بحسب عادة پس اگر بر سبیل ندرة خورده شود یا پوشیده
ضرر ندارد و اگر چیزی در بعضی از بلاد خوردنی یا پوشیدنی باشد
در همه بلاد سجده بر آن را باید ترک نماید بنابر احوط و اقوی

جایز

نیست

نیست که از بلدی که متعارفست در میان ایشان از اهل اسلام باشند
و نزدیکی ایشان با اهل اسلام نیز شرط نیست و اگر بیشتر بلاد متعارف
نباشد و در بعضی بلاد نادرا متعارف باشد در آن اشکالست و منع از
سجده خالی از قوة نیست و اگر چیزی را در بعضی از احوال بخورند و در بعضی
از احوال نخورند مثل برگ انگور در اغالی که ماکولست سجده بر آن حال
جایز نیست و در حالات دیگر جایز است و چیزیکه موقوفست پوشیدنش
بر رشتن و بافتن و خود دوش بریشم کردن و بخش مثلا سجده بر آن
جایز نیست پس سجده بر پنبه و کتان در هیچ حال جایز نیست و سجده
بر جو و گندم بیش از آرد شدن جایز نیست بنابر اقوی و جایز است
بر سجاده که از برگ خرما یا علفی دیگر و نحو آن بافته باشند اگرچه بافته
باشند بغیر دیگر معتبرات از محل سجده بر آن علف قرار گیرد
و سجده بر خاکستر جایز نیست و بر زغال اشکالست و واجبست
آنچه سجده بر آن جایز است اگرچه بعوض باشد اگر عوض مقدار باشد
و سجده بر کاغذ جایز است اگرچه نوشته باشد اگر بجوی باشد که
بگویند سجده بر کاغذ کرده پس بر غالب مکاتب سجده جایز میباشد
اگرچه مداد آن از اموریست که سجده بر آن جایز نیست و اما اگر مداد

آن از قبیل کل باشد اشکالی نیست و محل سجده باید ملک او باشد
یا در حکم ملک او باشد در جمیع مواضع سجده و اما پیشانی پس محل
آن پاک باشد بقدر یکه معتبر است در سجده پس سجده بر نجس جایز
نیست اگرچه تعدی نکند و سایر اعضای سجده شرط نیست طهارت
محل آنها پس جایز است که آنها را بر چیز نجس بگذارد اگر تعدی ننماید
و اگر موضع نجس شود و مشتبه شود اگر محصور است هر قدر یکه احتمال
نجاست میدهد باید اجتناب نماید و اگر موضع غیر محصور باشد
اجتناب لازم نیست و در معرفت محصور و غیر محصور رجوع بعرف
میشود و اگرچه نزدی بموضع از مواضعی که مشتبه بنجس شده برسد
اگر بجمیع آن موضع رسیده نجس است و الا پاک است و اگر در محلی سجده
کرد باعتقاد پاک بودن آن و بعد معلوم شد که نجس بوده اقوی
صحت نماز است و هم چنین در فراموشی آنچه گفتیم که سجده جایز نیست
بر غیر زمین و آنچه از آن روییده آن در حال اختیار است اما در ضرورت
پس جایز است بر غیر آن و آنچه باعث بر ضرورت میشود چند چیز است
یکی تقیه است و شرط نیست نتوانستن فرار از آن در حال تقیه
مخیر است میان آنچه بر آن سجده جایز نیست لکن احوط تقدیم پنبه

وکتان

وکتان است دیگر گرمای شدید و سرمای شدید است که نتوان سجده بر زمین
کرد پس جایز است سجده بر جامه و کف دست بغیر از این جایز نیست بنا
بر اقوی و اقرب تقدیم جامه است بر کف دست و در این حال هر جایی از جامه
را که خواهد سجده میکند و دیگر از سایر عذرها عذری است که سجده بر زمین
و آنچه از آن روییده که باعث عسر و حرج یا ضرری شود مثل آنکه در تاریکی
نماز کند و خوف گزیدن عقربی مثلا داشته باشد اگر سر بر زمین گذاشتن
خوفی باشد که باعث سقوط تکلیف شود بلکه اگر از مطلق سجده کردن
ترسد ایما میکند ایماء نزدیکی بسجده حقیقی بنا بر احوط و اگر زمین و آنچه
از آن روییده یافت نشود و نتوان تحصیل نماید اگرچه ببذل مال باشد
پس سجده بر غیر آن میکند و در این حال و حال ضرورت آنچه نزدیک بر
زمین از آن روییده باشد مقدم میدارد بر چیز دیگر از آن دو دور باشد بنا
بر احوط و اگر در حال نماز طفلی مهر را فرا برده و ممکن نباشد تحصیل
آنچه سجده بر آن جایز است مگر بفعل منافی پس اگر در تنگی وقت میباشد
اگر نماز از سر گیرد وقت نماز فوت میشود پس باید نمازرا تمام کند و سجده بر هرچه
باشد میکند لکن آنچه اقرب است سجده کردن بر آن صحیح است مقدم میدارد
پس پنبه و کتان و معدنها را مثلا مقدم بر حریر و پوست میدارد بنا بر احوط

بلکه حکم بآن دور نیست و اگر در وسعت وقت باشد نماز را تمام میکند
چونکه گذشت را اعاده میکند آنرا بنا بر احوط و اکتفا بتمام اول نمیتوان
نمود بلکه اگر خواهد میتواند نماز را قطع نماید بنا بر اقرب و هم چنین است
حکم نسبت بهر چیز باعث شود که در بین نماز مضطر شود **فصل هفتم** در بیان
واجبات نماز است و آن هفت چیز است اول تکبیرة الاحرام است و آن از
ارکان نماز است و اخلال بآن عمدا یا سهوا باعث بطلان نماز است و صورت
آن اینست که بگوید الله اکبر و بغیر از این صورت جایز نیست و هر نحو
از تغییر که باشد پس بدل کردن کلمه از آن بکلمه دیگر جایز نیست و زیاد
کردن حرفی یا کم کردن آن جایز نیست و فاصله آوردن چیزی میان دو کلمه
جایز نیست و سکوت میان دو کلمه جایز نیست و بعضی گفته اند که
فاصله کمی که آنرا بحسب عادة فصل و جدا کردن نگویند ضرر ندارد و اقوی
ترجمه آن کفایت نمیکند و اگر گنگ باشد که هیچ از تکبیر را نتواند
گفت باید زبان را حرکت دهد بنا بر احوط و بدست یا انگشت اشاره
کند و بدل قصد کند ثنای الهی را باین معنی که قصد کند که آنچه
را بجا می آورد ثنای خداست و اگر بتواند چیزی از تکبیر را بگوید باید
بگوید بنا بر آنچه تصریح کرده اند بعضی از علما و واجب است قیام در حال

تکبیر

تکبیر پس اگر در حال برخواستن قبل از قیام شروع بآن نماید مجزی نیست
و بلند کردن دستها در وقت تکبیر واجب نیست بلکه مستحب است و احوط
عدم ترک است و بعضی بر آنند که مستحب است که ابتداء بلندی کردن
از دستها است با ابتداء تکبیر گفتن و انتهای آن با انتهای تکبیر و گفتن تکبیر
دیگر با تکبیر الاحرام سنت است و اقوی اینست که میتوان همه را پیش
از تکبیر بگوید و همه را بعد یا بعضی را پیش و بعضی را بعد میتوان گفت
دویم از واجبات نماز نیت است بدانکه در وجوب قیام در حال نیت خلاف
و بنا بر اینکه نیت را در عبادة از داعی دانیم ثمره در این خلاف نیست زیرا
که بنا بر این لا محاله نیت در حال قیام واقع میشود چون تکبیر را باید
در حال قیام بگوید چنانچه گذشت و قیام در حال قرائت واجب است
و رکن نیست چنانچه تصریح کرده اند جمعی و آیا قیام بجهة مستحبات قبل از
قرائت و در بین قرائت اگر ساکت شود لازمست پس در این حال میتواند
قیام را بهم زند یا لازم نیست جمعی گفته اند قیام واجب است و آن احوطست بلکه
عمل بغیر این سزاوار نیست و قیام در حال قنوت را مستحب دانسته اند بعضی
و آن احوطست و قیام متصل برکوع از ارکان نماز است چنانچه جمعی بآن
تصریح کرده اند و قیام بعد از رکوع واجب است و رکن نیست چنانچه بعضی

بتدریج کرده‌اند و مراد از قیام متصل بر کوع آن جزء آخر قیامست
که از آن شروع بجا آوردن رکوع میکند و قیام عبارتست از راست
شدن بنحوی که مهره پشت راست شود پس اگر خمیده باشد اگر چه بحد
رکوع نرسد و همچنین میل بطرف راست یا چپ بنحوی که نگویند راست ایستاده
جایز نیست واما سر بهتر اینست که ضرر ندارد اگر چه افضل ترک
آنست دو واجبست نگاه داشتن قدم در حال قیام در حال اختیار
دو واجبست استقلال در حال قیام یعنی تکیه نداده باشد بچیزی که اگر
آنچیز را بردارند بیفتد عقلا و واجبست که بر هر دو پا بایستد لکن اگر
سنگینی بدن بیشتر بر یک پا افتد ضرر ندارد اگر چه احوط ترک آنست و جایز
نیست دور گذاردن پاها بنحوی که از حد قیام بیرون رود و اگر نتواند
که مستقل بدون تکیه بایستد تکیه میدهد لکن اگر بعضی از قیامها را
بدون تکیه تواند بجا آورد باید بجا آورد و اگر با تکیه نیز نتواند
ایستاد خم شده قیام را بجا آورد نشستن جایز نیست و اگر نتواند هیچ
نحو قیام را بجا آورد نشسته نماز میکند و اگر بتواند لکن بعسر و حرج
و مشقت زیاد نشسته نماز میکند و اگر نشسته نیز نتواند خوابیده نماز
میکند بر جانب راست و اگر نتواند بجانب چپ و اگر نتواند بر پشت

میخوابد و در حال بپهلو خوابیدن باید رو بقبله باشد نه بروی تنها بلکه
رو و بدن جمیعا باید رو بقبله بخوابد و در حالتیکه خوابیده نماز میکند
اگر تواند رکوع و سجود را صحیح بجا آورد ایماء میکند و اگر تواند سر را
بچیزی که سجده بر آن صحیح است گذارد از برای سجود میگذارد با ایماء
بنا بر احوط و اگر نتواند آنچیز را بر محل سجده میگذارد بنا بر احوط بلکه
دور نیست که اقوی باشد و در حال قیام مستحبست که قدمها را
از هم جدا کند بقدر سر انگشت تا یکوجب از برای مردان و قول
بوجوب ضعیف است و زنها پاها را بهم ضم میکند استحبابا سیم از واجبات
قرائتست و آن واجبست اما رکن نیست بنا بر اقوی پس ترک آن سهوا
نماز را باطل نمیکند اگر چه در هر دو رکعت ترک کند و واجبست قرائت حمد
در نمازهای واجبی و آیا نماز سنتی موقوفست بآن یا نه اقوی اینست
که نافله یومیه بلکه جمیع نوافل بدون آن صحیح نیست مگر نمازی که از شرع
رسیده باشد که قرائت حمد در آن لازم نیست و اقوی اینست که واجب
خواندن سوره تمام در نمازهای واجبی در صورت اختیار و بدانکه واجب
خواندن حمد تمام واخلال بجزئی از آن جایز نیست و بسم الله جزء حمد
و هر سوره که میباشد مگر سوره برائت پس ترک آن جایز نیست بلکه اخلال

بحرفی از آن جایز نیست اگر چه از روی عمد یا جهل با تقصیر باشد و واجبست
در قرائت مراعات اعراب یعنی حرکات و سکنات حروف را بهمان نحو که
از شرع رسیده بجا آورد پس اگر اخلال بآن کند باعث بطلان میشود
و اگر بداند واجبست یاد گرفتن آن چنانچه بعضی گفته‌اند و واجبست ادا
کردن حروف از مخارج پس اگر ضاد را بجای طا یا ضاد را بجای ظاء بگوید
مثلا یا بعکس باعث بطلان میگردد و اگر بدون اینکه مخارج حروف را
تعلیم گیرد میداند اجمالا حروف را بجای خود میگوید چنانکه اکثر حروف
بالطبع بجای خود ادا میشود تعلیم مخارج بخصوصه لازم نیست و الا
واجبست تعلیم آن و مراد از علم درین مقام اعم از ظن است پس ظن
باداء حروف از مخارج نیز کافیست لکن احوط اینست که ظن از
قول اهل خبره بهم رسد و بغیر آن اکتفا ننمود مگر در صورتیکه ظن
قویتر از ظنی که بقول ایشان حاصل میشود بهم رسد بلکه اکتفا هم
بظنی خالی از قوه نیست و مراعات تشدید واجبست و مد متصل را
بعضی واجب میدانند و آن احوطست لکن در حکم بوجوب اشکالست
و ادغام صغیر را بعضی واجب میدانند و آن احوطست لکن وجوب
آن معلوم نیست و آن ادغامی است که نون ساکنه و تنوین بحروف

یرملون برسد که ادغام میشود مثل لم یکن له و وقف بحرکت و وصل بسکون
را جمعی واجب میدانند و در وجوب اشکالست لکن احوط است و بعضی
انداختن همزه وصل را لازم میدانند و همزه قطع را ذکر شد بلکه هر چه
در علم نحو و صرف واجب شمرده اند واجب میدانند در آن اشکال است
بلی احوط میباشد و بعضی مراعات صفات حروف را که قرا گفته اند واجب
میدانند و ظاهر عدم وجوب است مگر آنچه را گفتیم که واجبی از واجبات
موقوف بر آن باشد مثل اداء حروف از مخرج مثلا و ترجمه قرائت کافی
نیست بلکه باید بهمان لغت عربی باشد بلکه جمیع ذکرهای واجبی را باید
بعربی ادا نماید واما قنوت واقوی اینست که بغیر عربی نیز جایز است بلکه
در غیر قنوت دعا کردن بغیر عربی در بین نماز قوة دارد پس لحن در اینها
و در سایر ذکرهای سنتی نیز ضرر ندارد و لکن احوط ترکست و ترک دعا
بغیر عربی نیز موافق احتیاط دور نیست و واجبست که حمد را بهمان ترتیبی
که هست بخواند بلکه جایز نیست کلمات آنرا از هم جدا نماید مثل اینکه
کسی عدد چیزی را بشمارد و واجبست موالات در قرائت پس اگر در میان
آن چیزی دیگر بخواند قرائتش فاسد میشود و ترک موالات سهوا باعث
بطلان نماز نمیشود بلکه قرائت را نیز باطل نمیکند بنا بر اقرب و لکن

اقوی اینست که اگر یک کلمه یا دو کلمه چیزی در میان قرائت بخواند موالات
فوت نمیشود پس ردّ سلام و حمد کردن در وقت عاطس و نحو آن ضرر ندارد
مادامیکه نظم قرائت باقی است و تکرار کلمه یا آیه بجهت اصلاح آن ضرر ندارد
و اما برای غیر اصلاح احوط ترک تکرارات اگرچه جواز اقوی است و اگر
خواهد تکرار کند کلمه را بجهت اصلاح آن و آن کلمه در میان
یا آخر آیه باشد میتوان از اول آیه بگیرد و کلمه ما بعد را نیز میتواند تکرار
نماید مگر آنکه نظم قرائت بهم خورد پس باید بنحوی تکرار کند که بنظم قرائت
ضرر نرسد و اگر ساکت شود در بین قرائت آنقدر که او را قرائت کن نگویند
قرائتش فاسد میشود و فساد نماز معلوم نیست اما احوط اینست که قرائت
را دو مرتبه بخواند و نماز را تمام کند و اعاده نماید و اگر سهوا سکوت
طویل بجا آورد حکم بفساد قرائت اشکال است و جایز است قرائت حمد و
سوره بهر یکی از قرائت قراء سبعه و بغیر آنان جایز نیست و جایز است
که در بعضی کلمات اختیار بعضی از قرا کند و در بعضی دیگر اختیار بعض
دیگر اگر معنی فاسد نشود و علم بآنکه این قرائت از قراء سبعه میباشد
ضرور نیست بلکه جایز است اعتماد بقرآنهای متداوله که مظنه صحت
آنها داشته باشد و معوذتین از قرآنست پس در نماز میتوان خواند
انرا

آنرا و واجبست جهر در نماز صبح و دو رکعت اول از مغرب و عشا و
اخفات در ظهر و عصر بر مردان و در سایر رکعتها مخیراست و در رکعتهای
آخر باید باخفات بخواند خواه تسبیح بخواند و خواه حمد و اقل اخفات
اینست که خودش بشنود و اقل جهر آنست که غیر بشنود با صوت و بلند
خواندن بحد افراط جایز نیست و بر زنان واجب نیست جهر در جائی
که بر مردان واجبست بلکه اقوی اینست که مخیراست میان جهر و اخفات
اگر اجنبی صدای او را نشنود و اما در محل اخفات احوط اینست که جهر
نخواند و مستحبست جهر بسم الله در نمازهای اخفاتیه و در رکعتهای
آخر از همه نمازها اگر حمد بخواند و خواه تسبیح اربعه خواه امام باشد
و خواه منفرد در آنها احوط اخفاتست و قضای نمازهای یومیه
در جهر و اخفات مثل ادای آنها است و اگر جهر و اخفات از روی
جهل ترک کند نمازش صحیحست و اگر سهوا ترک کند نیز ضرر ندارد
و اعاده آنچه را در آن مراعات جهر و اخفات نکرده ضرور نیست و جایز
نیست خواندن سورهائی که سجده واجبه در آنهاست در نمازهای
یومیه **چهارم از واجبات** نماز رکوعست در هر رکعتی یکمرتبه
مگر نماز آیات که هر رکعت پنج رکوع دارد و رکوع رکنست پس اگر

ترک کرده داخل سجود شد نمازش باطلست اگرچه سهوا باشد در هر
رکعتی که باشد و هر یک از رکوعات نماز آیات رکن است و واجبست خم شدن
بحدی که کف دستها بسر زانوها برسد و رسیدن سر انگشتان بسر زانوها
کافی نیست بنا بر اقوی و احوط اینست که آنقدر خم شود که مجموع کف
دست یا غالب آن بسر زانو برسد و کسیکه بسیار دستش بلند است
یا کوتاه است یا دست ندارد رجوع بمستوی الخلقه مینماید و اگر بقدر واجب
نتواند خم شود آنقدر که میتواند خم شود و اگر تکیه داده بتواند خم شود
تکیه میدهد و اگر اصلا نتواند خم شود بسر اشاره کند و اگر از آنهم عاجز
باشد بچشمها اشاره کند و کسیکه قدش خمیده است مثل کسیکه در رکوع است
باشد بجهت رکوع بیشتر خم شود و اکتفا بخمیدگی قامت خود نکند بنابر اقوی
مگر اینکه اگر زیاد خم شود از حد رکوع بگذرد و اگر نتواند شخص خمیده بحد
رکوع راست شود بدست گرفتن بچیزی در حال قیام باید بکند و در حال
خم شدن بجهت رکوع مجزیست **دوم واجب** در رکوع طمأنینه بقدر ذکر واجب
و واجبست در رکوع ذکر کردن و احوط اختیار تسبیحست و اکتفا بمطلق
ذکر کردن اقوی است اگرچه مشتمل بر ثنای خدا باشد و واجب نیست
که اگر ذکر غیر تسبیح اختیار کند بقدر سه سبحان الله یا یک سبحان ربی العظیم
وبحمده

وبحمده باشد بنا بر اقوی و بنا بر وجوب تسبیح در وجوب سه سبحان الله اقرب است
یا یک سبحان ربی العظیم و بحمده یا اکتفا به تسبیح مطلق یا لزوم سه تسبیح در آن
خلاف است و احتیاط را ترک ننماید و اعلای مراتب احتیاط سه سبحان الله
ربی العظیم و بحمده و سه سبحان الله است و بعد از آن سه تسبیح کبری و بعد
یکی و بعد از آن سه سبحان الله و بعد از آن یکی و بعد از آن اختیار تسبیحست
بر غیر و واجبست که مجموع ذکر واجب را در وقتی بگوید که بحد رکوع باشد
و مستحبست گفتن سبحان ربی العظیم و بحمده زیاده بر یکمرتبه از سه مرتبه
تا پنج مرتبه یا هفت مرتبه یا زیادتر و اما دو مرتبه و چهار مرتبه کسی ندیده ام
که حکم باستحباب آن نماید و مستحب است گذاردن دستها بر زانوها در حال
رکوع و واجبست سر برداشتن از رکوع و طمأنینه بعد از آنکه راست ایستاده
باشد بآنقدر که گویند قرار گرفته باشد و طمأنینه بجا آورده باشد و بعضی
آنرا رکن شمرده اند و مستحبست بعد از رکوع گفتن سمع الله لمن حمده و اگر
ماموم باشد حمد میکند و قول بآنکه حمد تنها برای مستحب نیکوست **پنجم
از واجبات** سجود است و در آن هفت واجبست اول آنکه هفت موضع
را بر زمین گذارد و آن پیشانی و کف دستها و زانوها و دو انگشت بزرگ
پاهاست و مستحب در همه کامیست حتی پیشانی و در دستها باید باطن آن بر زمین

کذارد و در انکشتان پا لازم نیست که سر آنرا بر زمین کذارد و اکتفا بهر یک
از ظاهر و باطن بعید نیست دویم انکه پیشانی را بر چیزی کذارد که سجده
بر آن جایز باشد و تفصیلش کذشت و اما غیر پیشانی را واجب نیست کذاردن
بر چیزیکه سجده بر آن جایز است بلی مستحبست چنانچه بعضی کفته‌اند سیم
انکه موضع پیشانی بلندتر از محل ایستادن او زیاده از یک خشت نباشد
اما بقدر یک خشت و کمتر بلند بودن ضرر ندارد و قدر یک خشت چنانچه جمعی
کفته‌اند چهار انکشت مضمومست و فرقی میان زمین سراشیب و غیر آن
نیست و اما کود بودن مثل بلند بودنست یا نه اول احوط و اقوی
اینست که مثل آن نیست و سایر اعضا مثل پیشانی نیست و انچه کفتیم
بلند بودن آن جایز نباشد و اکر پیشانی بر موضع بلندی آمد
باید آنرا کشید تا موضعی که جایز است و برداشتن جایز نیست و همچنین
اکر پیشانی واقع شود بر چیزیکه سجده بر آن جایز نیست چهارم
ذکر است و حکم آن همانست که در رکوع کذشت پنجم طمانینه بقدر
ذکر واجبست و باید ذکر را در حال اطمینان بجا آورد ششم سر
برداشتن از سجده اولست هفتم طمانینه است در میان دو سجده است
و مسمی در آن کافی است و بعضی از علما هر یک از طمانینه را در سجده و سر

برداشتن و طمانینه در میان دو سجده را رکن میدانند و معظم علما اینها را
رکن نمیدانند لکن دو سجده را با هم رکن میدانند پس کسیکه هر دو سجده را
با هم ترک کند نمازش باطلست اکرچه از روی سهو باشد در هر رکعتی که باشد
و بعضی ترک آنرا در دو رکعت آخر باعث فساد نمیدانند اکر سهوا باشد
و قول اول قوی است و یکسجده رکن نیست پس ترک آن سهوا باعث بطلان
نماز نمیشود بنابر اقوی لکن ترک آن عمدا یا از روی جهل اکر مقصر باشد
باعث بطلان میشود و واجبست در سجود شکم را از زمین جدا کند پس
اکر دست و پا را دراز کند و سر و شکم را بر زمین کذارد مجزی نیست و
مستحبست تکبیر کفتن پیش از سجده در حالی که ایستاده بلکه در حال فرود
آمدن بسجده نیز میتوان کفت اکرچه اول افضلست و مستحبست
بلند کردن دستها در حال تکبیر و همچنین مستحبست تکبیر بعد از سر برداشتن
از سجده اول و قبل از سجده دویم و بعد از آن نیز همه اینها را در حالت
که نشسته باشد و در حین سر برداشتن و سر فرو بردن بعضی تسبیح
بحول را کفتن آن کرده اند و مستحبست که موضع سجود مساوی محل
ایستادنش باشد و بعضی کفته‌اند که سایر مواضع سجود نیز مکان
آنها مساوی باشد و مستحبست کذاردن دماغ نیز بر خاک در حال

سجود و بر چیزیکه سجده بر آن جایز است دور نیست که بآن اکتفا نمود و این
شرط صحت نماز نیست و سنت است دعا بجهة دین و دنیا در سجود و طمانینه بعد
از سجده دویم واجب نیست لکن مستحب است و مستحبست که در وقت برخاستن
بکوید بحول الله و قوته اقوم و اقعد و احوط اینست که لفظ تعالی را بعد از لفظ
الله نکوید و لکن جایز کفتن از خالی از قوت نیست و در وقت برخاستن
دستها را بر زمین کذارد اول زانوها را بردارد و مستحبست تورک
در حال نشستن و چیزیکه بر آن سجده میکند اکر منفذی مثل بقیه را
شود میتواند آنرا بردارد و بجبر سجده بکذارد و اما بدون ضرورت احوط
ترک این عملست و اکر کند صحت نماز شاید اقوی است و اکر پیشانی بر زمین
رسید و برداشته شد بی اختیار اکر برسیدن اول صادق نیست که سجده
کرده باید دوم سجده نماید بکذاردن پیشانی بر زمین و باید سنکینی
اعضا در حال سجده بر موضع سجود باشد پس اکر بر پنبه یا پشمی مثلا
سجده نماید یا دست مثلا کذارد باید قوت کند تا سنکینی اعضا بر آن
موضع قرار کیرد لکن مبالغه زیاده ضرور نیست و بعد از کذاردن اعضا
بر زمین بقصد سجود میتواند آنرا بردارد و باز بکذارد بغیر از پیشانی
لکن در وقت ذکر باید بر زمین باشد و اکر عضوی را بر زمین کذارد

بقصد سجده سایر اعضا را هم را بر زمین میکذارد بنابر احوط لکن
عدم وجوب این اقوی نیست ششم از واجبات نماز تشهد است در نماز
دو رکعتی یکمرتبه و در سه رکعتی و چهار رکعتی دو مرتبه و اخلال بآن
نماز را باطل میکند اکر عمدا باشد خواه در نماز فریضه باشد یا سنتی
و اخلال بآن سهوا باعث بطلان نماز نمیشود پس آن رکن نیست و واجبات
آن هفت است اول نشستن بقدر تشهد است واجب بالاصالة دویم
طمانینه بقدر آن پس اکر شروع بتشهد کند در وقت سر برداشتن
از سجده یا تشهد را تمام نکرده شروع بر خواستن کند چنانکه اکثر
عوام میکنند اکر اکتفا باین تشهد کند نمازش باطلست بی اشکال
بلکه تدارک کند یعنی بعد از انکه درست نشست تشهد را از سر کیرد
یا اکرچه را در حین برخاستن بکوید دو مرتبه بنشیند و تمام کند در صحت
نمازش اشکالست اقرب فسادست و انچه کفتیم در صورتیست که از
عمد باشد و در تشهد نماز سنتی شرط صحتش اینست که نشسته بجا آورد
تشهد آنرا و آیا شرطست نشستن در رکوعهای سنتی تشهد یا نه احوط
اولست سیم و چهارم شهادتین است و صورت آن اینست اشهد ان
لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و تغییر

این صورت جایز نیست بنا بر احوط و اقرب پس وحده لا شریک له را
از اول و عبده را از دوم میتوان انداخت و اشهد را از دوم نیز میتوان
انداخت بلکه واو را نیز نباید انداخت و بالجمله بهیچ وجه تغییر جایز
نیست پنجم و ششم صلوات بر محمد و آل محمد است و احوط اینست که باین
صورت ادا کند که اللهم صل علی محمد و آل محمد و لکن اقوی اینست
که واجب نیست که باین هیئت باشد پس اللهم صل علی محمد و آله و صلی
الله علی محمد و آله و نحو این نیز جایز میباشد و بدانکه صلوة بر پیغمبر
و آل پیغمبر مستحب است در همه احوال و ثواب عظیم مترتب میشود
و در جمیع احوال نماز جایز است اگر مخل بواجبی نباشد و در رکوع
و سجود بخصوص مستحب است و لفظ علی را قبل از آل میتوان آورد
و بعضی واجب میدانند در وقتیکه اسم مبارک پیغمبر برده شود
لکن اشهر و اقوی عدم وجوب است هفتم ترتیب است باین طریق
که اول شهادت بتوحید را ذکر کند و بعد شهادت برسالت
پیغمبر پس صلوة بر محمد پس بر آل و بعضی موالات را نیز
واجب دانسته‌اند و آن احوط است اما اقوی عدم وجوب
و مستحب است تورک نشستن در حال تشهد و آنرا چنانچه بعضی

تفسیر

تفسیر کرده اند که ران چپ را بر زمین گذارد و قدمها را از زیر خود بیرون
کرده پشت پای راست را بر کف پای چپ گذارد و جایز است دعا در تشهد
از برای دین و دنیا و مستحب است گذاردن دستها بر رانها با انگشتهای منضم
هشتم از واجبات نماز سلام است و قول باستحباب آن ضعیف است و آن
از اجزاء واجبه نماز است و بعضی آنرا جزء نماز نمیدانند و آن ضعیف است
پس ترکش باعث بطلان نماز است اگر عمدا باشد و اما سهوا در آن اشکال
و مراعات احتیاط اولی است و نماز نافله نیز صحتش موقوف بر سلام
و السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته واجب نیست بلکه مستحب است
چه در نماز واجب و چه در نماز مستحب و مخیر است میان دو صیغه دیگر هر یک
را اگر بگوید از نماز بیرون رفت و هر دو صیغه با هم واجب نیستند بلکه هر یک را
که بگوید واجب بجا آورده و هر دو را با هم میتوان گفت و هر کدام را پیش گفت
آن واجب میباشد و اگر السلام علینا و علی عباد الله الصالحین را اختیار
کرد که برای بیرون رفتن از نماز واجب شد و جایز نیست تغییر صورت آن
بنحوی که گذشت و اما اگر السلام علیکم را اختیار کرد احوط اینست که و رحمة
الله و برکاته را نیندازد لکن اقرب جواز ترک است لکن السلم علیکم را جایز
نیست تغییر آن و نیت خروج از نماز ضرور نیست در وقت سلام گفتن و اما جهت

در سلام نشستن با اطمینان و قرار بودن و مستحب است نشستن بهیئتی
که در تشهد مستحب بود بنشیند و اگر نداند هیئت واجب سلام را باید تعلیم
گیرد ترتیب بدانکه اگر مومنی بر مصلی سلام کند واجبست بر او رد سلام
و جواب دادن و اشاره بسر بغیر آن کافی نیست و اگر بیکی از این چهار صیغه
سلام کند که السلم علیکم السلام علیک سلام علیکم سلام علیک جواب را
بهمان نحوی که سلام کرده باید رد نماید و بصورت دیگر بعنوان جواب داد
پس جواب السلم علیکم را سلام علیکم مثلا بعنوان و همچنین غیر آن
بنا بر اقرب و در جواب قصد قرآن کردن ضرور نیست و اگر سلام بان
نحو که علیکم السلم یا علیک السلام اقرب اینست که رد جواب واجب نیست
لکن احوط اینست که بهمان صیغه بقصد دعا رد کند و اگر بر مصلی
چنین سلام کند که سلام علیک یا سلام الله علیک رد سلام واجب نیست
لکن رد بقصد دعا احوط است و اما اگر بگوید سلام وجوب رد بعید نیست
و اگر سلام کند بنحویکه حروف یا اعراب آنرا غلط بگوید وجوب رد بعید نیست
و احوط اینست که جواب بهمان صیغه کرده بگوید اما بطریق صحیح بگوید
و اگر یکی از اهل ذمه بر مصلی سلام کند جواب واجبست بنا بر اشهر
و اقوی و در اینکه باید جواب را بهمان طریق که سلام کرده بگوید

یا اینکه

یا اینکه همچنانکه در غیر نماز علیکم جواب میگوید در نماز نیز چنین
جواب بگوید اشکال است اقوی اینست که مخیر است و علیکم گفتن احوط است
و سلام بر کسیکه در نماز است جایز است و لکن در استحباب و کراهت آن
خلاف است و واجبست شنوانیدن جواب بکسی که سلام کرده خواه در نماز
باشد و خواه در غیر آن و اگر رد سلام با شنوانیدن آن موقوف بباطل
کردن نماز باشد در وجوب رد سلام یا قطع نماز و سقوط جواب اشکالست
و همچنین در جائیکه شنوانیدن موقوف بفریاد زدن باشد اشکالست
و اگر یقین کند که سلام را بیکی از ضعیفان کرده که باید بمثل همان جواب
داد و مشتبه شود احوط اینست که آن چند صیغه که احتمال میدهد همه را
بگوید در جواب بقصد دعا و اگر در نماز جواب را ترک کند پس اگر سهوا ترک
کرده ضرری ندارد و گناهی نکرده و اگر عمدا ترک کند اقرب اینست که
نمازش باطل نشود خواه در حالتی که جواب را بایست بگوید بقرائتی یا بغیر
آن مشغول شده باشد لکن احوط اتمام نماز و اعاده یا قضا است و اما معصیت
کرده البته و اگر طفل ممیز بر مصلی سلام کند جوابش واجبست بنا بر اظهر
و غیر ممیز جوابش واجب نیست و سلام در غیر نماز بر مومن مستحب است
و هر صیغه که در نماز جوابش واجب بود در غیر نماز نیز واجبست و لکن

واجب نیست که قبل سلام جواب بگوید پس در جواب سلام علیکم میتوان
گفت و علیکم السلام بلکه از بعضی بر می آید که علیکم یا علیک را واجب است
که پیش از سلام بگوید در جواب لکن این ضعیف است و اگر زن مؤمنه
بر مرد اجنبی سلام کند یا مرد بر زن اجنبیه سلام کند باید جواب بگوید
و مستحب است که طایفهٔ کم بر بسیار سلام کنند و سواره بر پیاده و ایستاده
بر نشسته و اولی اینست که رد نماید سلام را بطریق احسن و نیکوتر از سلام
مثلا اگر بگوید سلام علیکم در جواب بگوید سلام علیکم و رحمة الله و برکاته
لکن واجب نیست بلکه قبل آن یا بیست تا آن جایز است بنا بر اقوی
بلکه و علیک با واو نیز جایز است لکن خلاف احتیاط است و ظاهرا سنت
کردن سلام فوریت و تاخیر آن جایز نیست چه در نماز و چه در غیر نماز
و مراد از تعجیل آنست که طول ندهد انقدر که گویند جواب را ترک کرده
و اگر تاخیر انداخت معصیت کار است اگر عمدا تاخیر انداخته و ان حق
بر ذمه او میماند بنا بر اقوی و اگر جمعی در غیر نماز سلام کردند و اجب
در جواب آن و احوط اینست که علیک بی واو در جواب بگوید بلکه
در دو نیست که واجب باشد و اگر جمعی بر کسی سلام کنند میتواند در جواب
بگوید که و علیکم السلام بلکه جواب و در وقت مفارقت کردن

از یکدیگر

از یکدیگر سلام کردن سنت است و جوابش نیست و اگر در نماز عطسه کند — واجب
مستحب است حمد کردن بلکه اگر دیگری عطسه کند نیز مستحب است او را حمد کردن
و اگر مؤمنی عطسه کند مستحب است که او را حمد کردن و بگوید یرحمک الله اگر
او عطسه دیگری او را تسمیت کرد مستحب است او را رد کردن مدعا که صحبت بلکه
احوط اینست که ترک ننماید هرچند لکن بقصد دعا نه بقصد رد کردن و اگر
کسی آب خورد پس کسی بگوید هنیئا لک جواب واجب نیست لکن احوط است
و اگر کسی بگوید بکسی که در نماز است صبحک الله بالخیر یا مثل آن از دعاها و تحیتها
که در میان مردم است رد جواب واجب نیست لکن احوط است بقصد دعا
بآن لفظی که گفته در غیر نماز نیز روش واجب **تنبیه** بدانکه تعقیب نماز مستحب — است نیست
و ادعیه و اذکار و آداب آن در کتب ادعیه مذکور است و مستحب است سجده شکر
بعد از نماز واجبی و سنتی و احوط اینست که بقصد شکر خدا بجهة توفیق بر ادای
نماز بجا آوردن لکن این قصد شرط نیست بنا بر اقوی و بهتر اینست که سجده
شکر نماز مغرب را بعد از نافله بجا آورد لکن قبل از آن نیز جایز است
و اما غیر مغرب پس سجده را مستحب است که آخر تعقیبات قرار دهد و سجده
شکر مستحب است نزد تجدید شدن نعمت و دفع شدن بلا و در جواز سجده
بجهة تقرب بخدا بدون سبب اشکال است و همچنین در رکوع و سجده شکر

را تکبیری و تشهد و سلامی نیست و استقبال قبله و ستر عورت و گذاشتن
پیشانی بر چیزی که سجده نماز بر آن جایز است در سجدهٔ شکر شرط نیست
و سایر مواضع سجده را واجب نیست بر زمین بگذارد و سنت است شکم
و سینه خود را بر زمین بچسباند و رخسارها بر زمین بهن کند و در جواز سجده
شکر بیک سجده خلافست احوط آنست که آنرا بیکی اکتفا نکند اگر چه اقوی
جواز اکتفا بیکی است و مستحب است که دو طرف پیشانیرا یا دو طرف رویرا
بر زمین بمالد و بگذارد دل بر زمین نیز اکتفا میشود و دعا و ذکر در
سجدهٔ شکر سنت است و لا اقل سه مرتبه شکرا بگوید و دعاهای آن
در کتب ادعیه مذکور است و ملحق میشود باین مقام کلام در سجدهٔ قرآن
بدانکه واجب میشود بر کسی که آیهٔ سجدهٔ واجبه را خواند یا گوش دهد
و آن در چهار سوره است یکی الم سجده دیگری حم سجده یکی و النجم و یکی اقرا
و اگر بشنود و لکن گوش بآن ندهد در وجوب سجده خلافست احوط وجوب است
لکن عدم وجوب است و لکن عدم وجوب خالی از قوة نیست لکن
در استحبابش خلافی نیست و غیر از چهار موضع معهود یازده موضع
که سجده سنت است بر خواننده و شنونده و گوش دهنده و فرقی
نیست در وجوب سجده میان انکه عمدا بخواند و گوش دهد یا سهوا و این

سجده

سجده را نیز تکبیری و تشهدی و سلامی نیست بلکه غیر مشروعست بلکه تکبیر
بجهة آن حرامست چنانچه حدیثی بر این دلالت میکند و بعد از سر برداشتن
از آن تکبیر سنت است و در این سجده شرط نیست استقبال قبله و ستر عورت
و طهارت بدن و جامه از نجاست و وضو و غسل شرط نیست در این سجده بر
چیزیکه جایز است سجده نماز بر آن و بالجمله همین که گویند سجده کرد کافی است
اگر بطریق متعارف باشد پس کیفیتی معین ندارد و دعا و ذکری در آن واجب
نیست بلی مستحب است که بگوید لا اله الا الله حقا حقا تا آخر و غیر از آن نیز وارد شده
و عمل بهر یک نیکوست و سجدهٔ تلاوت فوریست و تاخیر آن جایز نیست و اگر
تاخیر انداخت ساقط نمیشود و همچنین است سجده های مستحبه اگر تاخیر انداخت
مستحب است بجا آوردن آنها در صورتیکه تاخیر انداخت و بعد خواست
بجا آورد نیت ادا و قضا نمیکند و واجب است در سجدهٔ قرآن نیت و قبل
از گذاردن پیشانی بر زمین و مکروه است خواندن قرآن و انداختن آیه
سجده و مکرر میشود سجده بمکرر خواندن آیهٔ سجده لکن اگر در یک مجلس
مکرر خواند و سجده نکند بعد که خواست بجا آورد در وجوب تکرار در یک مجلس
اشکالست و لکن احوطست و واجب میشود سجده بکر بعد از اتمام آیه
و در تعیین آیاتی که سجده در آنها واجب یا مستحب است رجوع بقرآنها کند

متعارف معتبر کردن بعید نیست **فصل هفتم** در مبطلات نماز است و آن
هشت است اول هر چیز که طهارت را میشکند اگر چه سهوا باشد ولکن این
نماز میت را باطل نمیکند بنابر اقرب **دویم** گریه برای امور دنیا است خواه
عمدا باشد یا سهوا خواه با آواز باشد یا نه خواه باختیار باشد یا بی اختیار
و گریه بجهة رفتن مال گریه دنیا است و همچنین بجهة رفتن دوست یا مردن
او بلی اگر مشتمل بر قصد قربت باشد بطریقی که معتبر است دور نیست که آنرا
گریه برای امور دنیا ندانیم و گریه بجهت خوف خدا ضرر ندارد اگر چه با آواز
باشد و گریه بر سید الشهدا ع اگر از برای خدا باشد باطل نمیکند نماز را
و فرقی میان نمازها درین حکم نیست حتی نماز میت و نافله نیز باطل می شود
بجهة این **سیم** فعل کثیر است و ظاهر اینست که آن عبارت از این که کاری
بکند که عرفا او را نماز کن نگویند و فرقی نیست درین میان نماز نافله و فریضه
و بعضی فرق گذارده اند و آن ضعیف است و شرط نیست در فعل کثیری که
نماز را باطل میکند اینکه بالفعل حقیقت بگویند او را نماز کن نیست بلکه اگر
امری را مرتکب شود در جمیع نماز که اگر مثلا همه را بیکدفعه بجا می آورد فعل
کثیر بود و او را از نماز کننده بودن بیرون میکرد لکن چون متفرق
بیرون نبرد و ضرر ندارد و اگر یک کاری بکند که او را نماز کن نگویند

نماز او باطل میشود اگر چه فعل کثیر نگویند مثل برجستن فاحش و چون
در فعل کثیری که نماز را باطل میکند شرط دانستیم که بطریقی باشد که شخص را
از نماز کننده بودن بیرون برد پس هر کاری که چنین نیست ضرر ندارد
اگر چه از افعال نماز نباشد مثل کشتن مار و عقرب و کیک و شپش و کشتن
و جمیع موذیات و دفع آنها نیز ضرر ندارد و از بعضی احادیث مستفاد میشود
وجوب دفع شپش و احوط مراعات اینست بلکه این بعید نیست مادام که
مستلزم بطلان نماز نباشد و همچنین ضرر ندارد شمردن رکعات یا بیجان
بانگشت یا تسبیح یا نخود و جامه پوشیدن یا کندن و خارانیدن بدن و دست
بدست دادن بجهة حاجتی یا دست بدیوار دادن مثلا بجهة بیدار کردن کسی
و دماغ پاک کردن و خلط از دهن انداختن اگر دو حرف از آن ظاهر
نشود لکن هر دو مکروه است و بالجمله هر فعلی که او را از نماز کن بودن بیرون
نبرد جایز است و باعث بطلان نماز نمیشود و اگر بیرون برد او را از
نماز بحدی که گویند نماز نمیکند نمازش باطل است اگر عمدا باشد **و اما** اگر
سهوا باشد یا بجهة فراموشی باشد پس اگر محو صورت نماز نشده نماز
صحیح است و اگر صورت نماز را محو کرده پس اگر بعد از آنکه متذکر شود
نماز را تمام کند صادق است که نماز کرده صحت نماز کرده خالی از قوت نیست

اگر چه احوط اتمام و اعاده است و اگر بعد از اتمام صادق نیست
که نماز کرده باطل است بی اشکال و اگر مضطر شود بفعل کثیر حکمش
حکم صورت سهو است بنابر اقوی و اگر فعل کثیر از اجزاء نماز باشد مثل
بسیار طول دادن قنوت یا رکوع یا سجود مثلا پس اگر محو صورت نماز
نمی شود ضرر ندارد و اگر فرض کنیم که محو صورت نماز شود احوط ترک است
پس اگر ساکت شد بسکوت طویل پس اگر آنقدر طول کشید که نماز
کننده اش نمیگویند نماز باطل است و در صورت عمد و در صورت سهو
احوط اتمام و اعاده است ولکن صحت نماز درینحال خالی از قوت نیست
چهارم تکلم و حرف زدن است اگر عمدا باشد سهوا باطل نمیکند و فرقی
میان نمازها نیست حتی نمازهای نافله و نماز میت و اگر سخن گفتن واجب شود
و در نماز بجهة تغییر دیا خوفی مثلا نماز را باطل میکند و احوط اتمام و اعاده است
و جاهل بحکم نیز نمازش باطل میشود بسخن گفتن اگر چه مقصر نباشد
و اشاره کردن و زبان حرکت دادن او نماز را باطل نمیکند اگر چه
بجهة فهمانیدن چیزی باشد و جمعی گفته اند که اگر سلام بگوید عمدا نماز
باطل میشود و اقرب اینست که اگر قصد دعا کند و صادق باشد
کرد دعا است و قصد بیرون رفتن از نماز نکند نماز باطل نیست اگر

چه بلفظ السلم علیکم باشد و اگر بقصد دعا نباشد احوط ترک است
اگر چه بقصد دعا یت باشد مثلا مثل سلام علی المرسلین که در قنوت
میگویند **و اما** تنحنح و ناله کردن و صدای حیوان دادن پس اگر
بحروف در آن نمیشود و حرفی از آن ظاهر نمیگردد باطل نمیکند نماز را
اگر چه عمدا باشد و اگر که حرف ممتاز از آن ظاهر شود و آنرا کلام گویند
و علم بآن داشت قبل از گفتن نمازش باطل است اگر کلام بی معنی
باعث بطلان دانیم و آن خواهد باشد و اگر کلامش نگویند باطل
نمیکند نماز را و اگر شک کند که کلام است باز احوط اتمام و اعاده است
و همچنین است باد کردن در موضع سجود و خواندن و آه کشیدن
اگر از خوف خدا آه کشیده اگر چیزی را با آن ضم نموده است که آنرا
دعا گویند پس حکمش حکم تنحنح است و اگر با چیزی است که آنرا دعا نمیگویند
ضرر ندارد **و بدانکه** خواندن قرآن در نماز جایز است و اگر کلام باطل
کننده نیست اگر بقصد قربت باشد اگر چه مشیر بچیزی قصد کرده
باشد و اگر مقصود مشیر بچیزی باشد بدون قصد قربت در صحت نماز
خلاف است لکن اگر نظم قرآن برهم نخورد حکم بصحت میشود و اگر
بیرون رفته مثل اینکه بگوید ادخلوها نمازش باطل است ولکن اگر بگوید

ادخلوها بسلام آمنین نماز را باطل نمیکند چون از نظم قرآن بیرون
نرفته لکن احوط اینست که ترک کند قرآن خواندن را بدون قصد
قربت و اگر کلماتی که در قرآنست بنظمی که در قرآنست بخواند مثل
اینکه بگوید یا ابراهیم سلام نمازش باطل میشود اگر چه هر دو کلمه در قرآن
باشد و جایز است ذکر خدا در نماز و اشکالی نیست که نماز را باطل نماید
اگر بقصد قربت باشد و جایز است بنا بر اظهر که اگر قربت باشد
بلکه اگر بدون قصد قربت تنبیه غیر بذکر خدا شود نیز جایز است لکن
احوط منع و اعاده آن نماز است و مراد از ذکر هر چیزیست که آنرا در عرف
ذکر خدا گویند و شهادت بوحدانیت الهی و برسالت پیغمبر و ولایت
امیر المومنین ع ذکر است و صفتهای خدا مثلا ذکر نیست بنا بر اقرب
و لا حول و لا قوة الا بالله ذکر خداست و هر چه شک شود که آیا ذکر است
یا نه احوط اجتناب از آن در نماز و در ذکر و قرآن که در بین نماز
جایز دانستیم شرط نیست که لحن ننماید و اعراب آنرا مثلا غلط نگوید
و هم چنانکه ذکر و قرآن در نماز جایز است دعا کردن نیز در آن جایز است
از برای هر امر مباحی از امور دنیا و آخرت بلکه اگر مقصود در آن
نیز تنبیه غیر باشد بر مطلبی جایز است لکن خلاف احتیاط است و دعا

بجهة

بجهت طلب امر حرام نماز را باطل میکند بنا بر اقرب و مراد از دعا آن
که آنرا در عرف دعا گویند اگر مشتمل باشد بر اموری چند که طلب چیزی در آن
نباشد مثل اینکه بیان کند احوال نفس خود را و شکایت از نفس و شیطان
و بخوانند میشود و دعائیکه شروع کرد تمام کردن آن واجب نیست و اگر
نسخه دعا مختلف باشد جایز است خواندن همه نسخها و همچنین اگر قرائت
قرّاء در کلمه مختلف باشد مثلا در مالک یوم الدین و ملک یوم الدین
هر دو را میتوان خواند اگر اخلال بموالات یا واجبی دیگر نرسد و لبیک
در جواب کسی در نماز جایز نیست اگر چه آنکس مادر باشد بدانکه تکلم
بیک حرف بی معنی مبطل نیست و بیک حرف با معنی که قصد معنی آن نماید
مثل ق که معنی آن اینست که نگاه دار نماز را باطل مینماید و اگر معنی از او
قصد نکند حکمش مثل یک حرف بیمعنی است و اگر عمدا مد و هر حرفی را مد
نداده حکم بعدم بطلان بعید نیست و دو حرف بی معنی یا بیشتر اگر عمدا
تکلم کند نمازش باطلست و بالجمله هر چه بر آن صادق باشد کلام و تکلم
در عرف حقیقت اگر عمدا باشد نماز را باطل میکند پس اشاره کردن و نوشتن
و بخاطر گذرانیدن باعث بطلان نمیشود مگر بسر حد فعل کثیر برسد
و اگر گمان کرد که نمازش تمام شد و عمدا تکلم کرد پس معلوم شد که خطا

کرده نمازش باطل نمیشود بنا بر اظهر اگر منافی دیگر بعمل نیامده باشد مثل
لکن باید این گمان گمانی باشد که شرعا اعتباری بآن باشد یعنی
اگر این مظنه که کرده از نماز بیرون رفته مظنه ایست که شرعا معتبر است
پس تکلم کرد مثل اینکه شک کرد در سه و چهار و مظنه کرد که چهار است
و تمام کرد و تکلم کرد پس یقین کرد که دو بوده است نمازش صحیحست
و الا حکم بصحت اشکالست و اگر جزم داشت که از نماز بیرون رفته
و تکلم کرد و بعد خطا معلوم شد نماز صحیح است و باین تکلم نماز باطل
نمیشود اینها همه در صورتیست که سبب تکلم از نماز بیرون بودن بوده
و الا نمازش باطلست پنجم از مبطلات نماز گذاشتن دست راست
بر پشت دست چپ است در هر نمازی که باشد حتی نماز میت و نماز
نافله بنا بر اظهر با غیر بنا بر اظهر خواه مرد باشد خواه زن یا خنثی یا صبی باشد
خواه بی جایل باشد یا با حایل خواه بر بالای ناف باشد یا بر پایین ناف
خواه کف را بر روی کف گذارد یا کف را بر روی بند دست گذارد یا بر
خواه باعتقاد شرعی بودن آن گذارد یا نه بلکه اگر بجهة ضرورت بگذارد
مثل اینکه رفع اذیتی از آن خواهد نماید جایز است و نمازش صحیح است
و اگر جزئی از انگشت را بر پشت آن گذارد یا اینکه بگذارد دست را

دو

و دو را بر دارد اقوی اینست که نماز باطل نمیشود لکن احوط ترکست
و اما گذاردن دست راست بر روی دست چپ در حال رکوع یا تشهد
یا گذاردن یکدست بر شکم یا گذاردن هر دو دست لکن نه بر روی یکدیگر
هر دو دست لکن نه بر روی یکدیگر گذاردن هر دو دست لکن نه
یکدیگر گذارد یا گذاردن کف بر کف پس اقوی جواز است و همچنین فاسد
نمیشود نماز اگر دست را بر روی دست گذارد سهوا بنا بر اقوی هم چنانکه
گذاردن دست راست بر چپ حرام و مفسد است هم چنین است عکس
آن بنا بر اقوی و اگر ضرورتی مثل تقیه باعث شود جایز است و نماز را
باطل نمیکند و ضرور نیست که علم بضرر داشته باشد بلکه مظنه بآن کافیست
و همینکه مظنه ضرر بهمرسید واجب میشود لکن اگر با این حال ترک کرد
نماز باطل نمیشود و اگر احتمال ضعیفی بضرر داشته باشد جایز نیست و نماز
باطل میشود و اگر تواند فرار کند از تقیه بنا بر خروج از نماز یا در جای خلوتی
کردن ضرور نیست این بلکه با تقیه بسبب اینکه میتواند نماز کرده و اگر
در بین نماز تقیه بر طرف شود واجب است که دست را بر دارد و مستحب است
که نشستن را دعا کند در بین نماز ششم از مبطلات نماز دور از قبله
بر گردانیدن تمام بدن خواه پشت بقبله برسد یا جانب راست

باچپ قبله نکرده اند جون زیرا اگر چه بحد مشرق یا مغرب نرسد وبالجمله
منحرف شدن از قبله نماز را باطل میکند اگر نماز واجبی باشد اما نماز
مستحب در آن خلافست واقوی اینست که باطل نمیشود بجهت انحراف از
قبله واگر روی تنها را از قبله نگردانند اگر بحدی نرسد که تواند پشت
سر خود را ببیند ونگویند که پشت قبله کرده است در صحت نمازش
خلاف واشکالست اقوی اینست که باطل نمیشود اما احتیاط را
ترک ننماید وفرقی نیست میان آنکه رویش بجانب مشرق یا مغرب
برسد یا نه اگر بروی تنها التفات کند بحدیکه گویند التفات کرده به پشت
نماز باطلست والتفات بچشم ضرر ندارد واما مکروهست که شنیدن
انسان یا حیوان از پیش روی نماز کن اما نماز را باطل نمیکند هفتم
از مبطلات نماز قهقهه است هشتم از مبطلات خوردن وآشامیدن است
عمدا اگر بحد فعل کثیر برسد واگر قلیل باشد بحدیکه دلالت نکند
بر آنکه رو از نماز کرده اینهم باعث بطلان نمیشود بنا بر اظهر واگر
سهوا باشد اگر قلیلست ضرر ندارد اما اگر کثیر باشد پس اگر بحدیست
که گویند نماز نمیکند پس نمازش باطلست واگر صورت نماز را محو نکرده
نمازش باطل نیست وچیزیکه در بیخ دندانها مانده فرو بردن آن ضرر

نداد

نداد بلکه اگر بحد فعل کثیر برسد وجایز است خوردن آب در نماز
وتر اگر اراده روزه داشته باشد روز دیگر را وتشنه باشد وخوف آن داشته باشد
که فجر طلوع کند وآب در پیش روی او باشد ولازم نداشته باشد از
منافیات نماز چیزی را غیر خوردن آب بلکه اگر اراده روزه نیز نداشته باشد
یا خوف طلوع صبح نیز نداشته باشد یا آب در پیش روی او نباشد نیز جایز است
بنا بر اقرب وآیا شرطست که آب خوردن بحد فعل کثیر نرسد یا اینکه
این فعل کثیر در این نماز ضرر ندارد احوط اولست وبعضی هر نافله را
ملحق بوتر کرده اند وآن اقوی نیست ولکن خلاف آن احوطست ومکروه هست
نماز کردن در حالیکه بول وغایط آید یا خواب یا باد برو غالب شود
وتاخیر انداختن دفع آنرا لکن باعث بطلان نماز نمیشود واگر در
اثنای نماز یکی از اینها غالب شود واجبست صبر کردن تا نماز را تمام
کند مگر خوف ضرری داشته باشد یا عاجز شود پس جایز است قطع
نماز اگر خوف بیرون رفتن وقت نداشته باشد ودر حال کسالت وخواب آلوده
بودن نماز کردن باعث بطلان نمیشود اما مکروهست مگر آنکه باعث ترک
جزئی یا شرطی شود پس نماز باطل میشود ونماز در چکمه تنگ اولی بترک است
ومکروه هست نماز مردی که موی سر خود را در میان سر خود جمع کرده باشد

وکره دیده باشد وزنان را ضرر ندارد واگر در بین نماز ماهی خون
آید وبیرون یا بجامه اش برسد پس اگر کمتر از درهم بغلی باشد ضرر ندارد
واگر بقدر درهم یا زیاده تر باشد پس اگر بدون فعل کثیر تواند آنجامه را
بیندازد وزمان انداختن کمتر از زمان شستن است جایز است آنرا
بیندازد واگر نتواند انداخت یا آنکه تواند لکن زمان شستن کمتر
از زمان انداختن است واجب آنرا بشوید ونماز را تمام کند بشرطیکه
منافی نماز بعمل نیاید واگر لازم داده منافی را بجهت رسیدن خون
نمازش باطل میشود واگر شک کند که آیا لازم می آید فعل کثیر یا نه
بنا را بر بطلان نمیگذارد وآیا شرطست در شستن که جای دیگر
بغیر از موضع نجس نجس نشود یا نه دور نیست که آنچه عادة در وقت
شستن نجس میشود ضرر نداشته باشد وشستن جایز اگر ممکن شود
در بین نماز ضرری نیست بنا بر اقرب لکن باید قبل از سلام بشوید
وآیا خون غیر دماغ نیز حکمش حکم خون دماغست یا نه در آن اشکالست
احوط شستن وتمام کردن نماز واعاده آنست وبدانکه حرامست قطع کردن
نماز واجبی بدون عذر حتی نماز جنازه وجایز است قطع بجهت حفظ
مال محترم که خوف تلف شدن آن داشته باشد وبجهت تلف آن متضرر

شود

شود بلکه بعضی تصریح کرده اند که واجبست در اینحال واگر مال کمی باشد
که تلف شدن آن ضرری لازم نیاید قطع جایز نیست واگر مال امانتی
در پیش او باشد وحفظ آن موقوف بقطع نماز است قطع جایز بلکه واجبست
واما اگر مال غیر امانت نزد او نباشد در جواز قطع بجهت حفظ آن
اشکالست خصوصا اگر مال مومنی باشد بجهت حفظ نفس محترم نیز جایز است
وبجهت حفظ او از ضرر نیز بعضی جایز میدانند وجایز است قطع نماز
بجهت نگاه داشتن قرض دار که میترسد از او فرار کند اگر برفتن او
متضرر شود با عدم ضرر جایز نیست بنا بر اظهر وبجهت دفع حدث که نگاه
داشتن آن موجب ضرر باشد بلکه هر جائی که قطع نکردن نماز خوف
ضرری داشته باشد قطع جایز است واگر ضرری لازم نیاید بمجرد
حاجت بقطع باعث جواز نمیشود وبجهت دفع ضرر از مومن عادل
قطع جایز است واگر امر بمعروف ونهی از منکر موقوف بقطع نماز باشد
قطع نماز جایز بلکه واجب است واگر دو جانور یا بکار عقبی بجهت مومنی فوا
شروع بنماز کرد ودر بین نماز بیادش آمد واجبست قطع بنا بر اظهر
واگر واجب شود قطع نماز در جائی که او قطع نکند نمازش صحیح است
بنا بر اقوی ودر جائیکه بخواهد نماز را قطع کند سلام گفتن واجب

نیست بنا بر اجود اگرچه بعضی آنرا واجب دانسته‌اند **فصل هشتم**
در نماز آیاتست و در آن دو مقامست **مقام اول** در اسباب آنست
بدانکه نماز آیات واجب میشود بچند چیز **اول و دوم** گرفتن
آفتاب و ماهست خواه تمام آنها بگیرد و خواه بعضی از آنها و اگر
گرفتن آنها بجهة حایل شدن ستاره باشد نماز واجب نیست بنا
بر اقوی لکن احوطست مگر باعث خوف شود که حکم آن خواهد آمد
و اگر ستاره بگیرد و اگر باعث خوف شده نماز واجبست و اگر نه واجب
نیست و ثابت میشود گرفتن آفتاب و ماه بدیدن و علم بهم رسانیدن
و ثبوت آن بشهادت دو عادل خالی از قوة نیست و بخبر یک عادل
و شیاع ظنی ثابت نمیشود لیکن احوط است و اگر دو عادل از اهل
نجوم یا جماعتی از فساق ایشان خبر دهند که در فلان وقت آفتاب
مثلا میگیرد عمل بقول ایشان واجب نیست و قضا واجب میشود
و اگر آفتاب بگیرد مثلا و در زیر ابری رود یا غروب کند نماز واجب میشود
تا معلوم شود که منجلی شده و اگر در وقت نماز فریضه آفتاب
بگیرد و اگر یکی از اینها و وقتش تنگ باشد باید آنرا مقدم دارد و اگر
هر دو وقتش تنگ باشد نماز یومیه را مقدم میدارد و در اینحال

قضا میکند نماز کسوف را اگر تساهل در نماز آیات کرده بود تا وقت هر دو
تنگ شد بلکه اگر همه قرص گرفته شود باید قضا کند آنرا اگرچه تساهل
نکرده باشد و اگر وقت هر دو وسعت داشته باشد هر کدام را که خواهد مقدم میتواند
کرد لکن احوط تقدیم نماز یومیه است **سیم** زلزلهاست بهر نحو که در عرف گویند
زلزله شد پس مجرد حرکت کردن زمین نماز واجب نیست تا زلزله صادق
باشد مگر آنکه خوف حاصل شود پس بجهة خوف واجب میشود و وقت آیات
آن مدة عمر است و شرط نیست طول کشیدن آن بقدر نماز بخلاف نماز
کسوف و خسوف که اگر بقدر نمازی که با قل واجب بعمل آید طول نکشد
نمازی بر او نیست نه ادا و نه قضا اگرچه بقدر یک رکعت طول بکشد لکن احوط
عدم ترکست و نماز زلزله را هر وقت میکند نیت ادا و قضا نمیکند و اقوی
اینست که فوری نیست و تاخیر آن جایز است **چهارم** خوفهای آسمانیست
مثل بادهای عظیم سیاه و زرد و سرخ اگر باعث خوف شود و بدون
خوف واجب نیست نماز بنا بر اقوی و با خوف نماز واجبست اگرچه سیاه
و سرخ و زرد نباشد و مثل ظلمت و تاریکی و صاعقه عظیم و سرخی و زردی
شدید و آتش از آسمان ظاهر شدن اگر باعث خوف شوند اینها
و بالجمله هر امر یکه از آسمان یا زمین حادث شود و باعث خوف گردد نماز

واجب میشود بنا بر اقوی **و اما** آیات و آثار یکه از آیات مرحمتست
مثل بارش عظیم موجب نماز نیست اگرچه برخلاف عادة باشد و امور یکه
باعث خوف میشود باید بنحوی باشد که خوف بر بیشتر مردم حاصل شود
پس در اینحال نماز بر همه کس واجب میشود حتی کسیکه نترسیده و اگر خوف
بر بعضی مستولی شود بر هیچکس نماز واجب نیست حتی آنکه خوف برا او
غالب شده و مراد از خوف بیشتر مردم آنست که بنحوی باشد که اگر مردم
مطلع میشدند بیشتر ایشان میترسیدند و باید علم حاصل شود بخوف
معظم مردم و مظنه کافی نیست و تفحص کردن باینکه خوف بر اکثر مردم
غالب شده ضرور نیست و نماز بجهة خوف دزد و درنده واجب نمیشود و
در بادها اگر خوف خرابی عمارت و غرق شدن کشتی و نحو آن باشد فقط
نماز واجب نمیشود بلکه باید خوف نزول عذاب و غضب الهی باشد تا نماز
واجب شود و نماز خوف نیز وقتش مادام العمر است و فوری نیست و نیت
ادا و قضائی در کار نیست و اگر جمیع قرص آفتاب یا ماه بگیرد و نماز نکند
قضا واجبست خواه عمدا ترک کرده باشد یا بجهة فراموشی یا بجهة مطلع
نشدن بآن و بشهادت دو عادل ثابت میشود نه بیکی و نه بشهرتی
که علم از آن بهم نرسد و اگر بعضی قرص بگیرد و مطلع نشود تا وقت

بگذرد قضائی بر او نیست و اگر عالم شود بآن و بجهة فراموشی یا خواب
یا عمدا نکند قضا لازم نیست و اگر آیتی از آیات واقع شود و مطلع
شود و نماز نکند نماز ساقط نمیشود اگرچه فراموش کرده باشد و اگر
مطلع نشود اقوی سقوط و احوط عدم سقوطست **مقام دویم**
در بیان کیفیت نماز آیاتست **بدانکه** آن دو رکعتست و در هر رکعتی
پنج رکوع و دو سجود واجبست و در هر رکوع و سجود آن واجبست
ذکر و طمأنینه و غیر آنها و در هر رکعتی قرائتی واجبست و تشهد و سلام
نیز در آخر آنست مثل نمازهای دیگر و صورت آن بنحویکه بی اشکالست
اینست که نیت کرده تکبیر را میگوید و حمد و سوره میخواند و برکوع میرود و بعد
از سر برداشتن از رکوع حمد و سوره میخواند با قنوت و برکوع میرود
همچنین تا پنج رکوع بعمل میآورد پس بسجود میرود و برمیخیزد و مثل رکعة
اول بجا میآورد پس سجود و تشهد و سلام بجا میآورد و مستحبست تکبیر
بعد هر رکوع مگر پنجم و دهم که میگوید **سمع الله لمن حمده** و قبل از هر رکوع نیز
تکبیر مستحبست و قنوت قبل از رکوع دویم و چهارم و ششم و هشتم و
دهم سنت است و مستحبست طول دادن قنوت بقدر قرائت و جماعت
کردن در نماز کسوف و خسوف و آیات واجب نیست نه ادا و نه قضای آن

لکن سنت واگر هم فرض کرده باشد جماعت تاکید دارد وجمعی تصریح
کرده اند بجواز اقتداء در نماز آن بنافله آن وبالعکس ونماز آیا مرا
خطبه نیست وسنت که نماز کسوف وخسوف را زیر آسمان بکنند واگر
نماز کسوف وخسوف را کرد وهنوز فرض کرده است اعاده نماز سنت است
وواجب نیست بنابر اقوی ودر تکرار اعاده اشکال است ولکن نشستن
بجهت ذکر خدا سنت است تا منجلی شود **فصل هفتم** در نماز قضا است بدانکه
واجب است قضای نماز فریضه یومیه بر کسی که ترک کند آنرا اگر شرایط
وجوب نماز در او باشد وهم چنین واجب است بر کسیکه ترک کند
آنرا بجهت خواب یا فراموشی واگر آنرا ترک کرده در حال طفولیت
یا در حال دیوانگی یا کفر اصلی قضا ندارد وهمچنین اگر آنرا ترک کرد در حال
حیض ونفاس اگر همه وقت نماز حایض بوده یا نفاس داشته واگر
وضو وغسل وتیمم هیچیک ممکن نشود نماز از او ساقط است واحوط
اینست که نماز را با طهارت بجا آورد وبنابر قطع بودن در وجوب
قضا خلاف است واحوط این است که قضا نماید واگر در تمام وقت بیهوش
باشد قضا واجب نیست ولکن احوط است واگر بداند که چیزی را که خورد
بیهوشی میشود وخود آن را استعمال نماید احوط قضا است اگر نکرده

اقوی است واما اگر نداند قضا ندارد واگر چیزی که مست میکند با اینکه
میداند که مست کننده است بخورد ومست شود ونمازش فوت شود واجب است
قضا واگر چیز را بجبر به او دهند یا مضطر شود بخوردن آن بعضی گفته اند
قضایی بر او نیست واحوط قضا است وبر مرتد واجب است قضای ایامی را
که در زمان ردة اش از او فوت شده ومخالف که از اهل اسلام است اگر
مذهب حق را اختیار کند نمازهای که در حال ضلالت خود کرده قضا نمیکند
اگر در مذهب خودش صحیح بوده واگر ترک کرده باید قضا کند وکسیکه
نماز قضا بر ذمه دارد بنابر اینکه آن مضیق نباشد نماز ادا بجا میتواند
گذاشت وبنابر اینکه مضیق باشد نیز در بعضی از صور تمام میتواند بلکه
گفت اعاده صحیحست بنابر هر دو قول لیکن مشکل است وکسیکه نماز را ترک
کند از سهل انگاری او را تعزیر میکنند اگر باز ترک کند ونماز تعزیرش میکنند
واگر باز ترک کرد بعضی گفته اند باز تعزیرش میکنند ودر مرتبه چهارم
او را وبعضی در مرتبه سیم حکم بقتل کرده اند وقول اول احوط است ودر وجوب
فوریت نماز قضا بجا آوردن آن در هیچی که دانست قضایی بر او هست
خلاف عظیم است ومسئله چندین قول است اقوی عدم فوریت است پس میتواند
او را بتاخیر اندازد مطلقا خواه آن نماز فوت شده یک نماز باشد یا بیشتر خواه

دو نماز فوت قضا شده باشد یا نه خواه سهوا دیدن تقصیر قضا باشد یا با تقصیر
لکن احوط اینست که نماز قضا را فورا بجا آورد وآنرا مقدم بر نماز حاضره ادا
دارد ولکن مقدم داشتن نماز ادا بر قضا وآنرا در اول وقت بجا آوردن
نیز جایز است بنابر اقوی ودر بعضیکه حکم بفوریت قضا نماییم حکم بوجوب
اشتغال بآن وعدم ارتکاب غیر ضروریات از خواب وخوراک ونحو آن
نمیشود ومضایقه در این حد قایل نمیشوم واگر در وسعت مشغول نماز
شد در حال فراموش کردن قضا ودر بین نماز بیادش آمد بنابر مختار
میتواند عدول نماید بسوی قضا بلکه اول عدولست لکن واجب نیست
وبنابر فوریت واجب میباشد وجواز عدول بنابر مختار ووجوب
آن بنابر غیر مختار در وقتیست که لازم نداشته باشد زیادتی رکنی را
مثل اینکه نماز صبح را فراموش کرده باشد وبعد از رکوع سیم نماز ظهر
بیادش آید پس در این حال عدول نمیتوان کرد واستحباب تقدیم قضا
یا وجوب آن در وقتیست که وقت ادا تنگ نشود والا ادا را مقدم
میدارد وجوبا وآیا مراد از تنگی وقت ادا در وقتی میباشد که بقدر
اقل واجب نماز را توان بجا آورد یا آنکه بقدر بجا آوردن آن
با شرایط ووظایف مستحبه وسورهای طولانی مستحبه اگر باشد باشد

وقت تنگ میباشد پس میتواند نماز ادا بجا آورد واقرب در آخر است
وآیا اذان واقامه نیز مراعات میشود یا نه اقرب مراعات است وظن
بر تنگی وقت کافیست بجهت شروع در نماز ادا واگر نماز ادا را کرد بگمان
تنگی وقت پس معلوم شد خطا است نمازش صحیح است واگر نماز قضا را
در وقت مختص بنماز ادا بجا آورد سهوا یا بجهت ظن بوسعت وقت اقوی
صحت آنست وآیا مراد از قضایی که محل خلاف وجوب فوریت آن مختص
بیومیه یا شامل نماز کسوف وخسوف وآیات نیز میباشد پس قضای آنرا
تاخیر نباید انداخت بنابر قول بفوریت نماز قضا بر نماز مقدم باید
داشت بطریق بنابر این قول وبطریق استحباب بنابر مختار در آن اشکال است
ولکن احتمال دویم که شمول باشد اقوی است وهم چنین قضا با ادا غیر
یومیه جمع شوند قضا را مقدم میدارد بنابر لزوم تقدیم واگر نماز
قضای غیری بر خود لازم نموده باشد مثل نماز قضای خودش نیست
پس واجب نیست تقدیم آن اگر چه در قضای خودش بفوریت قایل شویم
وبدانکه اگر مظنه بفوات وتمام عمر نرسد ببرهاند واجبست که نماز قضا را
بجا آورد وتاخیر جایز نیست بلکه هر واجبی که وسعتی داشته باشد
مضیق میشود در وقت ظن بفوات بنابر این اگر قضای بسیاری بر ذمه

باشد مثل چهل یا پنجاه سال و مظنه داشته باشد که عمرش وفا نمیکند اگر تا آخر
بگذارد پس تاخیر جایز نیست بلکه باید در اموری که منافی نماز است مثل
خواب و خوراک و کسب و مانند آن اکتفا باقل آنچه بآن دفع ضرورت
میشود نماید مادام که موجب عسر و حرج نشود و لکن در اخباری که مذکور
شد تاخیر نماز قضا از ادا اولی است بنا بر مختار و نماز قضا را در همه
اوقات میتوان بجا آورد حتی در اوقاتی که نماز در آنها مکروه هست و کراهتی
در آن نیست و صحیح است نماز قضا از غیر یکه مراد نماز قضا است اگر چه
تبرعا باشد چنانچه بعضی از اصحاب ذکر کرده اند و اگر مردی ترک
کند نماز واجبی را بدون عذر خواه یومیه باشد و خواه غیر آن از نمازهای
که قضا دارد واجب است بر وارث او که قضا کند آنرا بعد از مرگ او اگر
چه در غیر مرضی که در آن مرض مرده ترک کرده باشد بنا بر احوط و اگر
بدون عذر در مرض موت ترک کرده نیز احوط قضا است و لکن اقوی
عدم وجوب قضا است و اگر کسی بمیرد و بر ذمه او نماز قضا واجب باشد
جایز است آنرا استیجار نماید اگر چه یومیه باشد و اگر وصیت کند
باستیجار نماز از ثلث مالش بر وصی واجب است استیجار اگر ادا و ولی نباشد
فصل دهم در حکم خللی است که در نماز واقع میشود و در بیان حکم

شک و سهو است بدانکه خللی که در نماز واقع میشود یا از روی عمد است
یا از روی سهو یا از جهت شک اما عمد پس بدانکه کسیکه عمدا اخلال نماید
بواجبی از واجبات نماز نمازش باطلست خواه آن واجب جزو نمازش باشد
یا شرط آن یا از کیفیت نماز مثل مقدم بودن رکوع و سجود و بخوان و هم
چنین باطل میشود بجهت عمل آوردن چیزیکه واجبست ترک آن مثل تکلم
بخوان و فرقی نیست در آنچه مذکور شد میانه نمازهای واجبی و سنتی
ادائی یا قضائی و جاهل بالتقصیر حکمش مثل کسیست که دانسته و عمدا ترک کرده
در غیر مغتفر اتخافات و کسیکه حکم را میدانست و فراموش کرد حکمش در اینجا
حکم جاهل است و جاهل بحکم جهر و اخفات معذورات پس اگر از روی
جهل ترک نماید نمازش صحیحست و ترک مستحبات ضرر ندارد و اگر مستحبی را
بر خود واجب کند و ترک نماید نمازش صحیحست و لکن احتیاط در ترک
نکند و نمازیکه باطل شد تمام کردنش واجب نیست و اما سهو پس بدانکه
اگر سهوا رکنی را ترک کند اگر از محل آن نگذشته باید عود نماید و آنرا
با ما بعدش بجا آورد نمازش صحیحست و مراد از باقی بودن محل آنست که داخل
در رکن دیگر نشده باشد و اگر داخل در رکن دیگر شده باشد نمازش
باطلست و اما اگر داخل در واجب دیگر شده باشد ضرر ندارد پس اگر

سجده را ترک کرده باشد مادامیکه برکوع نرفته برمیگردد و سجده را کرده
بر خواسته دو مرتبه حمد و سوره را میخواند نمازش صحیحست و از آنچه
گفتیم فرقی نیست میانه نماز دو رکعتی و غیر آن و دو رکعت اول
و غیر آن و قول بفرق ضعیف است و اگر اخلال برکنی کرده و بیادش نیاید
تا داخل رکن دیگر شد نمازش باطل است خواه نماز یومیه باشد یا نافله
خواه در دو رکعت اول باشد یا در دو رکعت آخر و اما شک یا در افعال
نماز است یا در عدد رکعات و شک در افعال مذکور خواهد شد و اما شک در عدد
رکعات پس اگر شک کند در عدد نمازهای دو رکعتی مثل نماز صبح و سفر
و عیدین و آیات نمازش باطلست بنا بر اشهر و اظهر و در نماز آیات اگر
شک کند در عدد رکعات بنا بر اقل میگذارد مگر اینکه لازم داشته
باشد شک در رکعات را مثل اینکه شک کند که آیا پنج رکوع کرده یا شش
رکوع و میداند که اگر پنج رکوع کرده یکرکعت کرده و اگر شش رکوع کرده
در رکعت دوم است پس در صورت نمازش باطلست و شک در رکعات
نماز مغرب باعث بطلان است و فرقی نیست در اینکه تعلق بگیرد
شک بزیادتی یا کمی مثل اینکه شک کند که آیا دو کرده یا سه یا چهار
و همچنین است حکم در مسئله سابقه و اگر نماز چهار رکعتی باشد پس

شکیات نماز

اگر شک کند در یک و دو کرده نمازش باطلست و همچنین اگر دو را معین
نداشته باشد و در این مواضعی که حکم بفساد شد فرقی نیست میانه اینکه
در ضیق وقت باشد بنحویکه اگر نماز را از سر گیرد نماز را در وقت تمام نکند
یا در وسعت وقت باشد و کسیکه شک کند و نداند که چند رکعت نماز کرده
یک یا دو یا سه یا چهار نمازش باطلست و اما اگر شک کند میانه دو و سه بعد
از اکمال سجدتین یعنی نداند که آنچه کرده دو بوده یا سه اظهر و اشهر این است
که بنا را بر سه میگذارد و بر خواسته یکرکعت را بجای آورده و نماز را تمام میکند و بعد
از نماز یکرکعت نماز احتیاط بجای آورده ایستاده یا دو رکعت نشسته بنا بر اظهر
و احوط اختیار یکرکعت ایستاده است و بدانکه هر شکی که تعلق بدو داشته باشد
بگیرد مثل دو و سه یا دو و چهار یا دو و سه و چهار در وقتی صحیح است که بعد از
اکمال سجدتین باشد و اگر قبل از اکمال سجدتین باشد نماز باطلست و اکمال
سجدتین احوط اینست که برداشتن سر از سجده دوم میباشد و اگر قبل از
سجود و بعد از رکوع شک کند یا در حال قیام شک کند که این قیام رکعت
دوم است یا سیم نمازش باطلست و در آنچه گفتیم فرقی نیست میان نماز ادا و قضا
حتی نماز استیجار و اگر شک کند میان سه و چهار اظهر اینست که بنا را بر چهار
گذارد و نماز را تمام کند و دو رکعت نشسته یا یکرکعت ایستاده بعد از سلام بجا آرد

و دو رکعت نشسته دور نیست که احوط باشد و اگر در حال قیام شک کند که آیا
این قیام بجهة رکعت سیم است یا چهارم پس این شک برگشت بدو وسه پس آن رکعت را
تمام میکند و رکعت چهارم را نیز بجا می آورد پس آنچه گذشت نسبت بکسیکه
شک میان دو وسه کرده باشد بجا می آورد بنابر اقوی و اگر شک کند میان
دو وچهار بعد از اکمال سجدتین بنا بر چهار میگذارد وتشهد وسلام را بجا
آورد اگر پیش از تشهد شک کرده وسلام تنها را بجا می آورد اگر بعد از تشهد
شک کرده وبالجمله نماز را تمام بکند ودو رکعت ایستاده بجا می آورد وسجده
سهو واجب نیست لکن اولی است واگر در میان دو وسه وچهار شک کند
بعد از اکمال سجدتین بنا را بر چهار میگذارد وبعد از اتمام نماز دو رکعت
ایستاده ودو رکعت نشسته بجا می آورد بنابر اظهر واقوی اینست که
دو رکعت ایستاده را واجب است مقدم دارد ودر جواز یک رکعت ایستاده
بعوض دو رکعت نشسته خلافست واحوط منعست بلکه دور نیست
که منع اقوی باشد واگر شک کند میان چهار وپنج آنرا چند صورت است
صورت اول آنکه بعد از اکمال سجدتین شک کند در اینحال واجب است
که بنا را بر چهار گذارد وسلام دهد ودو سجده سهو بجا آورد ونماز
احتیاطی در کار نیست وفرقی نیست که آن شک قبل از تشهد باشد

یا بعد

یا بعد از آن صورت دویم آنکه قبل از رکوع شک کند واین شک
برمیگردد بشک میان سه وچهار پس باید بنا را بر چهار گذارده
قیام را بهم زند وبنشیند ونماز را تمام کند ودو رکعت نشسته یا یک رکعت
ایستاده بجا آورد واین شک باین محقق شود که شک کند که آیا این
قیام بجهة رکعت چهارمست یا پنجم یا اینکه آیا رکعت سابق سیم بوده
یا چهارم وفرقی نیست که شک بعد از قرائت باشد یا قبل از آن بجا عفی
سهو را در اینجا واجب میدانند وآن احوطست صورت سیم آنکه شک
بعد از رکوع باشد وقبل از سجود در اینحال در صحت نمازش خلافست و مثله
در کمال اشکالست واحتیاط را ترک نکنند بتمام کردن واعاده آن لکن
صحت نماز خالی از قوت نیست وسجده سهو در اینجا واجبست بنابر احوط
واقوی وفرقی نیست که ایستاده باشد ویا خود آمده باشد وهنوز
بسجده نرسیده باشد صورت چهارم آنکه شک در رکوع واقع شود
یعنی نداند که رکوع چهارمست یا پنجم مثله در کمال اشکالست احوط اینست
که نماز را تمام کرده یک رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا آورد ونماز را
اعاده نماید واحتیاط البته ترک نکند صورت پنجم آنکه شک در اثنای
یکی از دو سجده یا در میان دو سجده واقع شود ودر اینجا نیز صحة نماز

خالی از قوة نیست لکن احتیاط را با اعاده نماز ترک ننماید که مسئله
در غایت اشکالست واگر شک در میان دو وپنج در نماز چهار رکعتی
پس اگر قبل از اکمال سجدتین است نماز باطلست واگر بعد از آنست
اقرب صحت نمازست وبنا را بر اقل باید گذاشت شک در میانه
سه وپنج اگر بعد از اکمال سجدتین است نماز صحیح است بنابر اقرب وبنا
را بر سه میگذارد ونماز را تمام میکند وسجده سهو نیز میکند بنابر احوط
واحوط اعاده نمازست واگر قبل از رکوع باشد این شک و قیام را
بهم زند وبنشیند وشک برمیگردد میان دو وچهار حکمش گذشت
واحوط اینست که چهار سهو بجا آورد دو سجده برای زیادتی قیام
ودو بجهة اصل شک واگر بعد از رکوع وقبل از سجود این شک
واقع شود اقوی اینست که باید بنا را بر اقل گذارد ونماز را تمام کند
واحوط اعاده نمازست ومراد از اینکه گفتیم بعد از رکوع شک
نماید اینست که بعد از آنکه بحد رکوع رسیده باشد شک نماید
اگر چه هنوز ذکر وطمأنینه بجا نیاورده باشد ودیگر از اقسام
شک شک میانه دو وسه وپنج است وقبل از اکمال سجدتین باطل
وبعد از آن بنا را بر دو میگذارد ونماز را تمام میکند بنابر

اقوی

اقوی واحوط سجده سهو نیز بجا آورد اگر چه حکم بوجوب آن مشکلست
ومع ذلک احوط اعاده نمازست وصور شک بسیارست لکن اکثر
غالب احتیاج بدانستن آن نیست آنچه که مذکور شد بدانکه
نماز احتیاطی که بجهة شک واجب میشود اقوی اینست که متعین است
در آن قرائت حمد وحمد تنها تسبیح جایز نیست وآن نماز را باید بعد
از سلام بجا آورد وواجبست در آن نیت ودر نیت آن لازم نیست
تعیین کردن اینکه یک رکعت است یا دو رکعت بنا بر اقوی لکن احوط تعیین است
وهمچنین واجب نیست تعیین آنکه ایستاده است یا نشسته لکن احوطست
وهمچنین تعیین احتیاط لازم نیست پس اگر عمدا بجا بیاورد ودو مشکوک
نباشد که بجهة احتیاط است ضرر ندارد بنا بر اقرب لکن تعیین احوطست
وتعیین اینکه باحتیاط جهة چه نمازست نیز لازم نیست ونیت ادا
که اصل فریضه ادا باشد وقضا در جایی که اصل فریضه قضا باشد ضرور نیست
لکن احوطست واما نیت وجه در وجوبش اشکالی نیست وواجبست
در نماز احتیاط تکبیرة الاحرام وواجبست در آن آنچه واجب بود در نماز
استقبال قبله استقرار پاک بودن بدن وجامه ومباح بودن
مکان ولباس ومستور بودن وحریر نبودن لباس واز [illegible]

کم شودن آن و واجبست در آن طمأنینه در تشهد و سلام هر یک در جای
خودش واجبست در آن ترک کردن منافیات نماز و مستحبست در آن
آنچه در نماز مستحبست مگر قنوت و واجب نیست خواندن سوره و در قرائت
آن مخیر است میان جهر و اخفات لکن احوط اخفات است و آنرا بعد
از سلام فورا بجا می آورد بنابر احوط لکن عدم وجوب فوریت در صورت
وقوع است و بر فرض فوریت شرط کنیم بعد از سلام منافات بجا آورد
بعد از سلام از نماز و قبل از نماز احتیاط مبطلی از مبطلات نماز بجا
آورد عمدا اقرب اینست که نماز باطل نمیشود بلکه نماز احتیاط را
باید بجا آورد و احوط اینست که بعد از نماز احتیاط نماز را اعاده
نماید اگرچه آن مبطل سهوا بعمل آمده باشد و اگر فورا بجا نیاورد نیز
احوط اینست که بعد از آنکه نماز احتیاط را کرد نماز را اعاده نماید
و اگر نماز احتیاط را فراموش کرده داخل نماز دیگر شد پس یادش
آمد احوط اینست که نماز را تمام کرده نماز احتیاط را بجا آورد پس
نماز احتیاط را بعمل آورد پس هر دو نماز را اعاده نماید و بدانکه اجزاء
فراموش شده که بعد از نماز باید قضا کرد مثل تشهد و سجده که از
اجزاء نماز است پس واجب است در آن جمیع آنچه واجب بود در نماز

از طهارت از حدث و خبث و استقبال قبله و ستر عورت و غیر ذلک
و اگر منافی بعمل آید عمدا بعد از سلام و قبل از ادای جزء از صحت نمازش
اشکال عظیم است احوط اینست که آن جزء را قضا کرده پس نماز را اعاده نماید
اگرچه قول بصحت نماز و عدم وجوب اعاده اقربست و اگر آن اجزا را بعد از نماز
بجا نیاورده عمدا تا وقت بیرون رود اقوی اینست که نمازش باطل و قضا بر او
لازم است و اگر سهوا ترک کند تا وقت خارج شود اقوی صحت نماز است
و احوط اینست که آن اجزا را در خارج وقت بجا آورد لکن اقوی عدم
وجوبست مگر در رکعت فراموش شده و اما اگر نماز احتیاط را ترک کند
عمدا تا وقت خارج شود اقوی اینست که نمازش باطلست و اگر سهوا ترک
کند تا وقت بگذرد حکم ببطلان نماز او اشکال است احوط اینست که نماز
احتیاط را در خارج وقت کرده پس نماز را قضا نماید بلکه حکم بوجوب قضا
در کمال قوتست پس ترک نماز احتیاط تا آنکه وقت بیرون رود باعث
بطلان اصل نماز است مطلقا اگرچه نماز احتیاط را جزء آن نماز ندانیم و
نماز احتیاط را جزء آن نماز ندانیم و کسیکه نماز احتیاط را ترک نماید
اصل نماز را اعاده کند این نماز بجهة او مجزی نیست بلکه باید نماز
احتیاط را بجا آورد بنابر مختار که فعل منافی را میان نماز و نماز احتیاط

باعث فساد نماز ندانیم و همچنین جزئی را اگر فراموش کرد و باید قضا کند
اگر قضای آنرا ترک کند و نماز را اعاده نماید این نماز بجهة او مجزی نیست
و اگر نماز احتیاط بر او واجب شود و قبل از اتمام نماز را باطل کند نماز احتیاط
در کار نیست بلکه باید نماز را اعاده نماید و بدانکه احکامی که بر شک
مترتب میشود مثل باطل شدن نماز در بعضی از مقامها و بنا گذاردن
بر اکثر یا بر اقل در بعضی از مقامها چنانکه گذشت و مثل بجا آوردن
فعلی که شک در آن شده با باقی بودن محل آن مجموع در صورتیست
که کثیر الشک نباشد و اگر کثیر الشک باشد اقوی اینست که التفات
بشک نمیکند و بنا بر صحت میگذارد مثل آنکه اگر شک میکرد از
گذشته بود و کثیر الشک کسی است که عرفا او را کثیر الشک گویند
و گویند بسیار شک میکند و چون کثیر الشک شکش معتبر نیست
پس اگر شک کند در جائی که اگر کثیر الشک نبود نمازش باطل
بود نمازش باطل نمیشود و آنچه را شک دارد بنا بر وقوع آن
میگذارد اگرچه محل باقی باشد و اگر شک در چهار و پنج کند
بنا را بر چهار میگذارد و اگر کثیر الشک آن فعلی را که شک
در آن کرده باید بنا بر وقوع آن بگذارد آنرا بجا آورد که

حکم ببطلان نمازش کرده اند و مسئله در محل اشکالست و اقوی
اینست که اگر آن چیزی که شک در آن کرده رکعت یا رکن باشد و بجا آورد
نمازش باطلست و اگر آیه از قرائت باشد که بتکرارش موالات فوت
نشود یا ذکر رکوع یا سجود یا تشهد یا سلام یا طمأنینه و بخواند آن را
باطل نیز میتوان بجا آورده باشد حکم ببطلان بعیداست و اقرب اینست
که سجده سهو از کثیر الشک ساقط میشود در جائیکه بر غیر او سجده را واجب
میشود و لکن احوط اینست که سجده را ترک ننماید و نماز احتیاط نیز از او
ساقط میباشد و کسیکه کثیر الشک شد در چیزی التفات بشک نمیکند در آن
چیز و نیز در غیر آن چیز بنا بر اقرب و اگر کثیر الشک باشد در غیر نماز مثل
وضو یا غسل یا تیمم یا نجاست مثلا و اگر در نماز شک کند آیا حکم کثیر الشک
بر او جاری میشود یا نه در آن اشکالست اقرب اینست که حکم کثیر الشک
مراد و التفات بشک نمیکند و فرقی نیست در اینکه کثیر الشک در واجبات
باشد یا مستحبات و اگر کثیر الشک باشد در چیز دیگر اثری در آن مترتب نمیشود
نه سجده سهوی و نه تدارکی و نه بطلان نمازی مثلا مثل آنکه کم شک
کند در قرائت یا ذکر رکوع مثلا بعد از گذشتن از محل و اگر شک کند
در چیز دیگر اثری بر آن مترتب میشود آیا حکم کثیر الشک دارد یا نه در آن

اشکالست و اقوی اینست که حکمش حکم کثیر الشک است و کسیکه بیاد مظنه بهم رساند که او را کثیر الظن گویند اعتمادش بظن نماید مثل آنکه کثیر الظن و کسی که کثیر الشک شد التفات بشک نکند در هیچ نماز اگرچه نماز مستحب یا نماز میت باشد خواه نماز ادا باشد یا قضا اگرچه نماز استیجار باشد و اگر کثیر الشک بیادش آید که آن فعل که شک کرده بجا نیاورده باید آنرا بجا آورد اگر محلش باقیست و حکم کثیر الشک باقی است مادامیکه کثیر الشک است و اگر بیرون رفت از کثیر الشک بودن شکش معتبر میباشد و اگر باز عود کند حکم نیز عود میکند و مرجع در زوال نیز عرفست و اگر در سه نماز شک نکند بعضی گفته اند که از کثیر الشک بودن بیرون میرود از خالی از قوت نیست و اگر کثیر السهو باشد و جزوی یا در آن بسیار سهو نماید و اگر سهواً جزوی را ترک نماید و محلش باقی باشد آیا باید آنجزو را بجا آورد یا نه مسئله در کمال اشکالست و احتمال دوم دور نیست که اقوی باشد لکن احوط اینست که التفات بسهو نکرده باشد نماز را تمام کند پس اعاده نماید و این مخصوص اگر رکنی را ترک کند و داخل رکن دیگر شود صحت نمازش دور نیست که اقوی باشد لکن احوط اعاده نماز است بعد

از اتمام

از اتمام و اگر کثیر السهو باشد در چیزیکه باید قضا کند آنرا بعد از نماز ساقط اقوی اینست که قضا بناید کرد لکن قضا احوط است و همچنین سجده سهو باشد میباشد از کثیر السهو بنابر اقوی بجا آوردن سجده دور نیست که احوط اگر باعث زیادتی وسواس نشود و اگر در مبطلات نماز کثیر السهو اقوی مثل آنکه بسیار سهواً تکلم نماید یا التفات از قبله نماید سهو بسیار اینست که اگر سهواً آن مبطل را بجا آورد حکم ببطلان نمازش میشود و اقرب اینست که واجب نیست تخفیف نماز بر کسیکه کثیر الشک یا کثیر السهو باشد اگر طول دادن نماز باعث شک و سهو نشود بحسب عادة و کسیکه مسایل شک را نمیداند و نماز کند اگر در نمازش شک کند و نماز را بر وجه شرعی بجا نیاورد نمازش باطلست و اگر این شخص در نماز شک کند یا آنکه شک کند و بیک نحوی عمل نکند و آن عمل مطابق واقع باشد اقرب اینست که نمازش صحیح است اگرچه بعضی حکم ببطلان میکنند و اگر کسی شک کند و طرفی از شک او راجح آید و مظنه بیکطرف حاصل کرده باید عمل بمظنه نماید و مظنه او بمنزله یقین است خواه در نماز دو رکعتی یا سه رکعتی باشد یا چهار رکعتی خواه در دو رکعت اول باشد خواه بنابر اقرب لکن احوط اینست که در دو رکعت اول از چهار رکعتی و دو

نمازهای دو رکعتی و سه رکعتی بعد از اتمام نماز نماز را اعاده نماید و ظن در افعال نیز بمنزله یقین است و بعضی علما گفته اند که کسیکه شک کند در فعلی یا در رکعات شک کند باید تروی نماید و تفکر کند اگر بعد از تامل و تفکر یکطرف راجح شد عمل بآن کند و اگر بر شک باقی ماند در آن بحکم شک عمل کند و اقرب اینست که اگر شک کند که باعث بطلان نماز میشود جایز است بدون تروی عمل بمقتضای شک کند ولکن تروی کردن احوط است پس اگر تروی کرد و علم یا ظن بجهتی او بهم رسید عمل بآن نماید و اگر شک شکیست که باعث فساد نماز میشود اقرب اینست که مخیر است میان تروی کردن و نکردن پس اگر تروی کرد و علم یا ظن بجهتی او حاصل شد بمقتضای آن عمل میکند و اگر نشد نمازش باطل میشود و میتواند بدون تروی بنا را بر بطلان نماز گذارد و در صورت نیز احوط تروی کردنست و با وجود این احوط اعاده نماز است و هم چنین تروی در اینجا احوط میباشد در کثیر الشک نیز احوط است اگر شک کند در چیزیکه مگر آنکه باعث ضرر و عسر شود و اگر ظنی در چیزی داشته باشد بدون آنکه پیش از آن شک کرده باشد احتمال دارد که تروی احوط باشد و بدانکه آنچه گفتیم که اگر مظنه بهم رساند عمل بآن مظنه

میکند

میکند مراد اینست که آنچه را آن ظن دارد چنان قرار میدهد که در واقع چنین است خواه باعث زیادتی شود خواه باعث کمی خواه باعث فساد نماز شود خواه نه پس اگر در فعلی باشد و مظنه بکردن آن داشته باشد چنان قرار میدهد که کرده و اگر مظنه بنکردن آن داشته باشد اگر محلش باقیست آنرا بجا می آورد و اگر در عدد رکعات باشد آنچه را که مظنه دارد واقع قرار میدهد اگرچه باعث فساد نماز میشود و بعد از حصول ظن نماز احتیاطی و سجده سهوی در کار نیست و فرقی در اعتبار ظن میان نماز ادا و قضا و استیجار و غیر آن نیست و اما در نماز میت اشکال است اقوی اعتبار ظن است بنی و احتیاط مطلوبست و نماز احتیاط نیز ظن در آن معتبر است بنابر اقوی و ظن منافی نماز منافی است پس مظنه بتکلم یا انحراف از قبله باطل میکند نماز را بنابر اقوی و احوط اتمام و اعاده است و فرقی میان مختار و مضطر نیست پس کسیکه نشسته نماز میکند مثلاً عمل بمظنه میکند بنابر اقرب و قول یک عادل و شهادت زنان را اعتباری نیست مگر آنکه ظن از آن بهم رسد و شهادت دو عادل معتبر است اگرچه ظن از آن حاصل نشود بنابر اقوی و اگر دو ظن تعارض کنند اقوی را میگیرد و اگر مصلی شک کند پس مظنه بهم رساند پس مظنه بطرف

شود و باز شک کند آیا عمل بظن میکند یا بشک در آن اشکالست
تحقیق آنست که عمل بکند بآن حالتی که در آنست و حکم شک را باید جاری
داد پس اگر شک بکند در فعلی و محلش نگذشته باشد پس ظن کند
بترک آن پس از شک بکند واجبست درین صورت آن فعل ا بجا
آورد و همچنین اگر شک کند پس ظن بفعل بهم رساند پس باز شک کند
باید آنرا بجا آورد اگر شک در رکعات باشد اگر در جائی که شک
باعث فساد نماز میشود نمازش فاسد است و الا بحکم شک عمل نماید
خواه مکرر مبدل شود شک بظن و ظن بشک یا نه اینها همه بعد از صحت
که پیش از مبدل شدن ظن بشک عمل بمقتضای ظن یا شک
نکرده باشد اما اگر شک یا ظن که حاصل شد عمل بمقتضای آن کرده
و محلش گذشت و بعد از آن صفت بصفت دیگر مبدل شد التفات
باین حالت نمیکند مثلا کسیکه شک کرد در قرائت پس ظن کرد
که خوانده پس آنرا خواند چون برکوع رفت ظن او بشک برگشت
التفاتی باین شک نمیکند لکن اگر عارض شدن حالت دویم را
داشته باشد حکم دیگر را باید عمل بمقتضای آن نماید مثلا کسیکه
شک کرد میان دو سه پس ظن کرد که دو است و بنا بر دو گذاشته

یکرکعت دیگر کرد پس آن ظن برطرف شد و بشک برگشت پس در ین
حال بر میگردد شک میان سه و چهار و حکم آنرا باید بجا آورد و در نهم
اگر مصلی شک کند در فعلی از افعال نماز پس اگر از محلش نگذشته باید آنرا
بجا آورد و اگر بجا نیاورده و داخل فعل دیگر شود پس علم یا ظن حاصل شود
که آنرا بجا آورده بود اکتفا بآن نماز نمی توان نمود بنا بر احوط و اقوی
و اگر شک کند در فعلی و از محل آن تجاوز کرده باشد التفات بآن شک
نمیکند پس اگر بعد از آن برکوع رفت در قرائت یا بعض آن شک کند
شکش معتبر نیست و اگر در قرائت حمد شک کند قبل از شروع بسوره
باید آنرا بخواند و همچنین در سوره قبل از رکوع و قنوت و سایر
مستحبات و اگر شک کند در حمد بعد از شروع بسوره اقوی اینست
که شکش معتبر نیست و از محل گذشته و اگر شک کند در جزوی از حمد یا سوره
و حال آنکه داخل جزء دیگر شده باشد مثل آنکه شک کند در ایاک نعبد
و حال آنکه داخل اهدنا الصراط المستقیم شده باشد اقرب اینست که بر گشتن
واجب نیست و اگر شک کند در کلمه یا در حرفی یا صفت حرفی مثل تشدید
آن و داخل ما بعد آن شده باشد در آن اشکالست اقرب عدم التفاتست
و اگر در آیه شک بکند و شروع بآیه دیگر نکرده باشد باید آنرا بجا آورد

و اگر در مستحبی شک کند و داخل واجبی شده باشد نیز التفات نمیکند
و اگر در مستحبی شک کند و داخل مستحبی شده باشد نیز التفات
نمیکند و اگر در مستحبی شک کند و داخل مستحبی شده باشد نیز التفات
نمیکند بلکه اگر در واجبی شک کند و داخل مستحبی شده اقوی اینست
که التفات نمیکند و اگر شک کند در رکوع در حال فرود آمدن بسوی
سجود در اعتبار شکش خلافست اقرب اینست که معتبر میباشد و همچنین
حال سایر مقدمات که بالاصل واجب یا مستحب نمیباشد لکن اگر شک
در رکوع کند و حال آنکه مشغول بتکبیر بعد از رکوع باشد مثلا شکش
معتبر نیست و در حال تشهد اگر شک در سجود کند شکش معتبر نیست
و همچنین اگر در حال قیام شک در سجود کند خواه شروع بقرائت
یا تسبیح کرده باشد یا نه و اما اگر در حال برخاستن شک نماید باید
آنرا بجا آورد و در جمیع این صورتها فرقی میان شک در یکسجده
و دو سجده نیست و اگر شک کند و نداند که یکسجده کرده یا دو در
حالیکه سر از سجده برداشته پیش از قیام باید یک سجده دیگر
بجا آورد و کسی که نشسته نماز میکند و شک کند در سجده باید آنرا
بجا آورد مگر اینکه داخل شده باشد در فعلی از افعال نماز که واجب

باشد بالذات و شک در تشهد در چند صورتست اول آنکه بعد
از آنکه داخل در قیام شده باشد شک نماید پس شکش معتبر نیست اگر
چه شروع بقرائت نکرده باشد دیگر آنکه شک کند در حالیکه نشسته
و بعملی شروع نکرده پس باید آنرا بجا آورد دیگر آنکه در حین برخاستن
شک کند در اینحال نیز اقوی اینست که باید آنرا بجا آورد و اگر بعد از فارغ
از تشهد در برخاستن مشغول نشده باشد و بعد از شروع بسلام اگر
شک کند در تشهد شکش معتبر نیست اگر چه سلام مستحب باشد فصل
یازدهم در نماز میت است بدانکه واجب نیست نماز بر کسیکه کمتر از شش سال
داشته باشد و طهارت از حدث شرط این نماز نیست اگر چه حدث اکبر باشد
لکن مستحب است و طهارت از خبث نیز شرط نیست بنا بر اظهر لکن احوط است
و جایز نیست دوری مصلی از جنازه انقدر که عرفا گویند نماز بر او نمیکند و اگر
میت مرد باشد مستحب است که امام در برابر وسط میت بایستد و اگر زن
باشد در برابر سینه او باشد و اگر پیش از غسل و کفن نماز کنند بر میت باطل
اگر عمدا بوده و در فراموشی بعضی حکم بفساد نکرده اند و اگر عریان باشد
و کفن نداشته باشد بعد از غسل او را در قبر میگذارند و عورتش را
میپوشانند و بر او نماز میکنند و ذکرها و تکبیرهای نماز میت از ماموم

ساقط نیست و کسی که وارث است اولیست از دیگران نماز کردن بر میت
و بعضی گفته اند که کسیکه نصیب او بیشتر است مقدمست بر دیگران و این
قول خالی از اشکال نیست و پدر مقدمست بر پسر و جد و بعضی پسر را بر جد
مقدم داشته اند و زوج اولیست از همه کس بودن **تنبیه** بدانکه از نمازهای
مستحبه نماز زیارت پیغمبر و ائمه هدی ع و بعضی سایر انبیا را نیز گفته اند
و محل آن ضرر ندارد و وقت آن بعد از دخول و سلامست و همچنانکه گوید
که زیارت کند نماز میتواند کرد اگرچه سلام نکرده باشد و ظاهر علما اینست
که هر زیارتی بعد از آن نماز زیارت و نماز زیارت دو رکعت چنانچه گفته اند
و اگر در بلاد خود زیارت کند بعضی گفته اند نماز را پیش از زیارت
میکند و بعضی بعد از آن گفته اند و افضل آن بالای سر مبارکست و جماعتی
گفته اند که بجهة زیارت امیر المؤمنین ع شش رکعت است دو رکعت بجهة آن حضرت
و چهار رکعت از جهة آدم و نوح علیهما السلام **فصل دوازدهم** در نماز جماعت است
و آن سنت است و فضیلت آن بسیار است و از بعضی از احادیث بر می
آید که کسی که ترک کند آنرا از عدالت بیرون است و غیبت او جایز است
و با او نباید چیز خورد و با او تزویج نباید کرد و لکن اینها حمل میشود
بر تاکید و مبالغه در نکردن آن بی حق است که از عدالت بیرون رود نه

و غیبت

و غیبت او جایز نیست خواه ترک دائمی کرده باشد یا غالبی **و دیگر بدانکه**
مستحبست نماز جماعت در یومیه خواه ادا باشد یا قضا یا اجاره یا غیر
آن و نمازیکه نیز جا بجهة میت میکنند و نمازیکه احتیاطا قضا میکنند یا احتیاط
مستحبه در جماعت کردن اشکالست اقوی جایز است در هر دو و در احتیاط
وجوبی نیز جایز است و همچنین در نمازیکه بچهار جانب میکنند بجهة اشتباه
قبله و جایز است نیز در نماز آیات خواه ادا باشد یا قضا و همچنین در نماز
طواف واجب بنا بر اقوی و همچنین در نماز احتیاط که بجهة شک در رکعات
واجب شده لکن احوط ترک جماعتست در این دو و جماعت در نمازهای
سنتی جایز نیست مگر نماز استسقا و عیدین در وقتیکه مستحب باشد چنانچه
جمعی گفته اند و نمازیکه اعاده میکنند بجهة ادراک ثواب جماعت بعد دیگر حاصل
منعقد میشود در غیر جمعه و عیدین و اگر طفل ممیزی اقتدا کند جماعت
میشود و اگر پیر باشد نزد خود تنها بر اقرب و جایز است اقتدای زنان
اجنبی و هرچه جمعیت بیشتر باشد میان او و امام بچیزیکه مانع باشد از
مشاهده کردن امام در همه احوال نماز اگرچه آن حایل پرده باشد و کافیست
مشاهده امام یا ماموی که پیش از صف او ایستاده و جایز است نماز کردن در میان
ستونها و عقب آنها اگر صفها متصل بیکدیگر باشند و امام یا ماموم پیش را

ببینند و اگر تاریکی مانع از مشاهده باشد ضرر ندارد و همچنین دود و غبار
و در عقب آینه اقتدا جایز نیست اگرچه مانع از دیدن نباشد و اگر زنی بمردی
اقتدا کند میتواند که در عقب چیزی که حایل است بایستد اگرچه دیوار
باشد اگر افعال امام و رکوع و سجود او را بیابد اگرچه غیر از آن زن مردی
دیگر نباشد و جایز نیست بلند محل ایستادن امام بر ماموم زیاده از یک وجب
کمتر ضرر ندارد بنا بر اقوی لکن احتیاط را ترک نکند و اگر در زمین سرازیر
باشد بلندی امام بر ماموم ضرر ندارد و احوط ترکست و بعضی گفته اند
جایز است مگر در وقتیکه بحد افراط برسد و اگر محل امام بلندتر از ماموم
باشد زیاده از آنچه گفتیم نماز ماموم باطلست نه امام و بلندی ماموم
بر امام ضرر ندارد خواه در زمین سرازیر باشد یا در عمارتها و بناها و احوط
اینست که بلندی بحد افراط نرسد و جایز نیست دوری ماموم از امام
اگر صفوف فاصله نباشد و اگر صفوف باشد دوری از صف جایز نیست
و اگر صفی دور باشد نماز آن صف و صفهای بعد از آن باطل و آیا آن
دوری که جایز نیست چه قدر است اشکالی نیست در اینکه اگر کمتر باشد از
قدر یک کام نتوان کام زد ضرر ندارد و اگر صف پیش در میان نماز از اقتدا
کردن بیرون روند یا نماز ایشان تمام شود اقرب اینست که دوری در این حال

ضرر

ضرر ندارد پس واجب نیست که خود را نزدیک رساند خواه آن صف پیش
مثلا بجای خود بنشیند یا بروند و بنا بر این معلوم شد که اگر تنها یکی امام
با صف پیش در اول نماز ضرر دارد نه در همه حالات نماز لکن در این صورت
احوط تمام کردن نماز و اعاده آنست و صف دور میتواند داخل نماز شود
و تکبیر گوید قبل از صف پیش بنا بر اقرب لکن مستحبست که بعد از آنکه صف پیش
تکبیر گفتند تکبیر گویند **و بدانکه** جایز است از برای ماموم در دو رکعت نماز
از امام بعقب یا فتر ترک قرائت خواه در نماز اخفاتی باشد و خواه
جهری اگر قرائت یا همهمه امام را بشنود لکن در اخفاتی احوط اینست که ترک
ننماید هم چنانچه در صورتیکه نشنود احوط ترک قرائتست و همچنین جایز است
از برای ماموم مذکور ترک قرائت در دو رکعت آخر از نمازهای چهار
رکعتی و رکعت سیم از سه رکعتی و خواندن تسبیح بجای قرائت پس
ترک قرائت از برای ماموم غیر مسبوق مطلقا جایز است در نماز یومیه
و جمعه و عیدین و آیات و استسقا خواه نماز ادا باشد یا قضا خواه اول
رکعت رسیده باشد یا نزد رکوع و اینها در صورتیست که امام امامی باشد
که صحیح است اقتدا باو و الا قرائت ساقط نمیشود از ماموم و واجبست
متابعت امام در افعال اگرچه مستحب باشد آن فعل یا مقدمه فعل دیگر باشد

از قبیل فعل دیگر باشد مثل فرود آمدن بجهت سجود و متابعت در تکبیرة الاحرام
نیز واجبست و اما متابعت در اقوال مثل تشهد و ذکر رکوع و سجود
اقرب عدم وجوبست اگرچه احوطست اگر ماموم پیش افتد از
امام در فعلی البته متابعت نکرده و اگر عقب باشد متابعت کرده و
اگر با او باشد آیا متابعت بعمل آمده یا نه خلافست اقوی اینست
که بعمل آمده لکن احوط اینست که مقتدی بعد از امام باشد و مراد اینست
که صبر کند که امام آن فعل را تمام کند پس او شروع کند اما تکبیرة الاحرام
اقوی اینست که باید بعد از تمام امام بگوید و چون متابعت در اقوال
را واجب ندانستیم اگر امام در قنوت یا غیر آن دعائی بخواند ماموم
میتواند غیر آنرا بخواند و در رکوع و سجود مثلا اگر ذکر معینی بخواند
ماموم میتواند غیر آن را بخواند و در افعال که واجبست متابعت آیا باید
علم بهم رساند که امام سابقست یا ظن نیز کافیست در آن اشکالست
و جایز بودن اعتماد بظن نیز دور نیست و جایز است ایستادن ماموم
پیش از امام مگر صحیحست اقتدا با او و اگر پیش بایستد نمازش باطلست
باشد یا از روی فراموشی یا از روی جهل خواه در اول مقدم باشد یا
اثنای نماز مقدم شود و ظاهر اینست که مساوی میتواند ایستاد
ولکن

ولکن احوط اینست که پیش تر بوده باشد اگرچه قلیلی باشد و در پیش
بودن و مساوی بودن رجوع بعرف میشود و بعضی اعتبار بپاشنه پای
امام و ماموم کرده اند پس اگر مساوی باشد کفایت میکند هرچند زیاده اگر
پای ماموم بزرگتر باشد و باین جهت انگشتانش پیشتر باشد و ظاهر اینست
که اعتبار بپاشنها و انگشتان هر دو میباشد پس اگر انگشتان ماموم پیشتر
باشد صحیح نیست اگرچه پاشنه پایش عقبتر باشد و احوط اینست که هیچ جزئی
از بدن ماموم پیشتر نباشد در هیچ حال و بدانکه در جماعت نیت اقتدا
کردن شرطست و بمحض ایستادن در میان صف جماعت حاصل نمیشود
و ترک قرائت نمیتواند نمود و فرقی میان نماز جمعه و غیر آن نیست و
احوط اینست که نیت اقتدا کردن بعد از نیت امام باشد و شرطست
در نیت اقتدا تعیین امام خواه تعیین باسم شود یا بصفت و اگر اقتدا
نماید بامام حاضر بخیال آنکه زیدست و بعد معلوم شود که عمرو بوده
و حال آنکه هر دو عادل بوده اند در نزد او پس در صحت نمازش خلافست
ولکن اقوی صحتست و احوط اعاده یا قضاست و اگر در بین نماز خطا
معلوم شود احوط اتمام و اعاده است اگرچه ظاهر شدن بعد از تکبیر بی
فاصله باشد و شرط نیست در جماعت نیت کردن امام امامت را پس اگر نماز
کسی

کند و دیگری با او اقتدا کند یا اینکه او مطلع نیست اقتدا صحیح است بلکه
اگر قصد انفراد کرده باشد امام نیز جماعت صحیحست و اگر امام منع کند
اقتدا کردن با او را و با او اقتدا کند صحیحست ولکن امام در این صورت
مستحق ثواب جماعت نمیباشد و هم جمعی گفته اند که در جائیکه جماعت واجبست
مثل نماز جمعه باید امام نیت امامت کند و همچنین اگر منفرد نماز کرده و بعد
ماموی آمده خواهش امامت کند تا ثواب جماعت دریابد بعضی گفته اند
در اینجا نیز باید امام نیت امامت کند و اگر دو نفر نیت امامت کنند
نماز هر دو صحیحست و اگر هر دو نیت ماموم بودن اقتدا کند و باین جهت
ترک قرائت کنند و بعد معلوم شود این امر اگرچه بخبر دادن هر یک باشد
نماز هر دو باطلست و اما اگر هر دو قرائت را خوانده اند اگرچه هر دو را
ماموم دانسته اند نماز هر دو صحیحست بنابر اظهر و شرطست در صحت اقتدا
موافق بودن نماز امام و ماموم در کیفیت و صورت پس نماز یومیه را
بآیات مثلا نمیتوان اقتدا کرد و موافق بودن در وجوب و ندب
شرط نیست و موافق بودن در رکعات شرط نیست و همچنین شرط نیست
موافق بودن در جهر و اخفات و ادا و قضا پس اولا بعضا اقتدا را
میتوان کرد اگرچه نماز اینجا ادا باشد و همچنین بعکس و بالجمله هر یک از یومیه
بدیگری

بدیگری اقتدا میتوان کرد و اقتداء عصر را بظهر بعضی منع کرده اند
و آن ضعیفست و اقتداء یومیه بجمعه جایزست بنابر اصح و کسوف
بخسوف یا بزلزله یا عکس اقتدا جایزاست و اگر ماموم مرد باشد و یکی باشد
مستحبست که بطرف راست امام بایستد و واجب نیست و اگر زیاده باشند
مستحبست که در عقب امام بایستد اگر عریان نباشد و مستحبست امام در وسط صف
بایستد و اگر ماموم یکی باشد در کنار امام بایستد پس اگر متعدد شوند آیا
مستحبست که بروند در عقب امام یا نه اقرب عدم استحبابست بلکه جواز آن نیز
اشکال دارد و اگر کسی نماز را از نمازهای یومیه تنهائی کرد مستحبست اورا
اعاده آن بجماعت خواه امام باشد خواه ماموم اگر خواهش اعاده کرده باشد
یا نه و اما در زنان اقرب عدم استحبابست از برای او و اگر ظهر و عصر را مثلا
کرد و خواست اعاده کند بجهت فضیلت جماعت احوط اعاده هر دو است و اگر
نتواند هر دو را بکند احوط اعاده اول است و اگر ظهر را کرده نه عصر که جماعت
رسید اعاده باکی از آن نیست و اگر نماز را بجماعت کرده باشد احوط عدم
اعاده بجماعتست لکن جواز آن اقوی است خواه جماعت دویم ترجیحی بر اول
داشته باشد یا نه و اعاده یکمرتبه مستحبست نه زیاده و اگر دو نفر فرادی نماز
کردند اگر دیگری نباشد که نماز واجب داشته باشد نمیتوانند اعاده نمود

بنا بر اقوی و در این نماز که اعاده میکند نیت مستحب باید کرد نه واجب
مستحب است که صف اول را بصاحبان فضل مخصوص نمایند و در نماز جنازه
بعضی ترجیح کرده اند که آخر صفوف افضلست و بهتر اهل فضل که اقرب باشند
میباشند در صف بعد و همچنین اگر ماموم از قرائت فارغ شود پیش
از امام در جائی که قرائت از برای او جایز بود مستحبست که تسبیح بگوید تا آنکه
چه در نماز جهریه باشد اگرچه میان تسبیح و گوش بقرائت نتواند کرد و
ماموم بتنهائی در خارج صف مکروهست اگر صف وسعت داشته باشد
و حرام نیست بنابر اقوی و اگر مانعی باشد کراهت نیست و اما زنان پس
ایستادن او بتنهائی مکروه نیست اگر زنان با او نباشند و بدانکه در امام
جماعت چند چیز شرطست اول بلوغ امامت دیوانه صحیح نیست و اگر گاهی
دیوانه باشد و گاهی عاقل امامتش صحیحست لکن مکروهست اقتدا باو
و سفیه کم عقل بعضی منع کرده اند اقتدا باو را دویم ایمانست و مراد
از ایمان اینست که اثنی عشری باشد پس امامت کفار و مخالفین صحیح نیست و مظنه
باسلام کافی نیست و مجرد نماز بجماعت اظهار شهادتین اسلام ثابت نمیشود
و اگر مصلی شک در اعتقاد کند اقتدا باو صحیح نیست و اگر کسی بامومن
دانسته اقتدا باو کرد پس معلوم شد که کافر بوده یا مومن نبوده نعوذ بالله اعاده
نماز

نماز ماموم ضرور نیست بنابر اظهر سیم عدالتست پس اگر اقتدا کند
بکسیکه او را فاسق میداند یا عدالت او ثابت نشده نمازش باطلست
اگرچه بعد معلوم شود که عادل بوده و فرقی میان نماز میت و غیر آن نیست
و اگر امام بظاهر عدالت داشته باشد و کسیکه بفسق او مطلع بوده باشد
اگر کسی اقتدا نمیتواند نمود و امام اگر کسی را عادل میدانست و اقتدا کرده بعد
معلوم شد که فاسق بوده اعاده نماز ضرور نیست بنابر اظهر و اگر کسی
در بین نماز فسقش ظاهر شود نیت فرادی نماید اقوی اینست که نمازش صحیحست لکن
باید فرادی نماید و الا نمازش باطل میشود چهارم طهارت مولدست
پس اقتدا بولد الزنا جایز نیست اگرچه ثبوت آن بشهادت دو عادل
باشد و باکی نیست اقتدا بولد الشبهه و کسیکه درباره او مردم حرف میزنند
و لکن مکروهست امامت ایشان پنجم مرد بودن است اگر ماموم مرد باشد
پس امامت زن و خنثی بجهت مرد جایز نیست و زن را جایز است اقتدا بمرد
اگرچه اجنبی باشد و کراهتی در آن نیست اگرچه در خلوت باشد ششم
اینست که زبانش معیوب نباشد بنحویکه نتواند قرائت را درست بجا
بیاورد بجهت کسیکه زبانش صحیحست و میتواند قرائت را بجا آورد درست
و بالجمله هر که عاجز نیست از قرائت صحیح شرعی نمیتواند اقتدا کند بکسیکه

عاجز است از آن خواه بجهت این باشد که حرفی را از مخرج نتواند ادا کند
یا اعرابی یا تشدیدی را نتواند ادا نمود و اما امامت بجهت مثل خودش
میتواند نماید اگر موضع غلط یکی باشد یا غلط ماموم بیشتر باشد و هر دو
عاجز باشند از اقتدا کردن بکسیکه صحیحست اقتدا هر یک باو
و اگر غلط امام بیشتر باشد اقرب اینست که اقتدا باو جایز نیست و اگر امام
عاجز شد از بعضی امور که در قرائت سنتست مثل مد منفصل یا آنکه
عمدا آنرا ترک کند اقتدا باو جایز است و لکن امامت نمیتواند نماید
بجهت کسیکه قرائت را میتواند بخواند و لکن اقتدا بمثل خودش میتواند
نمود اگر نتواند اقتدا ببقاری نماید و اقتدای کسی که قرائت را درست
میداند جایز نیست بکسیکه امی است و در امی خلافست بعضی گفته اند امی
کسیست که قرائت حمد را نیکو نخواند یا اکثر قرائت را نیکو نداند و بعضی گفته اند
آنست که حمد یا سوره را بعضی از آنها را اگرچه حرفی باشد یا ضعفی
باشد نیکو نداند و امی کسیست که زبانش معیوبست و کسیکه لحن میکند
و قرائت را غلط میخواند اگر عاجز شوند از تحصیل قرائت درست نتوانند
اقتدا کنند بکسیکه قرائتش بی عیبست با سایر شرایط امامت در وجوب
اقتدای ایشان باین شخص خلافست اقرب عدم وجوبست لکن
احوط

احوطست و جایز نیست اقتدا کردن کسیکه قرائتش صحیحست بکسی که لحن
میکند و غلط میخواند بنابر اظهر خواه تواند آنرا اصلاح کند یا نه خواه
آن غلط تغیر معنی دهد یا نه و کسیکه لحن میکند و میتواند آنرا اصلاح
کند و نکند نمازش باطلست و نماز کسیکه اقتدا باو کرده نیز باطلست
اگر عمدا ترک قرائت کرده و اگر قرائت را ترک نکند در آن اشکالست و
احوط اتمام نماز و اعاده آنست هفتم تمام امامت اگر ماموم ایستاده
نماز کند پس اگر ماموم ایستاده است بکسیکه نشسته نماز میکند اقتدا
نمیتواند نمود و کسیکه عاجز است از قیام و نشسته نماز میکند اقتدای
او بمثل خودش جایز است و لکن بکسی که خوابیده باشد نماز کند جایز نیست
و کسیکه بر پهلو خوابیده اقتدا بکسی که بر پشت خوابیده نمیکند و پهلو
خوابیده بمثل خود اقتدا میکند و نشسته و خوابیده با ایستاده اقتدای
نتواند نمود و خوابیده بر نشسته اقتدایش جایز است و کسیکه میتواند
ایستاد بدون تکیه بکسیکه با تکیه ایستاده اقتدا نمیتواند نمود بنابر احوط
و آیا جایز است اقتدا اگر امام و ماموم مختلف باشند در مسائل فقهیه
مثل اینکه یکی سوره را واجب داند و یکی مستحب و یکی نماز را با حریر غیر ساتر
جایز داند و یکی حرام تحقیق آنست که آنرا چند صورتست اول آنکه

در مسائل که ربطی بنماز ندارد پس در جواز اقتدا اشکالی نیست دیگر
آنکه اختلاف ایشان در جزئیست که متعلق بنماز است لکن امام نماز را
بنحوی میکند که در پیش ماموم صحیح است مثل آنکه نماز را در حریر غیر
ساتر صحیح میداند اما در آن نماز نمیکند پس اقتدا کردن آنکه
جایز نمیداند اشکالی نیز ندارد صورت دیگر آنکه امام مثلا سوره را
مستحب میداند و ماموم واجب و امام آنرا بقصد قربت بخواند پس
اقتدا ضرر ندارد بلکه اگر بقصد مستحب بخواند نیز اقتدا صحیح است
بنا بر اقرب و هم چنین است اگر امام واجب داند چیزیرا و ماموم مستحب
صورت دیگر آنکه اختلاف در چیزی که مربوط بنماز است و امام چیزی
در نماز با مقدمات آن جایز میداند که اگر آنرا بجا آورده در اینحال نیز
اقرب صحت اقتدا است صورت دیگر آنکه ماموم اعتقاد امام را نمیداند
در آن چیزهائیکه نماز را باطل کند در این حال نیز اقتدا صحیح است بنا بر
اقرب صورت دیگر آنکه امام بنحوی بجا آورد که در پیش ماموم بحسب
اعتقاد ما جلست مثل آنکه چون واجب نمیداند مد متصل را مثلا یا
سوره را آن یا ترک میکند و ماموم آنرا واجب میداند و ترک آن
را باعث بطلان میداند پس در اینحال اقتدا جایز نیست بنا بر اقـ

دهم

و همچنین صحیح نیست اقتدا بنمازیکه در نزد آن نماز کننده باطل است
اگر چه در نزد ماموم صحیح باشد و اگر اختلاف ایشان در موضوع حکم
باشد مثل آنکه امام آبیرا آب مطلق داند و وضو با آن سازد و نزد
ماموم آن آب آب مضاف باشد و وضوی با آن حتی در حال جهل
عصیان بودن نیز باطل باشد پس در اینحال نیز اقرب اینست که اقتدا
صحیح نیست و جایز است اقتدا کردن کسیکه مسافر نیست بکسیکه مسافر است
اگر چه در نمازی باشد که باید قصر نماید و عکس نیز جایز است و لکن
اقتدای حاضر بمسافر و عکس آن در نمازهای چهار رکعتی مکروهست
و در غیر آن اشکالست احوط کراهتست و در اینجائی که اقتدا مکروه
دانستیم امامت کردن نیز مکروهست اگر امام حال ماموم را میداند که
او قصر میکند عمدًا امامت میکند و الا کراهتی نیست و کراهت ثابتست
اگر چه با آن ماموم ماموم دیگر باشد که قصر نکند و در صورتیکه اقتدا
مکروه است ثواب جماعت برطرف نمیشود و اقتدای مسافر بمسافر
مکروه نیست و اگر مسافر بغیر مسافر اقتدا کرد در جائیکه نمازش تمام
شد باید بگوید و نماز دیگر را در دو رکعت دیگر اقتدا میتواند نمود و مسافری
که نماز را باید تمام کند یا مخیر است میان قصر و اتمام مکروه نیست او را

اقتدای بحاضر و عکس آن اگر چه کراهت اولی است و کراهت مخصوص
نماز یومیه است بنا بر اقوی و جایز است امامت کسیکه تیمم کرده بجهة
کسیکه وضو ساخته و اقتدا در این حال ضرر ندارد بنا بر اشهر و اقوی
لکن مکروهست امامت کردن و اقتدا در اینحال ضرر ندارد بنا بر
اشهر و اقوی لکن مکروهست امامت کردن و اقتدا کردن هر دو هم
مکروهست امامت کسیکه تیمم ساخته بجهت کسیکه غسل کرده و اقتدای
صاحب غسل نیز مکروهست و کسیکه تیمم بغسل خویش اقتدا میتواند نمود
و هرگاه ماموم بداند که امام بی طهارتست جایز نیست او را اقتدا کردن
اگر چه امام خود را با طهارت داند و اگر اقتدا کند بکسیکه بعد معلوم شود
که امام طهارت نداشته اشهر و اظهر اینست که اعاده واجب نیست و اگر در
اثنای نماز معلوم شود اگر در جماعت مستحب بوده باشد مثل نماز یومیه
واجبست بر ماموم که نماز را از سر گیرد و اگر بر ماموم معلوم شود که
نماز امام باطل بوده بجهة امری دیگر غیر از طهارت ظاهر اینست که نمازش
صحیح است بلکه اگر معلوم شود بعد از نماز که شرطی از شرایط امامت در امام نبوده
ظاهر اینست که اعاده ضرور نیست و اگر ماموم شروع بنافله کند پس
امام بگیر اقتدا با دو صحیح حرام گوید مستحبست او را قطع نافله و ملحق شدن

بامام

بامام اگر تمام کردن نافله خوف فوت جماعت داشته باشد و فرقی میان
نافله یومیه و غیر نیست و اگر گمان اینست که جماعت را در همه نماز یا بعض
آن درک میکند احوط عدم قطع است و اگر ماموم در نماز فریضه
باشد که امام تکبیر گوید و خوف دارد که هیچ ادراک جماعت نکند
اگر نماز را تمام کند پس اگر ممکن است عدول بنافله کند باین معنی
که در دو رکعت اول یا دوم نیست و عدول کردن لازم ندارد درک
نمودن رکعت اولرا با امام پس عدول بنافله جایز است بلکه
مستحبست بلکه اگر عدم عدول باعث ترک نکردن بعضی از رکعات
باشد نیز عدول جایز است بنا بر اظهر و قطع فریضه بجهة ادراک
جماعت جایز نیست و اگر ماموم داخل رکعت سیم شده باشد عدول
جایز نیست و اگر عدول باعث ادراک هیچ از نماز جماعت نیست جایز
نیست و آیا جایز است حیله کردن بجهة قطع نماز باین نحو که عدول کند
بنافله و نافله را قطع کند اقرب بطلان این حیله است حتی بنا بر قول
بجواز قطع نافله و اگر ماموم یکرکعت یا بیشتر بعقب باشد بعد از آنکه امام
نماز خود را تمام کرد باید ماموم تتمه را بجا آورد و واجب نیست بر ماموم
قرائت در رکعتی که امام قرائت میکند پس اگر در رکعت دوم اقتدا

کند قرائت بر او نیست و آنچه را امام قرائت میکند اگر اول یا دوم
اوست باید قرائت کند و اگر امام او را مهلت ندهد بجهت قرائت
سوره بحمد اکتفا میکند و اگر بعض سوره را تواند بخواند نه تمام را
ظاهر اینست که حمد تنها کافیست و آن بعض سوره واجب نیست و اگر
نتواند حمد را بخواند آیا باید حمد را تمام بخواند اگر چه رکوع را درک
نکند یا باید حمد را ترک کند و رکوع را درک کند در آن اشکالست
بعضی گفته اند که احوط اینست که اگر داند که عاجز است از اینکه حمد را تمام بخواند
داخل در نماز نشود مگر در وقت رکوع و اگر قبل از آن داخل شود
احوط اینست که هر چه را میتواند بخواند پس رکوع را ادراک کرده بعد از آن
نماز را اعاده کند و احتیاط در عکس نیکوست و ماموم اگر یک رکعت
یا بیشتر بعد از امام داخل نماز شده اقرب اینست که با اخفات قرائت
میکند حتی در نماز جهریه و اما اگر در رکعت آخر امام رسید در آن رکعت
دیگر که از امام جدا شده احوط اینست که اخفات میکند در اخفاتیه و جهریه
و ماموم اگر از امام عقب در یک رکعت یا بیشتر در جائی که امام جالس
میشود و در رکعتهای آخر خود مخیر است میان حمد و تسبیح اربعه
همچنانچه در غیر این صورت مخیر بود و اگر در یک رکعت یا زیاد تر عقب

در رکعت دوم خودش باید تشهد بخواند و اگر بعد از تشهد باید
متابعت امام کند اقرب اینست که باید تشهد را خفیف بخواند و صلوات
نیز جزء تشهد است و ترکش جایز نیست و اگر تشهد خواندن باعث فوت
متابعت در افعال شود احوط اینست که نیت فرادی کند و اگر هیچ
نتواند بخواند و متابعت کند و نماز را تمام و اعاده کند آنهم احتیاط
دیگر است و اگر متابعت کرد بعد از تشهد تخفیف تشهد ضرر نیست و اگر
امام تشهد بخواند در جائیکه بر ماموم تشهدی نیست اقوی اینست
که مستحب است که ماموم نیز متابعت امام کند در خواندن آن و بعضی
تسبیح کردن و حمد کردن را لازم میدانند و اقرب اینست که واجب بر
ماموم که درست ننشیند بلکه تجافی کند و اگر ماموم از نمازش چیزی
باقی نمانده می تواند صبر کند تا امام سلام بدهد و جز آن نیز جایز است
و بدون قصد انفراد در اینجا جایز نیست جدا شدن و اگر در رکعت دوم
ملحق شده مستحب است که با امام قنوت بخواند و قنوت خود را در جای خود
نیز میخواند و جایز است جدا شدن و اعراض از جماعت به نیت انفراد
در جائیکه مستحب است خواه عذری باشد و خواه نباشد در جمیع احوال
نماز بنا بر اقوی پس اگر قبل از قرائت منفرد شد قرائت واجبست و اگر

بعد از آن و پیش از رکوع منفرد شد احوط خواندن قرائت است و اگر
در اثنای قنوت یا بعد از آن یا بعد از رکوع منفرد شد قرائت ساقط است
بنا بر اظهر و اگر در بین قرائت منفرد شد واجبست که قرائت را
از سر گیرد بنا بر اقوی و بنا بر این بعضی گفته اند که اگر امام سوره توحید
و جحد را شروع کرده یا سوره دیگر که نصف آن گذشته باشد که در آن احتمال
ماموم منفرد شود چون قرائت را از سر میگیرد باید همان سوره که
امام میخواند بخواند مگر در صورتیکه خواهد یکی از سوره جمعه و منافقین
را بخواند و جایز است سلام دادن پیش از امام در هر صورت **فصل**
دوازدهم در بیان بعضی از احکام مساجد مستحب است بنا کردن
مسجد و ثوابش بسیار است و مستحب است تعمیر آنچه از مسجد خراب شده
و مراعات صورت اول واجب نیست و خراب کردن مسجد بدون مصلحت
جایز نیست و خراب کردن بجهت وسعت دادن جایز است و اقوی
اینست که جایز نیست بهم زدن مسجد مگر بعد از ظن غالب بتعمیر آن
و جایز است گشودن روزنه و پنجره و در اگر مصلحتی در آن باشد
و اگر در خانه خود مسجدی قرار دهد اگر قصد وقف بودن آن کرده
پس احکام مساجد بر آنجا جاری میشود و اگر قصد وقفیت کرده و صیغه
آن

آن جاری کرده احوط اینست که اینرا تغییر بدهد و آیا میتوان جزئی
از مسجد را حوضی بنا کند بجهت وضو یا چاهی بکند احوط اجتناب است
و عدم جواز است بلکه عدم جواز خالی از قوت نیست و اگر ساختن احوط جنابت
از آب است لکن اقوی عدم وجوب اجتنابست و وضو بجهت رفع حدث
بول و غائط در مسجد مکروهست و حرامست آنرا راه قرار دادن بجهت یکی
از ضرورت مسجد در رود و کسیکه از آلات مسجد چیزی را گرفته واجبست
آنرا بر گرداند و اگر نتواند بسوی همان مسجد که از آن گرفته بر گرداند
احوط اینست که بمسجد دیگر بر گرداند و الا بمسجد دیگر میتواند بر
گرداند بنا بر اقرب و نجاستیکه سرایت بمسجد میکند جایز نیست
داخل کردن آن در مسجد و اگر سرایت نکند اظهر اینست که جایز است
لکن احوط اجتنابست و مراد از نجاستیکه سرایت میکند اینست که
علم داشته باشد اگر تلویث مسجد میشود پس بمحض احتمال سرایت
یا مظنه آن داخل باعث حرمت نمیشود بنا بر اقرب لکن احوط عدم داخل
کردن آن چیزیست که احتمال تلویث دارد و حرامست نجس کردن
مسجد خواه زمین آن و خواه دیوار آن اگر چه طرف بیرون آن باشد
یا بام آن و اما مثل ناودان که از بیرون باشد و نحو آن که شکست

درانکه آیا مسجد میکویند آنرا یا نه احوط اجتناب واقوی عدم وجوب
اجتناب واما آلات مسجد از قبیل فرش ونحو آن بعضی ملحق بمسجد
کرده اند در عدم جواز نجس کردن وآن احوط است لکن اقرب آنست
که ملحق نمیشود وازاله نجاست در مسجد اکر باعث نجس شدن مسجد شود
حرامست والا جایز واکر واجب شود دخول مسجد واجب میشود ازاله
نجاست که متعدی میباشد بمسجد وبنا بر قولی که حرامست داخل کردن
نجاست در مسجد مطلقا واجب میباشد ازاله نجاست مطلقا اکر دخول
در مسجد واجب شده باشد واکر نجس شود مسجد عدم وجوب تطهیر
آن خالی از قوت نیست ولکن احوط وجوبست چنانچه جمعی از علما
حکم کرده اند وبنا بر قول بوجوب بر جمیع مکلفین واجب است واین
واجب از واجبات فوریه است بنا بر احوط واقرب واجب کفایی
است وبنا بر فوریه اکر ترک کرد ومشغول نماز شد در صحت نمازش
در وسعت وقت خلاف هست اقرب صحت است وترک احتیاط نباید
کرد وهر عبادتی که منافات با فوریت تطهیر دارد مثل عازمی باشد
واکر منع اند دتطهیر کنند یا در آن عسر وحرجی باشد که بجمع عادت
متحمل آن نتوان شد وجوب تطهیر ساقط میشود واکر ازاله
نجاست

نجاست از مسجد وآلات آن موقوف بر خراب کردن وتلف جزئی
از آلات آن باشد سقوط ازاله شاید اقرب باشد لکن دور نیست
حکم بجواز کندن سنکی یا چوبی یا نحو آن از امور دیکر که کندن آن ضرری
بمسجد نمیرسد وهم چنین تراشیدن قلیلی از دیوار آن واکر نجاستی
خشک در مسجد یافت شود که مسجد را نجس نکرده باشد اقوی عدم
وجوب اخراجست واحوط وجوبست وجمعی کفته اند که وجوب
ازاله نجاست از قرآن وضرایح مقدسه وبعضی آلات قرآنها اکر مختص
بآنها است از قبیل جلد نیز ملحق کرده اند وآن احوط است وجمعی تصریح
کرده اند که جایز نیست که بکذارند کفار داخل مساجد شوند
واکر شده اند واجبست بیرون کردن ایشان ونحو ایشان وکسیکه
جایی کرفت ودر مکانی از مسجد نشست مادامیکه خود در آنجاست اولویت
از دیکران وغیر نمیرسد کسیرا بیرون کردن او از آن مکان اکرچه ماندنش
بطول انجامیده باشد اکرچه طول بخلاف عادت باشد بنا بر اقرب
خواه نشستن از جهت نماز یا عبادت دیکر باشد یا بجهت امر مباحی مثل
خواب کردن بنا بر اقرب بلکه اکر بجهت امر حرامی باشد اولویت او ثابت
اقربست ومشاهد مشرفه نیز ملحق میباشد بمسجد درین حکم وفرقی

میان نشستن وایستادن وخوابیدن واکر برود ونیت برکشتن نداشته
باشد ودر مکانش نیز باقی نباشد حقش باطل میشود ومشاهد نیز چنین است
وبا نیت برکشتن اکر رحلش باقی است حقش باقیست اکر زمانی طول کشد
بنحوی که تعطیل وقف بعمل آید والا حقش باطل میشود واکر طول کشد
دنان ولکن تعطیل وقف بعمل نیاید مثل آنکه صبح برود وشب یا روز
دیکر برکردد در آن اشکالست واحتیاط را باید ترک ننمود واکر با نیت
برکشتن رحلش باقی نیست پس اکر بجهت ضروریی مثل تجدید وضو
یا حاجتی دیکر رفت وطول نکشید که برکشت حقش باقی است واکر
بدون ضرورت رفته حقش باطل میباشد بنا بر اقوی ومشاهد نیز درین
احکام ملحق بمساجدست ومراد از رحل چنانچه تصریح کرده اند چیزی
از اسباب اوست اکرچه تسبیحی باشد واکر با بقاء حق کسی او را بیرون
کند معصیت کار است بلکه نمازش نیز در آن مکان باطلست واکر برود
ومعلوم نباشد که آیا بوجهی رفته که حقش باطلست یا نه احوط اینست
که حقش باطل نمیشود واکر رحلش باقی است یا مظنه باینست که رفتن او بروجهی
حق باطل نمیشود والا حکم ببطلان حق بعید نیست واکر حق باقی باشد
لکن میداند که صاحبش راضیست که نماز در جای او در رحل او کند
پس

پس اشکالی در جواز نیست لیکن حق اول باطل نمیشود وجایز است صلح کردن
بر سقوط حق اول بنا بر اقرب واکر دو نفر یک مرتبه بمکانی در مسجد وارد
شوند اکر اجتماع ممکن است اشکالی نیست والا قرعه میزنند وباسم هر یک
آمد او اولیست ومشاهد نیز چنین است **فصل سیزدهم** در نماز مسافر است
بدانکه ساقط میشود در سفر دو رکعت آخر از نمازهای چهار رکعتی وبعضی
از نوافل ودر روزه ماه رمضان وشرطست در سفری که باعث قصر میشود مسافت
معینی واشکالی نیست در اینکه اکر هشت فرسخ باشد مسافت قصر واجب
میشود قصر در نماز وروزه وهر فرسخی سه میلست ودر تفسیر میل خلافست
شدیداست اولی در نظر فقیر در تفسیر آنست بچهار هزار ذراع پس مسافت
شرعیه چهل وچهار میلست خواه در دریا باشد وخواه در صحرا اکرچه
آنرا بقدر یکساعت یا کمتر طی نماید وابتدای مسافت ابتداء سیر است از
نه آخر عمارت بلد بنا بر اقرب لکن احتیاط را ترک ننماید وثابت میشود
مسافت بعلم وشیاع وشهرتی که باعث مظنه شود بنا بر اقوی وبشهادت
دو عادل وآیا مستند شهادة وراه علم ایشان پیمودن اعتبار باشد
یا اینکه اینقدر که علم بهم رسانیده اند شهادة ایشان مقبول است محقق
آنست که اکر شهادة علمی را قبول کنیم مطلقا شهادت ایشان در اینجا

نیز مقبولست والاّ دران اشکالست و بشهادت یک عادل ثابت نمیشود
اگرچه ظن قوی حاصل شود و بشهادت زنان نیز ثابت نمیشود و هر مظنه
اعتماد نمیتوان کرد اگرچه قریب بعلم باشد واگر در پیش حاکم شرع
ثابت شود و حکم کند بآن حکم او نافذ است و هر مکلفی را در اینجا
اعتماد بشهادة عدلین جایز است و ضرور نیست که در نزد حاکم شرع
اقامهٔ شهادة نماید واگر شک در مسافت و ممکن نباشد ادای
اسبابی که بآنها ثابت میشود مسافت باید نماز را تمام کند واگر ممکن
باشد پیمودن در صورت شک اقرب اینست که واجب نیست پیمودن
و نماز را باید تمام کند تا مسافت ثابت شود واگر باین حال قصر کند نمازش
باطلست اگرچه بعد معلوم شود که بقدر مسافت بوده و شرطست در قصر
آنکه آن مسافت مقصود باشد بیک قصد پس کمتر از مسافت را
قصد کند پس باز کمتر از آنرا اگرچه باهم بقدر مسافت باشد باید تمام
نماید و همچنین کسیکه سرگردان و حیرانست و مقصد معینی که بقدر مسافت
باشد در نظر نداشته باشد باید تمام کند و همچنین اگر سوار بر کشتی یا حیوانی
باشد و بخواب رفته او را بقدر مسافت برده یا در پی گمشده یا گریخته
میگردد و احتمال میدهد که کمتر از مسافت یاد برخورد واگر میداند که بقدر

مسافت

مسافت باید برود و قصد آنرا کرده باید قصر نماید و آیا در متحقق
شدن قصد بمسافت باید علم برسیدن مسافت باشد یا با ظن عادی
بقطع مسافت نیز قصد حاصل میشود اقرب اخیرست و اما با عدم
با ظن برسیدن بمسافت قصد حاصل نمیشود بلکه با شک نیز نمی شود
و نباید قصد سفر بالاستقلال باشد بلکه بر تبعیت نیز قصد حاصل میشود
پس کسیکه بر تبعیت دیگری سفر میکند مثل بنده یا خادمی که با آقایش سفر میکند
یا دوستی برفاقت دوستش یا پسری که با پدرش سفر میکند یا اسیری که
او را اسیر کرده اند یا کسیرا اکراه دادی ظلم گرفته اند و بسفر می برند جمیع
قصر میکنند اگر قصد کرده اند سفر را اگرچه بالتبع باشد فبدانند
که اگر متبوع ایشانست جزم بسفر داده والا مرخص نیستند در قصر کردن
واگر ایشان قصد داشته باشند که هر وقت بتوانند برگردند قصر سفر
نکرده اند بلی یعنی گفته اند که اگر این قصد را داده و علامات و امارات
برگشتن و اتا داهنت قصد نکرده اند و نماز را تمام میکنند پس احتمال حتق
وطلاق مثلا ضرر ندارد واگر هنوز اثری از آن نباشد و بالجمله اشکالی
نیست در اینکه هرگاه قصد مسافت کردند نماز را قصر میکنند و مجرد تابع
بودن مانع از قصد نیست واگر قصد مسافت نداشته باشد تمام میکنند واگر

مسافتیرا قصد کرد و چنان میدانست که بقدر مسافت نیست پس معلوم
شود که بحد مسافت بوده باید قصر نماید بنابر اقوی و اما نمازیرا که
پیش از آن تمام کرده اعاده ضرور نیست و شرطست در قصر باقی بودن
قصد و استمرار قصد تا بحد مسافت پس اگر قصد کرد و قبل از رسیدن
بمسافت از قصد خود برگردید یا مترددشد باید نماز را تمام کند واگر
از رسیدن بحد مسافت از قصد خود برگردد قصر میکند و شرطست در سفریکه
قصر باید کرد مباح بودن سفر یعنی سفر حرام نباشد پس کراهت یا استحباب
یا وجوب آن ضرر ندارد و در سفر معصیت باید تمام کرد و کسیکه تمام سفر
تابع ظالمی باشد در ظلم سفرش حرامست اگر متابعت او بجهة دو رفاقت
یا بجهة عمل حلالی باشد یا بجبر و اکراه باشد باید قصر کند و همچنین
اگر متابعت در ظلم بجهة خوف و تقیه باشد باید قصر نماید و کسیکه خود
قصد رفتن در نزد سلطان کند بجهة امر مباحی یا اینکه سلطان او را
بطلبد یا بفرستد بجائی بوجهیکه رفتن او بنزد وی مباح باشد در حق
او نماز را قصر میکند و کسیکه بصید کردن سفر میکند و مقصودش لهو
و گذران میباشد باید تمام کند نماز را و روزه بگیرد واگرچه بعد از آن
بود باشد بنابر اقرب و سفر صید بجهة قوت خود و عیالش در آن

وقصد

قصر میکند و بنده که از آقایش گریخته و زن ناشزه باید تمام کنند و تمام
میکند کسیکه سفر میکند و حال آنکه راه آن مخوفست و مظنه تلف جان
یا مال باشد اگر ضرر از مال اجحاف باشد و فرقی نیست در ضرر بر نفس
در اینکه مظنه ضرر بجهة دزدی یا نحو آن باشد یا بجهة سیر مسافت باشد
واگر شک در ضرر داشته باشد سفرش مباحست بنابر اقرب لکن جمع
احوطست و کسیکه از طلبکارش فرار کند با اینکه متمکن باشد از ادای حق او نیز
سفرش حرامست و باید تمام کند نماز را و سفر از برای خوش گذرانی
و تنزه را بعضی معصیت شمرده اند و اظهر اینست که معصیت نیست
لکن احوط جمع میان قصر و اتمام است واگر سفر لازم داشته باشد
ترک واجبی را جمعی آنرا حرام دانسته اند و گفته اند نماز را باید تمام کند
واین قول ضعیفست و اقرب اینست که نماز را قصر میکند مگر آن مرضی
که استثنا شده لکن احوط جمع است بلی اگر بآن سفر قصد کند فرار
از واجب را ممکن است حکم بوجوب اتمام و بالجمله اگر نفس سفر معصیت
الهی باشد باید تمام کند واگر غایت و مقصود از آن سفر معصیت مستقل
در قصد او باشد یا با امر مباحی باهم قصد شده باشد و ظاهر اینست
که این قصد حاصل میشود بحصول علم یا ظن بآن مقصود و با شک و احتمال

مساوي نيز حاصل ميشود واگر علم بعدم حصول آن داشته باشد
آن قصد متحقق نميشود و يا ظن بعدم حصول نيز عدم حصول قصد
شايد اقرب باشد و شرط نيست در سفر يكه قصر ميكند اينكه هيچ معصيت
در آن نكند پس اگر در بين راه اتفاق معصيتي كرد باعث نميشود كه نماز
را تمام كند و بدانكه مسافر بمحض بيرون آمدن از خانه نبايد قصر نمايد
بلكه شرطست كه بحد ترخص برسد بنا بر اظهر و اشكال نيست در اينكه
اگر انقدر دور شود از بلد كه ديوارهاي آن پنهان گردد و صداي
اذان نيز نرسد بايد قصر نمايد و اگر ديوارها نمايان باشد و صداي
اذان نيز برسد بايد تمام كند و اعتباري بمنارها و قلعها و قبّها
و باغستانها و مزارع نميباشد بلكه اعتبار بحصار بلد نيست بلكه آن معتبر است
كه گفتيم و معتبر در پنهان شدن ديوارها و پنهان شدن صورت آنهاست
نه شبح و سياهي آنها بنا بر اقرب و فرقي ميان ديوارهاي خرابه
و معموره نيست و در شنيدن اذان حسي است كه معتدل است و اگر
اواز اذاني نباشد يا كور باشد يا كور تقدير نمايد و بعضي تصريح
كرده اند باينكه جائيكه ديواري نداشته باشد تقدير ديوار كرد و مراد
از مخفي شدن ديوار مخفي شدن مجموع ديوارهاست از اطراف

خانه اش

خانه اش

٢٣ و هم چنين در اذان و بلدي كه در جاي بسيار بلندي واقع شده
يا در مكان بسيار پستي بايد آنرا فرض در مكان مساوي معتدل نمود
بدانكه بعد از اجتماع شرايط قصر واجبست قصر نه اينكه از باب رخصت است
پس اگر نماز را تمام كند نمازش باطلست و بايد اعاده كند يا قضا خواه بداند
كه اين باعث بطلان نماز ميشود يا نه و همچنين در روزه ماه مبارك رمضان
اگر بگيرد باطل و قضايش واجب بدانكه اگر مسافر قصد كند اقامت
ده روز را در جائي واجبست او را اتمام كردن نماز و با قامت كمتر از
ده روز تمام نميتوان كرد اگر چه زياد از پنج روز باشد بنا بر اظهر
و فرقي نيست ميان آنكه اقامت در شهري يا دهي يا صحرائي واقع شود
و فرقي ميان روزه و نماز نيست و واجبست كه ده روز كامل باشد و آيا
كامل بودن عرفي كافيست باين معني كه بنحوي باشد كه در عرف گويند
ده روز كاملست حقيقة پس اگر يكساعت يا نيم ساعت كم باشد ضرر
ندارد يا بايد چيزي از آن كم نباشد اول اقوي است لكن مراعات احتياط
اولي است و آيا شرطست كه ده روز را از طلوع صبح تا مغرب درك كند
يا اينكه اگر در نصف روز وارد شود و بعد از نصف روز يازدهم بيرون

روز كافيست اقرب ثاني است پس اگر اول روز آخر مي آيد و شرط
نيست كه ده شب تمام با ده روز تمام قصد داشته باشد پس اگر نيت
داشته باشد كه ابتداي شب روز يازدهم بيرون رود ضرر ندارد
و نيت اقامت متحقق ميشود و قصد اقامت بعلم يا ظن بماندن يا قصد
و اگر علم داشته باشد بماندن و قصد نداشته باشد فايده ندارد
و اما با علم برفتن يا ظن با آن قصد حاصل نميشود بلكه با شك نيز
قصد حاصل نميشود و اگر قصد كند سفر شرعي را و قصد داشته باشد
كه در بين آن ده روز بماند پس در محل اقامت نماز را تمام ميكند
و قبل و بعد آن نيز نماز را اتمام كند اگر بقدر مسافت شرعي نباشد
هر يك اگر چه با هم بقدر مسافت باشد و اگر هر يك از قبل و بعد
يا يكي بقدر مسافت باشد در آنكه بقدر مسافت است بايد
نماز را قصر نمايد و اگر قصد سفر كرد و شروع كرد و بآن جهت نماز را
قصر كرد كه مانعي رو داده سفر متحقق نشود نمازي را كه بقصد كرده
اعاده ضرور نيست نه در وقت و نه در خارج وقت بنا بر اظهر و اگر
در بلدي وارد شد و نيت اقامه نداشت و نماز را قصر كرد پس نيت

اقامه

اقامه كرد نمازهاي ديگر را بقصر ميكند و بعد از سي روز تمام ميكند
هر چند در آنجا است اگر چه يك نماز باشد و در روز سي ام اشكال است
حق اينست كه اگر در غير روز اول ماه وارد شده است پس روز
سي ام را نيز قصر ميكند و هم چنين اگر در روز اول وارد شود و ماه
سي كم باشد در روز سي ام كه روز اول ماه ديگر باشد خلاف و اشكال
عظيم است لكن قول بوجوب قصر قوة دارد و لكن احتياط بجمع
كردن ميان قصر و اتمام از دست ندهد و اگر جزم بماندن نداشته
باشد نيز قصر ميكند در نماز و روزه و نوافلي كه در سفر ساقط
نيز ترك ميكند و بعد از سي روز تمام ميكند نماز را و روزه ميگيرد
و اگر نيت اقامه كرد و بعد قصدش بهم زد بايد نماز را قصر نمايد مگر
اگر يك نماز را تمام كرده باشد پس مادام كه در آن بلد است تمام ميكند
و اگر نيت اقامه كرد و نماز تمام بر او واجب شد و لكن تمام نكرد عمداً يا سهواً
تا وقت خارج شد اقوي اينست كه او نيز تمام كند نمازهاي بعد را لكن
احتياط بجمع يا بتجديد قصد از دست ندهد كه مسئله در غايت اشكال است
و اگر تمام نكردن نماز بجهة عذري باشد كه اصل نماز را ساقط نمايد مثل

حیض و دیوانگی نمازهای بعد را باید قصر نماید و اگر نافله در سفر ساقط
بود بعد از نیت اقامت بجا بیاورد لکن نماز واجب را تمام نکرده این
باعث تمام کردن نمازهای بعد از برگشتن از قصد نمیشود و شرط نیست
در رجوع بقصر بعد از رجوع از اقامت اینکه باقی سفر بقدر مسافت
شرعیه باشد و شرط است در قصر که سفر او قطع نشود برسیدن بوطنیکه
بالفعل وطن او است و بیش از شش ماه در آن توطن نموده
پس اگر در بین سفر داخل شود در چنین وطنی واجب است تمام نماز کردن
و گرفتن روزه اگر چه قصد اقامت نداشته باشد و اگر در ابتدای سفر
قصد وارد شدن چنین منزلی داشته پس قبل از رسیدن بآن
منزل اگر بقدر مسافت شرعی نیست باید تمام کند و هم چنین بعد
از آن اگر چه این دو مسافت با هم بقدر مسافت شرعی باشد

فصل چهاردهم در بیان بعضی از احکام زکوة است زیرا که اکثر
خلق در اغلب اوقات محتاجند بدانستن آن بجهة دادن یا گرفتن
بدانکه شبهه نیست در وجوب زکوة در طلا و نقره و شرط است در وجوب
زکوة بر طلا و نقره چند شرط اول نصاب دوم گذشتن سال سیم سکه دار
بسکه معامله پس زیور و شمش طلا و نقره زکوة نیست و هم

حلی

حلی زنان زکوة نیست و اگر طلا و نقره را در بین سال آب کنند
و شمش نمایند یا آنرا ابرا بخشند یا بفروشند یا معاوضه کنند بعوض
از جنس خودش یا از غیر جنس خودش زکوة ساقط میشود اگر مقصودش
فرار از زکوة نباشد و اما اگر قصد فرار از زکوة داشته باشد
در آن خلافست اقوی سقوط و احوط سقوطست **و بدانکه** ظاهر
سایر اجناس را جناب استادیم مسائل او را نوشته اند لهذا
ذکر نشد و لکن در عبادة مالیه شناختن مصرف و مستحق اهم است
پس بیان میشود مصارف آن **بدانکه** از جمله اصنافیکه مستحق
زکوة میباشند فقرا و مساکین اند پس فقیر بودن و مسکین
بودن باعث استحقاق زکوة میباشد و غنی بودن مانع است
از آن و کسیکه قدرت بر مؤنه سال خود و عیال خود داشته باشد
غنی میباشد زکوة بر او حلال نیست خواه قدرة او باعتبار سرمایه است
یا از کسبش باشد و اگر نداشته باشد مؤنه و کسبش نیز وفا نکند فقیر است
و حلالست زکوة بر او و معتبر کسبیست که لایق بحال او باشد بحسب عادة
و اگر کسب کردن مانع از تحصیل علم واجب باشد که وجوب آن
عینیست از قبیل تحصیل علم باصول دین و فروع ضروریه آن میتواند
زکوة بگیرد و مشغول بتحصیل آن علم واجب باشد بلکه هر واجب فوری

که کسب کردن منافات با آن داشته باشد چنین است و اگر تحصیل
آن علم واجب موسع باشد در آن اشکالست و حکم بجواز گرفتن
زکوة و مشغول شدن بآن علم شاید اقوی باشد بلکه اگر
تحصیل آن علم مستحب باشد نیز ممکن است قول بجواز بلکه
شدن مستحق دیگری اگر مانع باشد از کسب کردن ممکن است
تجویز گرفتن زکوة لکن خلاف احتیاطست و بالجمله ظاهر
اینست که جایز است گرفتن زکوة با مشغول بودن بطاعت
الهی خواه آن طاعت بر وجه وجوب باشد یا نه خواه علم باشد
یا نه و اگر در غیر بلدی که در آن است تواند تحصیل مؤنه نماید
نه در آن بلد تواند بآن بلد برود بدون ضرر و بمحض خواهش
نفس ترک سفر را نموده منع از زکوة شاید اقرب باشد و
اگر شک کند که آیا قدرة بر مؤنه دارد یا نه اگر شک بعد
از آنکه علم بقدرة داشت بهم رسید منع از زکوة اوجبست
و اگر شک بعد از آنکه علم بعدم قدرة داشت عارض شد
دادن زکوة واجبست و حکم ظن حکم شکست و اگر فقیر
صاحب خانه باشد میتواند زکوة بگیرد اگر چه قیمت آن بسیار
باشد مثل آنکه بنا از زی خود بهره‌اش و فقیر باشد که در آن

اشکالات

اشکالات و اگر خانه زیاد از حاجتش باشد بنحویکه بتواند آن زیادتی را
بفروشد و مؤنه یکساله را کفایت کند اقوی منع از زکوتست و اگر
دینی داشته باشد که وعده آن رسیده باشد یا چیزی برو واجب
شده باشد بنذر یا شبه آن یا چیزی نداشته باشد که دین خود را با آن
حق واجب ادا نماید مستحق زکوة میباشد اگر چه از جهة دیگری باشد
که محتاج نباشد و مؤنه رجوع بعرف میشود و از مؤنات آنچه
لایق بحال او باشد از هدیه که بجهة دوست یا غیره میفرستند
یا صله که بخویشان میکند یا ضیافت میکند یا صرف در راه مستحب
میکند یا صرف تزویجی که بآن محتاجست میکند یا بقیمة کنیزی که
بجهة تمتع یا خدمت بخود میخرد یا حیوان سواری که بآن محتاج است
میخرد یا باداء دین و حقوق واجبه صرف میکند یا ظالمی از او قهرا میگیرد
یا خود باو میدهد بجهة مصلحتی جایز است دادن زکوة باولاد
مؤمنین که شیعه اثنی عشریه و اگر پدر از مؤمنین باشد و مادر
آن مخالفین زکوة باو میتوان داد و اگر طفل مستحق غیر ممیز اگر ولی
داده مثل پدر یا جد یا وصی ایشان زکوة را بولی میدهند
و ایشان بنیابت طفل قبول میکنند و اگر هیچ ولی بجهة او نیست حتی

حاکم شرع جماعتی تصریح کرده اند که باید کسیکه متوجه آن طفل است
و اهتمام در امر او میکند مثل مادر و پدر و باید او اهل امانت باشد
و اما عدالت شرط نیست و اگر طفل ممیز باشد بولی دادن نیز اشکال
ندارد و در جواز دادن بخودش خلافست و اگر ولی نداشته باشد
میتوان داد بکسیکه متوجه امور او است حاصل کلام آنکه طفل ممیز
و غیر آن اگر ولی داد بولی میدهند و الا بکسیکه متوجه امور اوست
اگر اعتمادی باو باشد و اگر ولی بجهة او نیست میتوان داد بعادلی
که صرف نماید در امور او و اگر چه او را کسی باشد که متوجه امور
او میشود و میتوان زکوة را بولی مجنون داد بجهة او و زکوة را
بسفیه میتوان داد اگر چه شرعا تصرف در مالش نکند و در جمیع آنچه
گفتیم فرقی نیست میان مال زکوة و زکوة فطره دیگر از مستحقین
زکوة ابن السبیل است و مسافر بودن در ابن السبیل بودن شرطست
و شرطست که سفر او معصیت نباشد و کافیست ادعا کردن خودش
که سفرش معصیت نیست بلکه با عدم علم بمعصیت بودن حمل مینماید
فعلش را بر صحت و لکن با ظن معصیت بودن احتیاط اولیست و
هر که را مسافر میگویند بطریق حقیقت ابن السبیل اگر چه قصد اقامت
کرده باشد و فقیر شرط نیست در ابن السبیل نیز اگر در ولایت غنی باشد

لکن اینجا جوازست از تصرف کردن در مال خودش بفروختن
یا بنحو آن میتوان زکوة داد باو و لکن اگر تواند تصرف کند
در مال خود بلکه اگر تواند قرض میتواند بکند در زکوة باو بعنوان
داد و اگر تواند تصرف کند در مال خود با حرج و مشقت زکوة
میتوان داد و اگر ابن السبیل ادعای حاجت کند قبول میشود قول
او بدون شاهد و قسم دیگر از مصارف زکوة فی سبیل الله است
و آن عبادتست از هر چیزیکه بآن میتوان تقرب بخدا جست مثل
کفن مردگان مؤمنین و ادا کردن قرض مؤمنین اززنده و مرده
و حج کردن و اعانت حجاج مؤمنین و بنا کردن مساجد و تعمیر آنها
و اعانت محتاجین و اصلاح میانه قبایل و اختصاص و بنا داشتن
نظام علم و دین و تعمیر مشاهد مشرفه چنانچه جمعی تصریح کرده اند
و عمارت سقاخانه چنانچه بعضی ذکر کرده اند و امثال این امور
بیاراست و در اینجا فقر شرط نیست پس حاج و زوار یعنی را امثال
اگر تواند تقرب بخدا جست باعانت او صرف زکوة بجهة ایشان
ضرر ندارد و همچنین در ادای دین و کفن کردن و نحو آن لکن احوط
مراعات فقر است و کسیکه این سهم صرف میشود در او شرط نیست که
عادل باشد و اگر نتوان عین زکوة را فی سبیل الله صرف نمود

نزد خنثی یا صلح کردن بجنس دیگر که میتواند آنرا صرف نمود
بلکه با امکان صرف عین نیز میتوان کرد بدانکه زکوة از
عبادات است و محتاج است بنیت قربة خواه زکوة فطره باشد
یا غیر آن و نیت وجوب در وجوب و سنت در سنت و نیت
آنکه این از زکوة مالست یا از زکوة فطره واجب نیست مگر آنکه
تعیین موقوف بآن باشد و تعیین جنس نیز لازم نیست و اگر
مالک زکوة را بفقیر میدهد خود نیت میکند و اگر دیگری را
وکیل کرده که بفقیر برساند پس اگر خود در وقت دادن بوکیل نیت
کرده و وکیل نیز در وقت دادن بفقیر نیت میکند صحیح است و اگر
وکیل نیت کند نه مالک نیز اقرب است پس اگر مالک گوید زکوة
مالرا خرج کن و او اخراج کند در وقتیکه مالک نیز مطلع
بوده با نیت خودش ضرر ندارد و اما اگر مالک نیت نکند
نه وکیل مثل اینکه بدهد بیت زکوة بکسی بگوید که بده بکسی
که مستحق زکوة باشد و نگوید که از چه بابتست در آن خلاف
و عدم صحت احوطست و میتوان نایب قرار داد از برای اخراج
زکوة و واجب نیست دادن زکوة بمجتهد که او باهلش برساند
لکن اولیست و اگر وکیل قرار دهد کسیرا در دادن زکوة

احوط است که عادل باشد و قول وکیل در آنچه وکالت بآن تعلق
یافته معتبر است و فقیر نیز میتواند کسیرا وکیل کند در گرفتن
زکوة بنا بر اقرب و خمس نیز مثل زکوة است پس مستحق میتواند کسیرا
وکیل کند در گرفتن خمس و واجب نیست اعلام کردن فقیر باینکه
آنچه باو داده زکوتست و اما اعلام کردن جایزاست مگر اینکه
باعث اهانت و ذلت مؤمن باشد پس احوط ترکست و اگر مستحق
صاحب رفعت باشد جایزاست زکوة را برسم هدیه باو بدهد
بقصد زکوة و اگر مستحق مضطر باشد و اضطرار برطرف نشود
الا بگرفتن زکوة واجبست بر آن گرفتن زکوة اگر باو بدهند
اگر اضطرار او بغیر آن ممکن باشد میتواند قبول نماید لکن احوط
قبولست تا ممکن باشد و اگر ادای دین یا نفقه در وجه راجحی دیگر
موقوف بگرفتن زکوة باشد در نیست حکم بوجوب گرفتن
زکوة و اگر مالک زکوة بمستحق داد میتواند دو مرتبه آنرا مالک
شود بخریدن و نحو آن لکن مکروهست و ظاهر اینست که جمیع
صدقات چنین باشد و اما خمس و هبه مکروه نیست و جایزاست
دادن زکوة آنقدر که غنی شود و زیاده بر آن نیز بیکدفعه خواه قلیل

بر مؤنة بعض سال باشد یا نیز بنا بر اقرب واجب نیست که زکوة به همه
اصناف مستحقین برسانند و بهمه افراد یک صنف نیز واجب نیست لیکن
قسمت بر همه اصناف با امکان افضل است و مساوی قرار دادن
در آنچه میدهد واجب نیست و مستحب است تفضیل خویشان بر غیر
و کسانیکه سؤال و طلب نمیکنند بر آنانکه میکنند مستحب است و
تفضیل کسانیکه صاحب فقه و با ورع باشند یا هجرت در دین
یا شدت حاجت داشته باشند و واجب نیست دعا کردن بجهة
صاحب مال بر آنکه زکوة را میگیرد و اگر مالک زکوة را از بلد خود
نقل نماید بغیر از بلد دیگر اجرت نقل بر او میباشد خواه آن
نقل واجب باشد یا جایز و شرطست بر مستحق زکوة که از
سادات و هاشمی نباشند و اگر از جانب مادر هاشمی باشد
میتوانند بگیرند و فرقی نیست در زکوة که بر بنی هاشم حرامست
که از سهم فقرا باشد یا سایر سهمهای دیگر یا زکوة مال یا زکوة
فطره و جایز است گرفتن هاشمی زکوة هاشمی را و اگر از جانب
پدر هاشمی باشد نمیتواند بگیرد زکوة و اگر مادر نیز هاشمی باشد
از غیر هاشمی میتواند گرفت زکوة از هاشمی و اگر هاشمی مضطر

باشد

باشد بنحوی که خوردن میته بر آن جایز است نیز جایز است و احوط
آنست که زیاده بر آن قدر که میته بر او جایز است ندهند و اما
سایر صدقات واجبه نیز مثل زکوة بر بنی هاشم حرامست یا نیز در آن
خلافست و قول بحرمت در کمال قوة است پس کفارات واجبه
یا صدقه که بجهة هدیه واجب شده یا بجهة نذر یا عهد و نحو اینها
هیچ یک با ایشان نمیتوان داد ولکن چیزی اگر بسبب وصیت واجب
که بصدقه بدهند اقرب اینست که بایشان بدهند و هم چنانچه
زکوة بنی هاشم را بنی هاشم بگیرند هم چنین سایر صدقات ایشان را
نیز میتوانند گرفت زکوة فطره واجبست و شرطست در وجوب
آن عقل و بلوغ و آزاد بودن و غنی بودن و مفضل اخبار و کلام
علماء ابرار اینست که فقیر بکسی گویند که مالک قوت
بر عیال لازم و تصدق میکند و مراد از فقرا اینست که مالک قوت
سال خود و عیال خود نداشته باشد نیز بالفعل و نیز بالقوه بنابر
اقوی و بعضی تفاسیر دیگر ذکر کرده اند در مراعات احتیاط اولی
است فصل در بیان قلیلی از احکام خمس است بدانکه خمس در چند
چیز واجبست اول غنیمتیکه از دار الحرب می آورند و اشکال در

باید که بعضی ... بود و بعایم ... ایل ... دار ... ایر ...
اسلام ... و ... جمع ... نامند ... با ... براهم

وجوب خمس اینست اگر محاربه باذن امام باشد **دویم** معادنست
مثل طلا ونقره ومس وآهن وقلع وسرب وزرنیخ وقیر ونفط
وکبریت وموميائی ویاقوت وزبرجد ولعل وفیروزه وسرب
وعقیق ونمک وزاج وبوره وسنگ آسیا وگل سرشو وعنبر از
از معادنست وبعضی را در بعضی تأمل است واقرب اینست که شرط است
دران نصاب ودر تعیین آن خلافست اقرب اینست که باید
به بیست دینار برسیده خمس واجب نیست واحوط مراعات دوست
که یک دینار خمس را لازم میدانند ومراد به بیست دینار اعم از عین
باقیمت وظاهر اینست که قیمت آن بعد اخراج باید بیست دینار
برسد وشرط نیست در رسیدن انچه بیرون می آورد بحد
نصاب اینکه دفعه بیرون آورده باشد بلکه اگر درچند دفعه
بیرون آورده مجموع بحد نصاب برسد باید خمس آنرا بدهد واگر
جمعی شریک باشند در بیرون آوردن از معدن باید حصه هر یک
بحد نصاب برسد وشرط نیست در رسیدن بحد نصاب اینکه
از یک نوع باشد پس اگر یک نوعی را بیرون آورند که کمتر از نصاب باشد
نوعی دیگر نیز بیرون آورند که مجموع بحد نصاب برسد خمس آنرا بدهند

وکذلک

وکذلک سال خمس از معادن لازم نیست واما وقتیکه مالک میشود
واجبست دادن خمس واخراج مؤنه خود وعیال خود را اینجا نمیشود
ولیکن مؤنه اخراج میشود وخمس تعلق بهمان عینی که بیرون آورده
میگیرد پس تصرف در مجموع آن وتلف کردن آن جایز نمیباشد
لکن در چیزها بلکه تقسیم آن آنرا فاسد میکند قیمت آنرا میتوان
داد **سیم** از اموریکه خمس دران واجبست گنجست ودر تفسیر آن
رجوع بعرف میشود وشرطست دران نصاب وآن بیست دینارست
در طلا ودویست درهم در نقره ودر غیر اینها قیمت آن معتبر است
بهر یک از این دو قیمت که باشد لازم است خمس واگر بیابد
چیزیرا از زمینی که آنرا مالکی نیست ظاهرا آنرا گنج نمیگویند نزد
جمعی از علما وآن لقطه میباشد پس باید تعریف کند الا لکن
اقوی اینست که لقطه نیست بلکه مال کسیست که آنرا یافته خواه
کم باشد یا بسیار خواه در دار الاسلام باشد یا در دار الحرب خواه سکه
داشته باشد یا نه مگر آنکه بداند که مال صاحب معینی یا مال کسی است که
میتواند باو برساند پس مال اوست واگر در روی زمین افتاده لقطه
میباشد واگر بیابد چیزیرا در بیابانی پس از برای آنکسی است که آنرا یافته

اتفاقا فند

ودر تعیین معدن خلاف است ودر اصطلاح
سابق معین نکرده ودر آنکه ال معنی ...
در تعریف صرف معدن بودن است عرفا ...

پس بی تعریف میتواند از آن تصرف نماید خواه در دار الحرب باشد
یا در دار الاسلام خواه سکه در آن باشد یا نه خواه نزدیک شهری
باشد یا نه و اقرب آنست که اگر او را گنج عنکبوتیه خمس در آن واجب
نیست و اگر بداند که مال شخص معینی است باید بصاحبش رد
نماید چهارم از امور یکه خمس در آن واجبست آنچیزیست که بغوص
در رفتن در آب بیرون می آورند از امور یکه شرعا توان آنرا
مالک شد و از حیوانات نباشد و شرطست در آن نصاب و آن
یک دینار است و آنچه غواص از چاهها و نهرها و دجله بغداد
بخواند آن بیرون میاورند اقرب عدم الحاق غواص در دریاست
پنجم از امور یکه خمس در آن واجبست منافع و تجارتها و زراعتها
و صنعتها است و وجوب خمس در آنها بعد از بیرون کردن
مونه سال خود و عیال واجب النفقه خود است بلکه عیالی
که شب نا صاحب نفقه آن مونه او نیز اخراج میشود و بعد
از آن آنچه بماند خمس آنرا میدهد و اگر کسی با عیال خود
نزاع دهد بعد بجهة امر حرامی مثل غنا کردن و ساز زدن
و خواندن در وضع مونه اشکالست و احتیاط را نباید ترک کرد

دینی که پیش از سال ظهور ربح داشته یا در آن سال بهم رسیده
آن نیز وضع میشود خواه صاحب آن مطالبه نماید یا نه و اگر
ادای دینی بوده باشد که زیاده از یکسال بوده باشد عدم
استثناء آن خالی از قوة نیست و حقهای واجبی که بر ذمه
او تعلق میگیرد اگر پیش از زمان ظهور ربح و نفع یا در همان سالیکه
ربح ظاهر شده بر ذمه او تعلق گرفته از مونه میباشد و هدیه
و صله که بدیگران میکند که لایق بحال او بوده باشد از مونه بنا
بر اجود و هم چنین آنچه را صرف مهمانی اگر چه بسیار باشد اگر
لایق حال او باشد و همچنین آنچه ظالم از او میگیرد از روی جبر
یا خود با و میدهد بجهة دفع ظلم و هم چنین آنچه در سفر حج
واجب صرف مینماید اگر در آن سال که ربح بهم رسیده حج واجب شده
باشد و اگر تمکن از حج بعد از گذشتن سال باشد پس مونه
آن از ارباح اخراج نمیشود و آنچه در سفر حج مستحب یا زیارت
خرج شود اخراج آن نیز خالی از قوة نیست و اگر حج واجب را
ترک کند اخراج مونه آنرا بعضی در آن تامل کرده اند و عدم
اخراج احوط است و آنچه را بصدقه میدهد از مونه است چنانچه

جمعی تصریح کرده اند و مؤنه تزویج از مؤنه است وقیمة
خادم وجاریه از مؤنه است خواه خریدن کنیز بجهة خدمت
باشد یا از جهة تمتع وقیمة حیوان سواری که لایق حال او است
وجامه که بپوشد وکتابیکه بآن محتاجست از مؤنه است وبعضی
گفته اند که اگر تجارة او ضرر کند ربح را بقدر آن بازاء آن
حساب کند واگر ربح یا مال تلف شود ربح را بازاء آن
حساب میکند ودران تأملست واحوط اینست که ربح را بازاء
خسران حساب نماید ومراد از مؤنه مؤنه سال است وابتدا
سال وقت ظهور ربح است نه وقت شروع بکسب یا معامله
یا زراعت مثلا ومعتبر در مؤنه میانه رویست لایق بحال
او است بدون اسراف وتنگ گرفتن واگر اسراف کرده یا بخل
را زیاده روی کرده بیابش حساب میشود واگر بخیلی بر خود
تنگ گرفته وضع مینماید بنا بر اقرب ومرجع در مؤنه عرف
وعادتست وهرچه را مؤنه گویند حقیقة مستثنی است مگر اینکه
حرام باشد که البته مستثنی نیست واگر مکروه باشد در داخل
مؤنه شود دران اشکالست احوط عدم استثنا است واقرب

استثناست

استثناء است واگر ربح ومنفعت بتدریج حاصل شود خواه
از یک سرمایه باشد یا از اسباب متعدده هرکدام را سالی است
بانفراده واگر او را مالی بوده باشد که خمس در آن نباشد
یا مؤنه که استثناء شده ازین سال سابق از ارباح ومنافع دا(ده) خمس
آن بدهد بدون اخراج مؤنه یا اینکه مؤنه را از ارباح میکند
یا از هر دو حساب میکند دران خلافست ومسئله در کمال اشکال است
وترک احتیاط نباید نمود احوط از همه احتمال اول است پس احتمال
سوم واگرچه ترک دویم خالی از قوة نیست واگر او را برای او
چند شغل باشد که هر یکرا نفعی باشد مثل تجارة وزراعت وکسب
مؤنه را از هر یک که خواهد حساب میکند وبر همه نیز میتواند بخش
نمود وواجبست خمس در ارباح جمیع مکاسب اگرچه از اقسام تجارة
وکسب وزراعت نباشد پس واجبست خمس در چیزیکه عاید او میشود
از شکار کردن وهیزم کشی وسقائی وعلف فروشی واجاره کردن
ونحو اینها وخمس نیز در اینها بعد از وضع مؤنه است ودر ربح وفایده
مضایقی نیست بلکه هرچه زیاد آید باید آنرا خمس داد اگر قلیل باشد
وکذا غلات وزراعتی که زکوة در آنها واجبست بعد از اخراج زکوة

و حق سلطان و مونه زراعت خمس واجبست و خمس ارباح تن
مثل خمس غنایم است بر شش قسم میشود و در وجوب خمس در ارباح
ثابتست حتی نسبت بزن و خنثی و فرقی نیست میان حصول ربح
که بر بیع بوده باشد یا بصلح یا باجاره یا بمضاربه یا بشرکت یا بغیر اینها
و در مضاربه یا بشرکت یا بغیر اینها و در مضاربه خمس بر عامل و مالک
بعد از اخراج مونه است و در شرکت بعد از اخراج مونه است هر یک
از دو شریکست و اگر ربحی در معامله فضولی حاصل شود واجبست
خمس بعد از امضاء معامله بنابر اجود و احوط و اگر معامله کند
بر نسیه و در ان ربح خمس بوده باشد بعد از رسیدن موعد خمس
واجب میشود و در وقت معامله بنابر اقرب و اگر ببخشد مالی را
در اثنای سال یا چیزی را بخود از روی حیله تا خمس از و ساقط
شود ساقط نمیشود انچه را داده بوده بنابر اجود و بلوغ و عقل در ین قسم
شرط است بر وجوب خمس نیست پس اگر بجهة طفل یا دیوانه نفعی از
تجارت یا زراعت حاصل شود خمس بر ایشان نیست و اما کسیکه
گاهی دیوانه است و گاهی عاقل خمس بر او واجبست و بر کفار
و مخالفین نیز واجبست و اگر کافر در حین اختیار کردن سقوط

این تکلیف از و اشکالست و احوط عدم سقوطست و اگر بنده
مالک چیزی باشد اگر بجهة او بهم رسیده بدانیم خمس بر او واجب الا
دران اشکالست و بالجمله آن ربحی که بهم رسیده خمس دادن آن
واجبست و احوط اینست که با مالکش باشتراک خمس را بدهد و اگر
ثلث مال خود را کسی وصیت کند که تجارت کنند پس در ان ربحی
بهم رسد در وجوب خمس دران اشکالست لکن اقرب وجوبست
و در وجوب خمس در هبه و میراث خلافست و مسئله در غایت
اشکالست لکن اقرب عدم وجوبست و همچنین اقوی
عدم وجوب خمس است در انچه میگیرد از صدقات واجبه و مستحبه
از زکوة و کفاره و مال مجهول المالک و خمس و وقف و نذر و آنچه
بان وصیت شده در بخشش حکام و سلاطین و اخوان و
واجب نیست خمس در مهر و عوض خلع که زن بشوهرش میدهد
بجهة طلاق دادن و نفقه که از اینها بهم رسد ملحق بمنافع تجارة
است و عسل کوهی و گزانگبین و ترنجبین و شیرخشت و صمغ
و میوه درختهای صحرائی و کوهی وجوب آنها و اجرت حمام
و کاروانسراها و خانه و چیدن چیزها و هیزم و علف که از ان

می آورند وصدی که میکنند ونحو اینها اگر داخل در معنی
ارباح ومنافع کسبها است پس خمس در اینها نیز واجب است
پس آنچه معتبر است صدق اسم تجارت وکسب وصنعت وددا
است حقیقة پس اگر یکی ازینها صادق نباشد خمس واجب نیست
اگرچه غنیمت وفایده گویند آنرا بنابر اقرب پس خمسی نیست
در درختیکه بمیراث باو برسد ونیز در میوه آنکه بارث آن میوه
بآن منتقل میشود ونیز در غله که زیاد آمده باشد از غله که بجهت
خوردن خود خریده ونیز در اساس البیت ونیز در جامه و کنیز
وغلام ونیود وبالجمله هر چیزیکه آنرا مالک شده و تحصیل
کرده بجهة ذخیره کردن ونگاه داشتن نه تجارت کردن
در آنها خمسی نیست اگرچه زیاده از احتیاجش باشد واگر
ربحی ظاهر شود در متاعیکه بآن تجارت شده بمحض ظهور
ونفع خمس واجب میشود لکن اقوی اینست که جایز است تاخیر
دادن تا بعد از نقد شدن خصوصا اگر پیش از نقد شدن
خمس دادن باعث ضرر میشود ولکن احوط دادن آنست
قبل از نقد شدن واگر متاعی خرید وربحی ظاهر شد پس

قیمت

قیمت تنزل کرده بنحویکه نفعی باقی نمی ماند اقرب اینست که وجوب
خمس برطرف میشود وهمچنین اگر در جائی ربح ظاهر شود و
بعد در جای دیگر برود آن تنخواه وربح در آنجا برطرف شد
زیادتی عین یا قیمت ونماء اگر داخل در ربح ومنفعت یکی
ازانچه گفتیم از تجارت وزراعت وکسب باشد خمس آنرا باید داد والا
فلا پس اگر حاصل زیاد درختی یا حیوانی یا کتابی یا نحو اینها باو منتقل
شود زیادتی در قیمة آن بهم رسید یا نمائی از آن حاصل شد اگر
بقصد تجارت بوده خمس در آن نیست والا باید خمس از آن بدهد
ششم از اموریکه خمس در آن واجب میشود مال حلال است که
مخلوط بحرام شده باشد بنحویکه نتوان تمیز داد وقدر هر دو مجهول
باشد وعلم وظن نداشته باشد بزیادتی یکی از آن دو بر دیگری
نه بالاجمال ونه بتفصیل بلکه مساوی بودن ونبودن در نزد او
مساوی باشد ونداند که حرام زیاده از خمس است یا کمتر وصاحب آن
مجهول باشد بنحویکه نتواند آنرا بصاحبش برساند پس در اینحال خمس
واجبست وفرقی نیست میان اینکه آن مال از کسبش باشد یا بارث باو
رسیده باشد وداند که حرامی در آن هست یا اینکه هبه وهدیه باشد

که دانند که حرامی در آن هست و تصابی در ان نیست بلکه قلیل
آن این حکم را داده و فرقی نیست میان اکثر آن مال حلال
از یکی باشد یا بیشتر و آن حرام از یکی باشد یا بیشتر مال طفل
و مجنون باشد یا نه باختیار ممزوج شده باشد یا بی اختیار
و خمس در اینجا نیز تعلق بعین میگیرد ظاهرا پس اگر آن عین بعد
تفریط تلف شود ضامن نمیباشد نسبت بخمس نیست و بنا بر
احوط ضامن است و اگر حلال ممزوج بحرام مال دیوانه باشد در وجوب
خمس در آن اشکال است و مصرف این خمس مصرف خمس ارباحست و
اگر مالک آن حرام را بداند و مقدار آنرا بداند باید بصاحبش رد
نماید و خمس در کار نیست و اگر قدر آن حرام را داند و صاحبش را
نداند اقوی عدم وجوب خمس است بلکه واجبست که آنرا تصدق
بدهد خواه قدر آن زیاده از خمس باشد بقدر آن یا کمتر
اگر چه از شناختن صاحبش مایوس نباشد بنا بر اقرب و
لکن بجستن مالک نمودن لازمست و بنا بر تصدق باید بکسانی
مستحق زکوة اند تصدق نماید و بسادات نمیتوان داد بنا بر اقرب
و آیا واجبست که تصدق بعد از جدا کردن مال مجهول المالک

قسمت باشد یا نه اقرب اینست که بدون قسمت نیز میتوان
تصدق کرد لکن با عدم قسمت تصرف موقوفست بر تصدق
جمع دیگر اگر بدون این علم حاصل نمیشود بتصدق مال مجهول
المالک بجهت عدم تمیز و شرط نیست در تصدق کردن اذن
حاکم شرع و نیز عدالت مستحق انکه تصرف میکند در حلال
ممزوج با حرام اگر داند که آن حرام زیاده از خمس است نیز اقوی
وجوب خمس است و حلال بودن زاید بر آنست و جمعی بعد
از اخراج لازم میدانند تصدق از قدریکه مظنه دارد
که زیاده از خمس است و این احوط از خمس و اگر داند که آن حرام
کمتر از خمس است نیز اقوی خمس است و اگر در این مال مخلوط
از حلال و حرام صاحب حرام را داند و لکن قدر آنرا نداند
واجبست که صاحب آنرا راضی نماید با صلح یا غیر آن و اگر
راضی نشود بصلح و غیر آن قدریکه علم دارد که از حق او در آن
مال است واجبست دادن آن و احوط اینست که آنقدر بدهد که
یقین کند که دیگر حق ندارد و فرقی نیست میان انکه مال تلف شده
باشد یا نه و اگر بداند که مال یکی از جماعت محصورین میباشد

واجبست خلاصی از جمیع اگر چه بصلح باشد اگر ضرری بر آن
لازم نمیاید والا فرقی نمیکند ولیکن اگر دینی در وقت معامله
بیع شرط کند خمس ساقط میشود و اگر مالک آن مرده باشد
باید وارث را راضی کرد بنحویکه گذشت و اگر وارث نداشته باشد
پس آن مال مال امامست هفتم از چیزهائیکه خمس در آن میباشد
زمینی است که یکی از اهل ذمه از مسلمانی بخرد بدانکه خمس را
شش قسمت سهمی از جناب اقدس الهی جلت عظمته میباشد و
سهمی از پیغمبر و سهمی از ذوی القربی و سهمی از یتامی و سهمی
از مساکین و سهمی از ابن السبیل و مراد از ذوی القربی امام
بنابر اظهر و اشهر و بعد از پیغمبر سهم خدا و رسول و ذوی القربی
از امام است پس نصف خمس مختص بامامست و فرقی نیست میان
خمس غنایم و معادن و کنز و ارباح و غیر اینها بنابر اظهر و
سه صنف دیگر وقتی مستحق خمس میباشند که از اولاد هاشم
بن عبد مناف که جد پیغمبر است باشند که از پدر بهاشم برسد و مراد
از یتامی اطفالی میباشند که بی پدر باشند اگر چه مادر داشته باشند
و اگر پدر داشته باشند نه مادر یتیم نمیباشند و اگر مادر داشته باشند

نیز یتیم میباشند و مساکین شامل فقیر نیز میباشد و فقیر
نیز در اینجا همانست که در زکوة بیانش گذشت و فرقی نیست در بین
سه صنف میان زن و مرد و خنثی و جایز است تقسیم میان زن
و مرد و صغیر و کبیر و جد و پدر و پسر بالسویه و موقوف نیست
در تقسیم کردن باینکه حاکم شرع متوجه آن شود و احوط بلکه اقوی
اینست که واجب نیست بسط در رسانیدن آن بهر یک از این سه طایفه
رسانیدن واجبست چه بعد از قسمت حصه هر یک امینی باشد
و اما ابن السبیل بفقیر را در سهم میتواند داد بانه اشکالست و در
دادن واجب نیست بیقین اینکه این از کدام صنف است و اگر
نتواند بهر سه صنف برساند واجبست حفظ نمودن آن سهمی که
نمیتواند برساند و بغیر آن صنف دادن جایز نیست بنابر اقرب و
در زمان غیبت مثل این زمان جایز است عطا کردن بیک نفر از
هر صنفی انقدر که زیاده بر غنای او باشد بنابر اقرب و بهر یک از
اصناف کمتر از آنچه کفایت کند او را میتواند داد بنابر اقوی و در
زمان غیبت واجبست که حصه امام را بفقیه و مجتهد جامع الشرایط بدهند
که او باهلش برساند و اما سه سهم دیگر با اقوی اینست که جایز است مالک

یا وکیل او او را بمستحق برسانند لکن افضل اینست که بمجتهد بدهند
که ایشان قسمت نمایند و در یتیم هاشمی که مستحق خمس باشند در
یکسهم آن خمس باید باو برسد معظم علما فقر را شرط میدانند و این
احوط است ولکن اقوی اینست که فقر شرط نیست و در ابن السبیل هم
فقر شرط نیست لکن احتیاج در آنجائیکه خمس باو میدهند شرط است
اگرچه در بلد خود غنی باشد و شرطست در فقیر و ابن السبیل اینکه
مومن و اثنی عشری باشد و شرطست در یتیم اینکه از اولاد
هاشم و شیعه اثنی عشری و بدیوانه خمس میتوان داد و احوط
اینست که باولاد زنا ندهند و عدالت در مستحق خمس شرط نیست
بنا بر اظهر و شرط نیست گذشتن سال در وجوب خمس در
ارباح و آیا فوریت دادن خمس لازم اقوی عدم فوریت است
هم نسبت بمالک و هم بوکیل لکن فوریت احوط است و اما در خمس
ارباح جایز است تاخیر تا سال خواه وقت ظاهر شدن ربح بداند
که زیاد بر مؤنه است یا نه بلی اگر بداند که زیاد از مؤنه است
جایز است تعجیل در اخراج آن و قول بعدم جواز ضعیف است
پس اگر در اثنای سال خمس را بدهد بنیت وجوب میدهد و

بجا

بجا آورده است و اگر ندهد تا سال آیا حال فوری میشود یا نه
اقوی اینست که نه و اگر در اثنای سال خمس را داد و چون سال
شد دید که ربح کفایت مؤنه اش نمیکند نمیتواند از فقیر پس
بگیرد اگرچه تلف نکرده باشد بنا بر اقوی و اگر بداند پیش از
گذشتن سال که ربح کفایت مؤنه میکند جایز نیست دادن
خمس بمستحق بقصد قربت داد پس معلوم شد که ربح کفایت حال
او میکند اقرب اینست که آنچه داده مجزی است و اگر بداند که ربح
کفایت میکند بجهت مؤنه او و خواهد تاخیر نماید دادن خمس را تا
سر سال اقوی اینست که واجبست آنرا باقی گذارد و تصرف در آن
بفروختن و بخشیدن و مانند آن جایز نیست و ابتداء سال وقت
ظهور ربح است نه وقت شروع بکسب بنا بر اقوی و وکیل کردن
در خمس دادن و گرفتن صحیح است و اگر کسی وصیت کرد باخراج
خمس آنرا از اصل مال اخراج میکند و حصه غیر امام را جایز است
نقل از جائیکه خمس در آن بهم رسیده بجای دیگر اگرچه مستحق در آن
باشد بنا بر اقوی خواه آن مکان دور باشد یا نزدیک و مؤنه نقل
با اوست و اگر تلف شود احوط اینست که ضامن است و اگر مستحق در اینجا

نباشد نقل جایز است و با فرض تلف ضامن نیست و اما حصه
امام اگر مجتهدی که متوجه این امور در اینجا نباشد نقل جایز است
و با وجود او احوط عدم نقل است لکن حکم این مشکل است و
چیزی از خمس در زمان غیبت ساقط نمیشود و واجب اخراج
آن حتی حصه امام را و لیکن صرف نمودن غیر حصه امام را بمستحقین
آن و حصه امام را جایز است صرف نمودن باین طریق که بدهند
بمجتهد جامع الشرایط که صرف نماید و برساند باهلش و جایز است
حفظ نمودن بر تقدیر وجوب اخراج فوری نیست و کسیکه
حصه امام را باو میدهند شرطست در او ایمان عدالت و نیز
مرد بودن و نیز صاحب رشد بودن و نیز عقل و نیز بلوغ و گفتند
دادن خمس بطفل همان نحو است که در زکوة گذشت و شرطست
در کسیکه مال امام را باو بدهند فقیر و مراعات کورها و بیوه زنان
و عاجزان اولیست بجمیع سادات حتی غیر اولاد فاطمه ع میتوان داد
و آیا میتوان صرف نمود در حق فقرا و شیعه امامیه و فی سبیل الله بعضی
جایز میدانند لکن عدالت را شرط میدانند و این قول اقوی است
اگرچه احوط منع است و بر هر تقدیر صرف بر بنی هاشم رسانیدن

بهم

بهم طوائف واجب نیست بلکه بسه طایفه که خمس بایشان برسانند
نیز لازم نیست و احوط اینست که زیاده بر مؤنه سال ندهند حصه
امام را و لکن جواز آن خالی از قوة نیست و آیا این از صدقات
که ضرر را قربة لا دفعت باید اقرب اینست که نه لکن اولی
اینست که از جانب امام صدقات قرار دهند و ضرور نیست اعلام
مستحق که این از حصه امامست و در غیر آن نیز ضرور نیست و اگر
حصه امام در آن تفریط کند و تلف شود ضامنست و اگر غیر
مجتهد جامع الشرایط متوجه صرف این سهم فقرا شود ضامن است
و میتواند مجتهد غیر مجتهد را وکیل کند در اخراج و صرف این
سهم و اگر نتواند بمجتهد برساند بعضی تجویز کرده اند که غیر
مجتهد آن را متوجه شود و در نظر و اشکالست مقصد پنجم در
روزه است بدانکه واجبست روزه بر کسیکه هلال ماه مبارک را
ببیند اگرچه کس دیگر غیر از او نبیند خواه حاکم منع شهادة
او را قبول کند یا نه و هم چنین است در گذشتن سی روز از ماه
سابق و بشیاع و شهرتیکه علم از آن حاصل آید و اگر علم حاصل
نشود از آن ثابت نمیشود بنا بر اقرب و بعد از حصول علم بشیاع

در نفی میان شهر یکه میان زنان یا مردان با کفار و مسلمین باشد نیست
خواه حاکم شرع حکم بان کند یا نه و در ثبوت هلال ماه رمضان بدو
شاهد عادل خلافست اظهر و اشهر اینست که ثابت میشود مطلقا خواه
آن داخل بلد باشد یا از خارج خواه ابر یا غیم و بکر باشد یا نه ابر و رد صفت
که علم بخطای آن دو شاهد نباشد و الا قبول نمیشود و اگر مظنه
بخطای ایشان یا دروغ ایشان باشد عدم قبول قول ایشان شاید
اقرب باشد بلکه دور نیست که در صورة شک نیز که حکمش مثل این صورت
باشد و ضروریست که اقامه شهادت در پیش حاکم شرع بشود پس اینها
هر کس بشناسد اقامه شهادت نماید هلال ثابت میشود نزد او خواه
هلال رمضان باشد یا شوال و ثابت نمیشود هلال بشهادة یک
عادل و نه بشهادت زنان خواه تنها شهادت دهند یا مردان و نه
بشهادت شاهدان و جماعتی تصریح کرده اند که اگر دو شاهد مستند
شهادت خود را شایع علمی قرار دهند و ادعای علم کنند شهادت ایشان
مقبولست و بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق ع روایت شده که از وی
سؤال نمود که چند نفر میخواهیت در رویت هلال آنحضرت فرمودند که ماه
رمضان فریضه ایست از فرایض الهی پس بظن و تخمین ادا مکنید رویة

هلال

هلال اینست که چند نفر بایستند پس یکی گوید دیدم و دیگران
گویند ندیدیم اگر یکی بر بیند صد نفر میبینند و اگر صد نفر بر بینند
هزار نفر می بینند و جایز نیست در رویت هلال اگر در آسمان علتی نباشد
کمتر از پنجاه نفر و اگر علتی باشد در آسمان قبول میشود شهادت دو مرد
که داخل شوند و خارج شوند و عمل باین روایت خالی از قوة نیست و اگر
هلال رمضان یا شوال در نزد حاکم شرع ثابت شود شرعیه و بر بینه
و حکم کنند بان حکمش نافذ است بنا بر اقرب پس بعد از حکم او
لازم بر هر کس نیست که خود را شاهد شود و بر خودش ثابت شود
و مجرد ثبوت نزد حاکم کافی نیست تا حکم نماید بنا بر اقرب و شرط
که حکم بجهة تنبیه باشد پس اگر بجهة اینکه خود دیده مثلا حکم نماید
فایده ندارد و حکم او نسبت بحاکم دیگر تاثیری ندارد و اگر غیر مجتهد
جامع الشرایط حکم کند اثری ندارد و هم چنین اگر در اجتهادش
شک باشد ثابت نمیشود و هلال بجدول که حساب مخصوصی است اعتماد
بقول منجمین نیست و بغیر این امور از آنچه بقول بعضی اعتبار کرده اند
مثل طوق و دیدن و غروب کردن بعد از شفق و غیر ذلک اعتباری نیست
و اگر دو ماه یا سه ماه یا بیشتر ابر بگیرد مثلا مجموع و اسی و قد باید خاطر بکرم

و اگر در شهری یا دهی یا صحرائی ماه را دیدند و در سایر جاها ندیدند
آیا حکم مختص باهل همان جائی است که ماه را دیده اند یا اینکه جای
دیگر نیز اگر ثابت شود که در فلان جا ماه دیده شد حکم ایشان مثل
آنجاییست که ماه را دیده اند اقرب اینست که حکم مختص باهل همان بلدست
و جاییکه نزدیک باینجا است میباشد پس اگر کسی در بغداد مثلا شب
جمعه ماه را دیده اند و سفر کرد و رفت بخراسان مثلا در خراسان مثلا
در خراسان شب شنبه ماه را دیده اند سی و یکروز روزه بر او میباشد
و اگر بعکس باشد بیست و هشت روز و در تغییر بلاد قریبه و بعیده اختلافی
در کلام علما هست و بهر حال احتیاط را درین امور اولی است و در
شبیکه شک میشود که آیا از رمضانست یا شعبان آیا واجبست طلب
دیدن ماه و جد و جهد کردن یا نه اقرب اینست که واجب نیست و هم
چنین در آخر رمضان نیز واجب نیست بلکه در طلب هلال واجب کفائی
نیست بنا بر اشهر و اظهر خواه مظنه بد بودن هلال باشد یا نه و اگر
در شب سی ام یا روز آن شنید که جمعی ماه را دیده اند آیا باید ایشانرا
بطلبد یا خود نزد ایشان برود و معلوم شود حقیقت امر یا واجب نیست
اینجز معتمد است در نظر عدم وجوب تفحص کردن اگرچه مشقتی

دران نباشد خواه هلال رمضان باشد یا شوال و آیا میتواند مخفی
شود که مبادا هلال برو ثابت شود یا نه اقرب اولویت و دعاهای
هلال سنت است نه واجب **بدانکه** واجبست در روزه نیت قربت
و اگر بدون قصد قربت روزه بگیرد روزه اش باطلست اگرچه روزه
سنتی باشد و نیت وجوب در واجب و سنت در سنت لازم نیست اگرچه
امتیاز روزه محتاج باین باشد لکن احوطست و لازم نیست در روزه
ماه مبارک رمضان قصد اینکه از رمضانست بلکه همینکه قصد کند که
فردا روزه میگیرم قربة الی الله تعالی کافیست و هر روزه واجبی که زمان
آن معین نیست در تعیین و قصد روزه مخصوص کردن لازمست
و همچنین روزه سنتی اگر زمان آن معین نباشد لابد است در ان تعیین
و در نیت روزه ماه مبارک رمضان احوط ترک نیت ادا و قضاست
و نیت اینکه از رمضان است ضرر ندارد اما جزم در نیت و باید در نیت
جزم داشته باشد پس اگر نیت کند که فردا روزه میگیرم اگر خدا خواهد
نیتش صحیح نیست مگر مرادش ازین تبرک باشد و از اول شب تا آخر شب
هر وقت که خواهد میتواند نیت کند و در هر روزه که باشد و وقوع
نیت حتی در آخر شب بنحویکه با جزو اول روز مقارن باشد خلاف

اقرب جواز است واما در جزء اول شب که مقارن جزو آخر روز
بیش است احوط ترک است ودر روز پیش نیت روزه روز بعد کردن
صحیح نیست وجایز است جا آوردن منافیرا بعد از نیت در شب ولکن
افضل اعاده نیت است بعد از جا آوردن چیزیکه باعث غسل باشد واگر
یوم الشک را بنیت شعبان روزه بگیرد وبعد معلوم شود که از رمضانست
آنروز از آن مجزیست واگر در اثنای روز معلوم شود که از رمضانست
احوط اینست که عدول کند بنیت رمضان وجمعی واجب میدانند و
لازم نیست در نیت روزه تصور کردن ودر نظر آوردن هر یک از
مفطرات را بخصوصه بلکه کافیست قصد اجمالی اگر متعلق بجمیع
باشد وابتدای صبح صادقست وانتهای آن غروب که اول
وقت نماز مغربست وغروب شناخته میشود بر طرف شدن
سرخی مشرق از بالای سر بنا بر اقرب واگر وقت مشتبه شود تا تعین
بدخول وقت بهم نرسد افطار نمیتوان کرد واگر علم ممکن باشد واگر
پیش از برطرف شدن سرخی افطار کند باید کفاره بدهد مگر
آنکه بجهة تقیه باشد که خوف تلف بر ترک آن باشد واگر بجهة تقیه
افطار کند باید قضا کند وآیا در دخول وقت افطار اعتماد میشود

برانچه

برانچه اعتماد بر او میشود در دخول وقت نماز بتفصیلیکه گذشت
اشکالست احوط در آنجا مراعات یقین است اگرچه اعتماد بر قول عادل
نیز اقوی است واگر ظن غالب دارد بوسعت وقت جایز است خوردن
وآشامیدن وجماع جایز نیست مگر اینکه وقت وسعت جماع وغسل داشته
باشد وظن بوسعت وقت از برای آن کافیست بنا بر اقرب واگر با علم
بتنگی وقت جماع کرد روزه اش باطل وکفاره را بعضی واجب میدانند و
بعضی گفته اند که در صورت مظنه بوسعت وقت اگر بلا مراعات وقت
آن بوده چیزی بر او نیست والا قضا لازمست بدانکه مریض اگر
بجهة روزه گرفتن متضرر باشد جایز است او را افطار بلکه بر او حرامست
روزه گرفتن وباطلست بنا بر اقوی خواه روزه واجب باشد یا سنت
خواه رمضان باشد خواه غیر رمضان خواه آن مرض تب وبیماری
باشد یا درد چشم ودندان یا درد سر یا غیر اینها بلکه شرط نیست که
در عرف او را مریض گویند واگر مرضی باشد که روزه با آن ضرر نداشته
باشد جمعی تصریح کرده اند که هرگاه باعث افطار نمیشود روزه با آن
صحیح است وضرر رسانیدن روزه بمریض بچند وجه است یکی آنکه روزه
باعث زیادتی آن شود اگرچه زیادتی ظاهری نباشد دیگر آنکه باعث

دیر چاق شدن مرض شود وهر دو باعث افطار میشود لکن دیر
چاق شدن بنحوی باشد که آنرا ضرر دانند نه اینکه متوقع بود بمحض حضور
ولحظه تاخیر افتد واما اکر باعث شود که هرکز چاق نشود که ظاهر
که باعث افطار میشود یکی دیکر آنکه باعث شود که مرض بمرض دیکر
شود که بدتر از مرض اول شود پس باعث شود که مبدل آسانتر یا مثل
آن شود پس باعث شود که مبدل آسانتر یا مثل آن شود باعث افطار
نمیشود بنا بر اقرب واکر دوزه باعث رسیدن مرض شود باید افطار
کرد واکر دوزه باعث شود مشقتی بر مریض که بحسب عادة متحمل آن
نتواند جایز است افطار بلکه اکر غیر مریض نیز چنین باشد افطار جایز است
پس معتبر صدق ضررات بهر راه که حاصل شود افطار باید پس اکر
ضرر عظیم باشد واکر معالجه مرض موقوف بر افطار باشد پس
افطار باید کرد خواه اذیت برساند یا درد نداشته باشد و همچنین
علم یا ظن بضرر بهم رسید افطار جایز است اکرچه مظنه از قول
طبیب حاذق باشد پس مطلق مظنه کافیست وتفحص از معارض
آن ضروریست پس اکر مظنه بکیفیت طبیبی یا از چیز دیکر بهم رسید
ضروریست که اندکی نیز سراغ بکیرد که آقا در واقع چنین است یا نه

و عرفان

ضروریست که مظنه قریب بعلم باشد واکر شك در ضرر داشته
باشد نمیتواند افطار نماید واکرچه مرض داشته باشد که روزه
بجهة بعضی ضرر داشته باشد وبجهة بعضی نافع باشد پس اکر آن
مرض که بجهة آن نفع داده وصعب تر است ودفعش اولی است وافطار
نمیتواند کرد واکر امر بعکس است افطار میکند واکر مساوی است مخیر
ولکن صحة روزه در این حال در کمال قوة است واکر روزه در واقع مضر
باشد واو نداند وروزه بکیرد وبعد از بیرون رفتن وقت مطلع
شود که ضرر داشته در وجوب قضا اشکالست واقوی وجوب قضا
ولکن اکر کسی تامل کند که اکر بعد از وقت علم بضرر بهم رساند
قضا واجبست واکر مظنه بهم رساند بضرر قضا واجب نیست دور
بعید نیست واکر احتمال ضرر باشد ظاهر نیست تحقیق کردن اکرچه
احوط است بلکه تکلیف را بر مدار علم یا ظن بضرر است هر وقت که
حاصل شد افطار میکند واذن پدر ومادر شرط نیست در صحة روزه
غیر سنتی بلکه اکر منع کند نیز روزه صحیح است بنا بر اقرب لکن بکیرد
بی اذن ایشان وحکم مختص به پدر ومادر و بواسطه ات بنا بر اقرب
ومختص بپدر ومادریست که عاقل ومسلمان ومومن بوده باشد واما اذیت بودن

ایشان شرط نیست واگر منع کند هردو یا یکی بگویند مکیرشان
بعد از عرک نیز باشد مثل اینکه بگویند که فلان هرگز روزه
مگیر یا هرگز روزه سنتی بگیر آیا مکروهست روزه بعد از عرک
بنا بر مختار وحرامست بنا بر قول دیگر یا منع ایشان نایده
ندارد واحتمال اول اقوی است وعلم برضا کافیست اگرچه از زبان
نیز نرسیده باشد وبا اذن لفظی نداده باشد واگر اذن داشت
ودر بین روزه اذن برطرف شد باقی بودن بر روزه حرام
ومکروه نیست واگر یوم الشک را روزه بگیرد بی اذن بنا بر
قول بحرام بودن روزه مجزی نیست وبنا بر مختار مجزیست با
کراهت وکراهتی در نماز وحج مستحب بی اذن والدین نیست
بنا بر اقوی وروزه مهمان بی اذن مهماندار صحیح ومکروهست
بنا بر اقوی اگرچه منع کند صحیح است وروزه مهماندار نیز بی اذن
مهمان مکروهست ودر زن صحیح نیست روزه گرفتن بر روزه
سنتی بی اذن شوهر بنا بر اقوی خواه زن دائمی باشد یا منقطعه
خواه مطیعه باشد یا ناشزه خواه تصرف کرده باشد یا نه واگر
طلاقی داده باشد اذن ظاهر نیست اگرچه طلاق رجعی باشد.

ودر عده

ودر عده باشد وآیا علاوه بر عدم صحت روزه حرام نیز باشد
یا نه اقوی اینست که حرام نیست وچون اذن ضرور شد
پس اگر یوم الشک را بی اذن شوهر روزه بگیرد روزه اش
مجزی نیست اگر معلوم شود که از ماه مبارک رمضان بوده
باید قضا کند واذن شوهر در روزه واجب شرط نیست بلکه
اگر منع کند نیز میتواند روزه را بگیرد اگرچه واجب موسع باشد
وحصول اذن علم برضا است یا مظنه که از کلام او حاصل شود
یا بچیز دیگر وبشهادت یکعادل ثابت نمیشود بدو عادل ثابت
میشود وبشهادت زنان نیز حاصل نمیشود ونوشته که از آن
علم بهم رسد کافی است وصحیح نیست روزه بنده بی اذن آقایش
پس اگر روزه سنتی باشد خواه آقایش حاضر باشد یا غایب خواه
روزه باعث ضعف از خدمت آقایش شود یا نه ودر فی میان اقسام
بنده نیست واگر آقایش صغیر باشد عدم اذن شاید اقوی
باشد وهمچنین شوهر اگر صغیر باشد نسبت بروزه سنتی **فصل**
چهارم در بیان اینچه از آن امساک باید کرد از انجمله خوردن
وآشامیدنست هرچیز که باشد وبهر طریق از خوردن که باشد

و بقیهٔ غذا که در بن دندان مانده اگر فرو برد روزه اش
باطل میشود و بلکه بعضی تصریح کرده اند بوجوب کفاره
نیز اگر عمدا باشد و اگر شک کند که آیا آب دهنش
مشتمل بر غذا یا خون یا چرک دندان مثلا باشد یا نه آیا واجب
است آنرا بیرون اندازد یا میتواند فرو برد در ان اشکالست و اقرب
جواز فرو بردن آنست اگر چه ظن بآن نیز داشته
باشد لکن احتیاط را درین حال ترک نکنند و آب دهن
اگر از دهن جدا نشده باشد اگر از خودش باشد میتواند
فرو برد آنرا اگر چه بسیار باشد و اگر چه بجهة مزهٔ آن
بشوری یا تلخی یا ترشی یا بخوان مبدل شده باشد و بعضی
گفته اند که اگر بطریق عادی نباشد باید بپرهیزد و آن
ضعیفست و اگر و آنرا بیرون آورد و بعد داخل دهان برد
آبی که بواسطهٔ آن میباشد میتواند فرو برد و اگر سنگ ریزه یا نخود
در دهان کند و بیرون آورد و باز در دهان گذارد آن
آبی که بر آنست اگر مستهلک نباشد نمیتواند فرو برد
و اگر فرو برد روزه اش باطلست و اگر آب دهن را بریزد بر

جامه

جامه یا دست مثلا بعد آنرا بخورد روزه اش باطل میشود
و بلکه فاسد میشود روزه بفرو بردن آب دهان اگر از
دهان جدا شده باشد مطلقا و همین که از مخرج میم گذشت
اقرب اینست که جدا شده پس جایز نیست فرو بردنش اگر چه
هنوز بر لب باشد باز اگر آب دهان از دهان بیرون آید
لکن متصل باشد بآبی که در دهانست اقوی اینست که آنچه
از دهان بیرون آمده فرو برد جایز نیست و اما آنچه در دهانست
جایز است فرو بردنش لکن احوط اینست که مجموع را بیندازد
و خوردن آب دهان غیر جایز نیست و باعث افطار میشود اگر
چه زنش یا شوهرش باشد بلکه اگر از بیرون دهان فرو برده بعضی
کفاره جمیع را لازم میدانند و ان احوطست و اما ملکیدن زبان
غیر باعث فساد روزه نمیشود مادامیکه دهان او را فرو نبرد
عمدا و اما فضلات دماغ که از سر حلق می آید مادامیکه بفضای دهان
نیامده فرو بردن آن باعث فساد روزه نمیشود اگر چه بتواند
او را بیرون نکند بنابر اقوی و اگر بفضای دهن آمد فرو بردن
او روزه را فاسد میکند و قضا بلکه کفاره نیز واجب میشود بنابر

اقوی واحوط وهمچنین خلط پیش از آنکه بفضای دهن آید
فرو بردنش ضرر ندارد بعد از آمدن بفضای دهن فرو بردن
آن باعث قضا وکفاره میشود اگر عمدا باشد بنا بر اقوی و آب
برشتی که از سینه صحو شد اگر جزو غذا آن باشد نمی تواند فرو
برد بلکه اگر جزو غذا آن نباشد نیز باید احتیاط از آن نمود
بلکه وجوب احتیاط از آن در غایت قوت است واگر صبح طالع
شود ولقمه در دهان باشد باید آنرا بیندازد واگر فرو برد
روزه اش باطل وقضا وکفاره لازمست واگر از مخرج کذشته
باشد واجب نیست بیرون کردنش بنا بر اقوی ومفاسد منتشر
روزه بمکیدن انگشتر وجاویدن طعام بجهت طفل یا مرغ وچشیدن
آب گوشت مثلا وبالجمله هر چیز یکه بحلق نرسیده باعث
بطلان روزه نمیشود خواه در حال اضطرار باشد یا نه خواه مرد
باشد یا زن بلکه اکثر علما نیز مکروه ندانسته اند لکن حکم بکراهت
نسبت بچشیدن ومکیدن هست با کی نیست بآن واگر چیزی را بجا بید
وبی اختیار چیزی از آن فرو برد بعضی گفته اند اگر بعبث آن عمل را
کرده یعنی بحلقش فرو رفته سهوا قضا واجبست واگر بجهت غرض صحیح

کردن

کرده قضا لازم نیست واین احوطست ودیگر از جمله مبطلات
روزه استمنا است وانزال منی است بعد از طلب کردن آن
خواه ببازی کردن آن وخواه ببازی کردن با آلت خود باشد
یا بازی کردن بغیر باشد یا بنظر کردن یا بوسیدن یا غیر آن باشد
واگر طلب کرد ولکن انزال نشد روزه باطل نیست وایا حرام است
طلب آن اگر چه با ملاعبه با حلال خود باشد یا نه در آن اشکال است
واگر لمس نماید زنی را یا بدن یا دست را ببدن او بمالد وقصد امنی
منی نداشته باشد پس انزال شود روزه اش فاسد است بنا بر اقوی
خواه از عادتش بوده باشد انزال منی بعد از لمس یا نه وقول
بعدم فساد ضعیفست بلکه اگر پرهیز یا چیزی از لمس نماید و انزال
شود او را نیز همین حکم داده بنا بر اقوی وهمچنین است اگر ملاعبه
وبازی کردن انزال شود بنا بر احوط اگر چه با حلالش باشد و
اگر چه از عادتش انزال منی نبوده باشد بعد از ملاعبه واگر
شهوتش بسیار باشد بنحویکه مظنه اش غالب باشد که انزال
میشود ببوسیدن بعضی گفته اند بر او حرامست بوسیدن
والا مکروه است واین احوطست اگر گوش دهد بکلام کسی و انزال

شود او را روزه اش باطل میشود بنا بر اقرب و احوط بطلانست
و بنا بر این فرقی نیست میان اینکه صاحب او از مرد باشد یا زن
حلال باشد شنیدن آواز او یا حرام و اگر از عادتش باشد
انزال منی بشنیدن آواز یا نظر کند بانسانی و قصد آمدن
منی نداشته باشد پس انزال شود او را اقوی اینست که روزه اش
باطل نیست مطلقا و همچنین اگر صورتی را بنظر آورد و انزال شود
او را بدون قصد آمدن منی اقوی عدم بطلان روزه است
و احتیاط را نباید ترک کرد و مذی روزه را باطل نمیکند
و اگر در روز محتلم شود روزه اش باطل نمیشود و صحت روزه اش
موقوف نیست و اینکه غسل را فورا بجا آورد بلکه اگر غسل بجا نیاورد
روزه اش صحیحست و کسیکه در روز محتلم شود میتواند استبرا
بول نماید اگر چه یقین کند که جزئی از منی با بول بیرون
بیاید خواه استبرا بعد از غسل باشد یا قبل از وی و میتواند استبرا
بول نماید از احتلامیکه در شب واقع شده و اگر بیدار شود
از خواب در وقت بیرون آمدن منی منع آن واجب نیست از بیرون
آمدن بلکه اگر قبل از بیرون آمدن آن بیدار شود نیز لازم نیست

منع

منع آن و مکروهست بوسیدن زنان و بازی کردن و لمس
نمودن ایشان اگر باعث شود که شهوت بحرکت آید و اگر
بجهة دوستی و احسان مردی یا پسر را ببوسد در آن منعی نیست
دیگر از مبطلات روزه دروغ بر خدا و رسول و ائمه است بنا بر
اقوی و احوط خواه در امور دین باشد یا دنیا و کذب بر سایر انبیا
و اوصیا روزه را باطل نمیکند اگر چه حرامست و کذب بر فاطمه
علیها السلام را دلیلی نیافتم بر اینکه روزه باطل کند لکن احوط
ترک است و کذب بر ملائکه و مؤمنین روزه را باطل نمیکند و آیا
کذب باید بلفظ باشد پس اگر کذب نسبت بایشان دهد بکتابت
یا اشاره روزه را باطل نمیکند یا باطل میکند تحقیق آنستکه هر
چه را کذب بر ایشان میگویند روزه را باطل میکند و اقرب
اینست که وقتی کذب باعث بطلان میشود که بر وجه حرام باشد
و الا باطل نمیکند مثل اینکه بجهة تقیه باشد لکن احتیاط ترک
نکند و سایر معاصی از قبیل غیبت و نحو آن روزه را باطل نمیکند
دیگر از مبطلات روزه غسل ارتماسی است یعنی سر بزیر آب کردن
و اگر بدن بیرون باشد و سر را در زیر آب کند ارتماس کرده بنا بر اجود

و اگر سر بیرون باشد و گوش و دماغ را در زیر آب نماید ارتماس
مکروه بنا بر اقرب و شرطست در ارتماس فرو رفتن در آب
بیکدفعه پس اگر کم کم بچندین مرتبه تمام بدن را در زیر آب برد روزه
باطل نمیشود و حرام نیست بنا بر اقوی و اگر جزوی از سر را
در زیر آب برد پس آن جزو را بیرون آورد و جزو دیگر را در زیر آب
کند بنحویکه مجموع سر در دو دفعه در زیر آب رود روزه باطل
نمیشود بنا بر اجود و اقرب اینست که اگر در غیر آب ارتماس نمودن
روزه را باطل نمیکند و فرقی در میان آب قلیل و کثیر و جاری
و نجس و پاک نیست و آب بسر ریختن جایز است و مکروه نیست
و اگر آب بر سر بوزد و آب بر حلقش رود بعضی گفته اند که اگر
میدانست که آب بحلقش میرود و با وجود این آب را بخورد روزه
باطلست و اگر نه نه و اگر فراموش کند و ارتماس کند در آب
غسلش صحیح است و اگر جاهل بحکم بوده باشد و چنین غسل کند
پس اگر تقصیر کرده در معرفت حکم غسلش باطلست و غیر مقصر
غسلش قوت دارد و از برای مردان جایز است ایستادن و
نشستن در آب در حال روزه و مکروه نیست و اما زنان پس نشستن

نیز باید که مجموع روزه در آب
... مرست و روزه را باطل نمیکند ...
در روز صوم ... و روزه را بنا بر اقرب ... الا صلاح ...

در آب

در آب بجهة ایشان مکروهست نه حرام بنا بر اقرب خواه باکره
باشد خواه ثیبه و ممسوح و خنثی جایز است و نیز مکروهست بجهة
ایشان روزه دار را پوشیدن جامه تر و جایز است روزه دار را
بوییدن ریاحین و گلها حتی نرگس و روزه اش باطل نمیشود
و مراد از ریاحین هر گیاه خوش بوییست بلکه بو کردن جمیع بوهای
خوش جایز است و بوییدن بوهای ناخوش نیز باعث روزه
نمیشود و بالجمله هیچ بویی باعث بطلان روزه نمیشود و لکن
بوییدن ریاحین مکروهست بجهة روزه دار و نرگس کراهتش
بیشتر است از سایر ریاحین و مشک نیز مثل نرگس میباشد و بوی
زعفران نیز مکروهست و سایر بوها مکروه نیست بلکه مستحب است
بجهة تطیب روزه دار را بوی خوش و مکروهست روزه دار را داخل
شدن حمامیکه باعث ضعف شود خواه روزه واجب باشد یا مستحب
خواه بجهة غسل باشد یا نه و اگر غسل واجب ممکن نشود الا بدخول
در حمام مذکور پس اگر وقت آن غسل تنگ باشد پس کراهت برطرف
میشود و اگر وقت تنگ نباشد و تاخیر غسل باعث فوت مستحبی نشود
و کراهت باقی است و اگر باعث فوت مستحبی شود مخیر است اگر بشود

آن مستحب مثل کراهت باشد بحسب دلیل و هر چیزیکه باعث
ضعف شود حکم بکراهت آن میشود و خواب کردن بجهت
روزه دار حرمت ندارد بلکه اولی عدم ترک آنست و اگر
کسی نیت روزه را فراموش کند و بخواب رود بیدار
نشود تا بعد از ظهر باید روزه را قضا کند و اگر قبل از زوال بیدار
شود و نیت کند روزه اش صحیح است و اگر در واجب بخواند
که بجهت آن خواب نکند در رو اشکالست

تمت بالخیر والعافیة

در روز پنجشنبه هفتم شهر ذی الحجه
کربلای معلی بید العبد
الراجی تمل العاصی بید مصطفی
تقع لاخوان المؤمنین ان نصب
العاقبت حصر فی
سنه ۱۲۴۳

بسم الله الرحمن الرحیم

این چند حدیثی است در فضیلت علم و آنهاییکه طالبان علمند در
حدیث صحیح است از حضرت امام جعفر صادق ع که رسول ص فرمودند که هر که
برود بتحصیل علم حق سبحانه و تعالی او را میبرد به بهشت با اینکه راه علم داشت
بدرستیکه فرشتگان بالهای خود را میگسترانند از جهت رضا و خوشنودی
ایشان بعلم و طلب آن بدرستیکه استغفار میکنند از جهت طالبان علم هر که

در آسمان و زمین است از ملائکه و جن بلکه حیوانات حتی ماهیان دریا
و فضیلت علما بر عباد مثل فضیلت ماه شب چهارده است بر ستارگان
بدرستیکه علما وارثان پیغمبرانند و بتحقیق که پیغمبران اشرفی و دیناری
نگذاشتند بلکه علوم را میراث دادند پس هر که بهره از علم داشته باشد
نصیب عظیم یافته است دیگر در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر ع
وارد است که شخصی که تعلیم کند ثواب متعلم دارد و زیاد میشود بی آنکه از
ثواب متعلم چیزی کم شود پس باید علم یاد گیرید از حاملان علم
و به برادران خود یاد دهید بنحویکه علما یاد شما داده اند یعنی بی
زیاده و نقصان دوم دیگر در حدیث است از امام محمد باقر ع که هر که
یاد دهد علم حق را برا وست ثواب هر که بآن عمل نماید تا روز قیامت
بی آنکه از ثواب ایشان چیزی کم شود و هر که تعلیم نماید علم ضلالت
و راه باطل را بکسی نماید او را مثل گناه هر که بآن عمل کند در گردن
او خواهد بود بی آنکه گناه ایشان چیزی کم شود دیگر از حضرت
معصوم از ائمه طاهرین ع وارد شده است که فرموده اند که هر که علم
یاد گیرد از جهت رضای الهی و عمل بعلم خود کند خالصا لوجه الله
و یاد دیگران دهد از برای رضای الهی او را در آسمانها به بزرگی

یاد کند و بگویند که تعلم نموده شد و عمل بعلم خود کرده شد هیچ دغدغه
نیست که رتبهٔ این بالاتر نباشد بلکه رتبهٔ انبیا است و از جماعتند
که پیغمبر ص فرموده است که علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل و از حضرت
امام زین العابدین ع منقولست که آنحضرت فرمودند که اگر مردم بدانستند
که چه ثواب عظیم در طلب علوم دینیه هست هر آینه طلب مینمودند اگر چه
جانهای خود را فدا بایست کرد و اگر چه دریاهای مواج را قطع بایست
نمودن چنانکه حضرت سید المرسلین ص فرمودند که طلب علم کنید اگر
چه علم در چین باشد پس حضرت فرمودند که حق تعالی وحی نمود بحضرت
دانیال ع که دشمن ترین بندگان مرد نادانیست که حق اهل علم را نداند در نزد من
و متابعت ایشان ننماید و دوست ترین بندگان نزد من پرهیز
کارانند که طالب ثواب عظیم بوده باشند و دیگر حدیث است
از امام جعفر صادق ع که در کتاب حضرت امیر ع است که زکوة علم آنست
که به بندگان حق تعالی یاد دهند و گفتگوی علوم کردن دلهای
مرده را زنده میگرداند هرگاه سعی نمایند در آنکه بدانند که گفتن
حدیث که مذاکره کردن زنگ از دلها میبرد چنانکه زنگ شمشیر را صیقل میدهند
و صاف میشود و دیگر حدیث است از حضرت امام محمد باقر ع که فرمودند

علم

علم بخواند نماز مقبولست خدا رحمت کند بنده را که علم آموزد و دیگر
فرمودند که اف باد مسلمانی که در هر جمعه خود را مشغول امر دین خود
نکند و سؤال از امر دین خود ننماید یعنی اقلا جمعه بجمعه سعی باید کرده
فرمودند که علم دین پر قفلی است و کلیدش آن سؤالست و دیگر آنکه
پیغمبر ص فرمودند که هر عالمی از علماء شیعه که جاهلی را هدایت کند
و عالم کرده اند او را از شرع ما فردای قیامت با ما خواهد بود در اعلا
مراتب با پیغمبران و صدیقان و صالحان و دیگر از حضرت امیر المؤمنین ع
منقولست که آنحضرت فرمودند که هر کس از شیعیان ما که عالم بوده
باشد بشریعت ما و بیرون آورد ضعیفان شیعیان ما را از ظلمت
جهل و داخل کرده اند در نور علمی که از ما باو رسیده است فردای قیامت
تاجی از نور بر سر او گذارند که جمیع عرصه قیامت از نور او منور
گردد و حله در وی پوشانند که جمیع دنیا و ما فیها برابر یک رشته از
از رشته های آن نکند پس او را شفاعت کرامت فرمایند که جمیع متعلمان
خود را به بهشت برد و متعلمان متعلمان ایشان را اگر چه یک مسئله از ایشان
پرسیده باشد و دیگر از حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا منقولست
که حضرت سید المرسلین ص فرمودند که علمای شیعه ما را حشر خواهند

کرد

و ایشانرا بقدر علوم و تعلیم عباد الله خلعتها کرامت خواهند کرد
و ایشانرا بقدر علوم و تعلیم تا آنکه بعضی را هزار هزار خلعت نورانی
کرامت خواهند فرمود و متعلمانرا بمقدار تعلم علوم خلعتهای نورانی
کرامت خواهند کرد تا آنکه بعضی را صد هزار خلعت خواهند داد پس بعد
از آن بار علما با صفات اول خلعتها کرامت خواهند فرمود پس حضرت
فاطمه ع علیها فرمودند که یکرشته از آن خلعتها بهترست از هزار هزار بار
از کل دنیا و ما فیها و از حضرت امام حسن ع منقولست که فضیلت علما
شیعیان مانند رعایت یتیم بی پدر اند که هرگاه دست بر سر یتیم بمالند
ازناه رحمت بشماره موی سر یتیم ثواب در نامهٔ عمل او ثبت میشود
و قصری در بهشت از جهت او بنا کنند که از دنیا فراخ تر و در آن قصر حورها
و در آن قصرها بوده باشد و از نعمتها هر چه نفوس ایشان آرزو خواهد
و آنچه چشمهای ایشان از آن لذت یابد و ابد الاباد در آن نعمتها
باشد و از حضرت امام حسین ع مرویست که هر که یکی از شیعیان
ما را که دستشان بما نرسد بواسطه تقصیر ایشانرا هدایت کند و تعلیم
و ارشاد نماید بمسائل خداوند عالمیان فرماید که ای بندهٔ من
هر چه بندهٔ مرا کرامت کردی بعلم من سزاوار ترم بکرم ای فرشتگان
این

این بنده را بعدد هر حرفی که تعلیم این بنده کرده است از
بهشتهای من هزار هزار از قصرها بدهید و اضافه کنید باینها از
نعمتها آنچه مناسب این قصرها باشد و دیگر از حضرت سید الساجدین ع
منقولست که خداوند عالمیان وحی کرد بموسی بن عمران که یا موسی
محبت مرا در دل بندگان درآور و ایشانرا دوست من گردان و من
نیز ایشانرا دوست دارم حضرت موسی عرض نمود که خداوندا چگونه
محبت ترا در دل ایشان جای دهم خطاب رسید که یا موسی بیاد آور
ایشانرا نعمتهای ظاهری و باطنی که بر ایشان انعام کرده ام تا محبت در دل
ایشان جا کند پس بذات خود قسم خورد که اگر بنده گریخته را از درگاه
من آوری یا گم شده را از رحمتهای بهشتهای من آگاه گردانی از برای تو
بهترست از صد سال عبادت که روزها بروزه باشی و شبها بعبادت
حضرت موسی ع گفت بنده گریخته کدامست حق سبحانه و تعالی فرمود که
بنده که عصیان و نافرمانی من کند و گردن کشی نماید از بندگی
من گفت خداوندا گم شده کدامست حق سبحانه و تعالی فرمود آنکسی که
واجبات و شریعت دین را نداند و بطریقت بندگی جاهل باشد
و راه رضای مرا نداند تو او را هدایت کن و تعلیم نما که او را اجر عظیم

بیاید داشتن و چه میباید کردن بی حضرت امام زین العابدین ع فرمودند
که ای علما بشارت باد شما را بثوابی که اعظم ثوابها است و بجزائی
که کاملترین جزاها است واز حضرت امام محمد باقر ع منقولست که عالم
بمنزله شخصی است که در شب تاریکی شمع در دست داشته باشد هر کسی از نور
شمع او روشنی می یابد او را دعا میکند همچنین عالم شمع علم در دست
دارد و ظلمت جهل و حیرت را از دل متعلمان زایل میکرداند پس
جوایی که از نور علم او مستفیض شود از حیرت نجات یافته باشد
و هر جاهلی که بسبب چراغ علوم او از جهالت خلاص یافته باشد از
آتش جهنم آزاد میشود و بعدد هر موئی که بر تن آزاد کردهای آتش
جهنم بوده باشد خداوند عالم ثواب صد هزار قنطار بآن عالم کرامت
میفرماید که تصدق کرده باشد و قنطار زر بسیار است بعضی گفته اند
که مملو از پوست گاو بوده باشد و ثواب صد هزار رکعت نماز که
نزد کعبه کرده باشد که بهترین اماکن متبرکه است و دیگر از حضرت
امام جعفر صادق ع منقولست که علمای شیعه ما بمنزله جمعیند که
مرابطه مینمایند در سرحدها و محافظت مینمایند بلاد اسلام را از
شر کفار همچنین علمای شیعه محافظت دین مبین میکنند از شر

شیاطین

شیاطین جن و انس که بر ضعفاء العقول شیعه دست نیابند پس هر که
از علماء دین در دفع مخالفین کوشد خواه بمباحثه و خواه بالقاء
دلایل بر متعلمان و خواه بتصنیف کتاب در رد ایشان ثواب او بهتر
از کسی است که با کفار مجادله نماید هزار هزار مرتبه زیرا که علما دفع مشبهه
از دین ایشان میکنند و مجاهدان و مرابطان دفع شر از بدنهای ایشان
میکنند واز حضرت امام موسی کاظم ع منقولست که وجود یک عالم
که تعلیم شیعیان ما کند آنچه را بآن احتیاج داشته باشد بر شیطان
دشوارتر است از وجود هزار عابد زیرا که همت عابد در خلاصی خود است
و همت عالم در خلاصی خود و جمله مومنان است از آنست که یک عالم بهتر
است از هزار هزار عابد که روزها در روزه و شبها بعبادت
مشغول بوده باشد واز حضرت امام رضا ع منقولست که روز
قیامت بعابد میگویند تو نیکو مردی بودی همین غم خود را تنهائی داشتی
و غم دیگران نداشتی داخل بهشت شو و عالم کیست که خیر او بمردمان جاری
بوده و ضعیفان شیعه را از شر دشمنان محافظت نموده بسبب تعلیم
علوم نعمتهای جنان را از جهت ایشان مهیا نموده و رضای الهی را
از جهت ایشان حاصل نموده باو گویند که ای کسی که رعایت احوال شیعیان

کروالد حقیقی است

کرده که یتیمان اهل بیتند و بسبب اختفا از حضرت معصوم دور افتاده
یتیم شده بودند و هدایت دوستان ایشان کرده شفاعت کند هر کرا
که از تو تعلم علوم کرده است پس شفاعت کند فیاحی را و تا ده فیام
و فیامی صد هزار نفر است دراینجا جماعتی باشند که استفاده علوم کرده
باشند یا از شاکردان یا از شاکردان شاکردان عوده باشند تا روز
قیامت پس نظر کنید که تفاوت ده از کجاست تا بکجا واز حضرت
امام محمد تقی ع منقولست که هر جماعتی که رعایت یتیمان آل محمد ع
که شیعیان اهل بیت بوده باشند و از امام خود که والد حقیقی است دور افتاده اند
و در جهالت متحیر شده اند و اسیر شیاطین جن و انس شده اند بکنند و ایشانرا
از شر شیاطین خلاصی دهند و از حیرت جهل بنور علم رسانند و وسوسهای
شیاطین را از ایشان مدفوع سازند و ببراهین قاطعه الهی و بسوی
دلایل ائمه معصومین که بایشان رسیده دفع شبهه مخالفین بکنند فضیلت
ایشان بر عابدان زیادتی داده بمراتب بلندی آسمان بر زمین و از
عرش و کرسی و حجابها بر آسمان اول و فضل ایشان بر عباد مثل فضیلت
ماه شب چهارده است بر مخفی ترین ستارکان واز حضرت امام علی النقی ع
منقولست که فرمودند که اکر نه آنست که بعد از غیبت قائم آل محمد ع

بجمعی

جمعی از علماء شیعه خواهند بود که شیعیان را هدایت نمایند بحق
سبحانه و تعالی و راه حق را بایشان نمایند و دفع شبهه مخالفین از ایشان
بکنند ببراهین الهیه و خلاص دهند شیعیان را از دامهای شیاطین
هر آینه نماند احدی مکر آنکه مرتد شوند و از دین الهی بر کردند ولیکن
علما عباد ضعیف العقل را بحق راهنمائی میکنند چنانکه کشتی بان
سکان کشتی را دارد و براه میبرد این طایفه علما نزد حق تعالی از همه کس
فاضل ترند و دیکر از حضرت امام حسن عسکری ع مرویست که فردای
قیامت علمای شیعه که راه نمایند کان شیعه و دوستان ما اند در
صحرای قیامت حاضر شوند و بر سر هر یک تاج نورانی بوده باشد که
نور آن تاجها سیصد هزار ساله راه را منور کرده اند و جمعی که در دنیا از
انوار علوم ایشان بهره مند شده اند چنانکه در شیعه از آن نور دور شده
بمراتب عالیه در جوار اوستادان خود در جوار ائمه معصومین ع علیهم اجمعین
ساکن کردند و هر دشمنی از دشمنان اهل بیت که شعاع آن نور تا بد
بر ایشان چشمهای ایشان کور شود و کوشهای ایشان همه کر شوند و در دنیا
ایشان لال و نابینا دوزخ ایشان راکشند در میان جهنم بصد خواری خاد
دیکر احادیث بسیار هست در فضیلت علما و متعلمین اما بهمین اکتفا نمودیم

و از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست که حقوق عالم در نزد متعلم و سایر
عباد آنست که بسیار از او سؤال نکنند و دامنش را نگیرند با ابرام که رها
کنم تا درس مرا بگوئی مثلا هرگاه برو داخل شوی و جمعی نزد او باشند
بر همه سلام کن و او را بالخصوص بتحیت باکرم متوجه او شو و پیش روی او
دعا کنی و در برابر عالم بنشینی و در مجلس او چشمک مزنی مبادا او توهم کند
که اشاره بعیب او میکنی و بدست اشاره بسوی او مکن که خلاف ادب
و بسیار مگو که فلان چنین گفته است و ملول مشو از صحبت او که عالم
بمنزله درخت خرمائیست که در زیر او نشسته باشی بیاید و خرما بریزاند
هم چنین منتظر باش که شیئی از نفعش رحمة الهی بود و درجه اجر عالم
که بیخبر در آید و ثواب عالم نزد حق سبحانه و تعالی بیشتر است از
کسی که روزها در روزه و شبها در عبادت مشغول باشد و در راه خدا
جهاد کند و از حضرت صادق ع منقولست در تفسیر آیه انما یخشی
الله من عباده العلماء مترجمش اینست که میترسند از حق سبحانه و تعالی
از جمله بندگان او مگر علما و ظاهر آنست که خشیت لازم علم است بقرینه سیاق آیه
اگر چه من حیث اللفظ حصر خشیت است در علما همچنین شرف ایشانست
لیکن معنی اول اظهر است حضرت فرمودند که مراد از علما درین آیه جمعیند
که

که بعلم خود عمل مینمایند و فعل ایشان مصدق قول ایشانست و کسی
که فعلش تصدیق قولش نکند او عالم نیست و از تفسیر حضرت نیز ظاهر
شد که خشیت لازم علم است و خشیت حقیقی آنست که بعلم خود عمل
کند نه از باب خشیت جمعی که کبر کنند و همان عمل قبیح کنند و حدیث
صحیح وارد است از حضرت صادق ع که فرمودند طلب کنید علم را و
علم را زینت خود نمائید و حلم و بردباری را شعار خود کنید و وقار که
همیشه دل بیاد الهی باشد و تن با آرام باشد و بر و دی بجا به بنمایید
و تواضع کنید با کسانی که علم را باید شما بدهید و تواضع کنید با
استادانی که از ایشان علم اخذ مینمائید و مباشید عالمان جبار متکبر
که تکبر باطل شما و نفع علم حق شما را ضایع میگرداند حتی بر شما بر هم
میزند و آخر شبیه کال می اندازد نعوذ بالله و فرمودند که روایت
کننده کتاب بسیارند و رعایت کننده کم اند و حضرت امیر المؤمنین
فرمودند که میخواهید شما را خبر دهم از فقیه عالم حقیقی آنکسیست که از
عذاب الهی مردم را نترسانند که ایشان نا امید شوند از رحمت الهی و از
از رحمت الهی غافل نکنند که مردم ایمن شوند از عذاب الهی چنانکه حق سبحانه
و تعالی در قران مجید یاد فرموده است و هر دو را مذموم ساخته است
بلکه

اگر آیه رحمتی بیان فرموده است در عقب آن آیه عذابی یاد کرده است
و بر عکس و یکی از علامت عالم آنست که رخصت ندهد خواهش را در
مخالفت الهی با آنکه بعلم خود عمل نکند پس اگر از عالم صغیره صادر شود عمل
سبب گناهان کبیره دیگران خواهد شد و اگر از ایشان مکروهی
بفعل آید دیگران جرات برمافوق آن خواهند کرد و گناهان
جهال در گردن ایشان خواهد بود بی آنکه از گناهان جهال چیزی
کم شود و علامت دیگر آنست که دست از دامن متابعت قرآن بر
ندارند بلکه متوجه دنیا و زینت او شوند یا مخالفت الهی کنند
در صغیره یا کبیره یا آنکه ترک قرآن کنند بالکلیه و متوجه احادیث
چنانکه مدار جمعی کثیر در ان زمان برین بوده بوجه والحال نیز هست
و همچنین خیر و خوبی نیست در قرائت قرآنی که از روی تدبر و تفکر
در معانی آن نباشد چنانکه حق تعالی امر فرموده است بآن و نهی
کرده است و از حضرت سید الساجدین ع نیز منقولست که هر آیه از آیات
قرآنی گنجیست از گنجهای رحمانی باید که چون سر هر گنجینه را بگشائی
نظر بانچه در ان گنجینه است بکنی و آنچه ممکنست از جواهر حقایق بر داری
و بگذری و فرموده اند که خیر و خوبی نیست در عبادتی که از روی تفکر

وحضور

و حضور قلب نباشد و در روایتی دیگر از آنحضرت منقولست که خیر
و خوبی نیست در عبادتی که بی علم باشد و خیری نیست در حجی که در ان
ورع و پرهیزکاری از محرمات الهی نباشد و دیگر فرموده اند که علی بن
موسی الرضا ع علامت عالم را حلم و بردباری و خاموشی قرار داده است
که هرگاه این صفات را نداشته عالم نیست و در روایت از پیغمبر ص که چون
حواریون از حضرت عیسی ع پرسیدند که ما با که همنشینی کنیم حضرت
فرمودند که با کسی همنشین باشید که چون او را ببینید خدا را
بیاد شما آورد و چون او بسخن در آید علم شما زیاده شود و عمل او
شما را راغب گرداند بآخرت حاصل آنست که با عالمی همنشینی باید
نمود که همیشه بیاد خدا باشد و هرچه گوید از خدا گوید و هرچه کند
از برای خدا کند اینها اوصاف علمای ربانیست که اولیاء الله اند
و دوستان حق سبحانه و تعالی اند چنانکه در حدیث معتبر از حضرت
سید المرسلین ص وارد شده است که هر که خدا را بشناسد و بزرگواری
او را بداند منع میکند دهان خود را از سخنان و شکم خود را از بر
خوردنی زیاده بر قوت لایموت و بر تعب می اندازد خود را بروزه
روز و عبادت شب گفتند یا رسول الله این جماعت اولیاء الله اند

حضرت فرمودند که اولیاء الله جمعیند که چون ساکتند در
بیاد الهیند و چون سخن میگویند سخنان ایشان حکمت الهی است
که بر ایشان فایض میشود و چون راه میروند راه رفتن ایشان
برکت است از جهت خلایق اگر نه اجلی باشد که حق سبحانه و تعالی
از جهت ایشان مقرر ساخته است قرار نگیرند روحهای ایشان
در بدنهای ایشان یک چشم زدن از شوق ثواب الهی پس ظاهر
شد که همنشینی با امثال این جماعت میباید کرد تا اهل شوی بنعمت
شرف دنیا و آخرت و در حدیث وارد شده است که لقمان
به پسر خود نصیحت نمود که ای پسر چشم باز کن و ببین که با که هم
نشینی میکنی پس اگر ببینی جمعی را که بیاد خدا اند و سخن خود میگویند
با ایشان بنشین اگر تو عالمی علم تو نفع بتو میدهد که تذکیر ایشان
میکنی و اگر جاهل باشی ایشان ترا تعلیم میکنند و شاید که حق تعالی
رحمتی بایشان فرستد و ترا نیز فرا گیرد و اگر ببینی که بیاد خدا
نیستند با ایشان منشین که اگر عالمی علم تو بتو نفع نمیدهد
و اگر شقاوتی ایشان را هدایت کنی و اگر جاهلی جهلت زیاده تر میشود
و ممکنست که حق تعالی عقوبتی بایشان فرستد و ترا نیز فرا گیرد پس

تا ممکن

تا ممکن باشد همنشینی با علماء صالح کن که همنشینی مؤثر است با ایشان
منکران از حضرت سید المرسلین ص و ائمه طاهرین ع منقولست که طالبان
علم سه طایفه اند باید که ایشان را و صفات ایشان را بشناسی تا متابعت
خوبان ایشان را بکنی و از بدان ایشان دور باشی اول طایفه اند
که طلب علم میکنند از جهت قوة بحث بهم رسانند که با دیگران مجادله
توانند کرد و بمردم تفوق کنند دویم طایفه اند که طلب علم میکنند
از جهت اعتبار دنیا و زیادتی مال و اسباب که از روی خدعه و فریب
تحصیل آن کنند سیم گروهیند که مطلب ایشان تحصیل علمست از
جهت رضای الهی و عمل نمودن بآن و اما طایفه اول کار ایشان
برای مؤمنانست بمجادله و اگر مجلسی باشد که جمعی در آنجا باشند
سخن در میان آیند و ذکر کمالات علم خود بنمایند که با فلان عالم چندین
بحث کردم و چندین کتاب تصنیف نمودم و نظیر خود ندارم و همه
که ندارند در مجالس نقل میکنند که فلان طالب علم با من چنین درشتی
کرد کنار نشستم با آنکه قدرت داشتم بضرب و قتل او و امثال خود بشخصی
بنحو دیگر او روبرو با او بحث کند و هر چند داند که حق با اوست مجادله کند
و درشتی نماید که تو نمی فهمی ترا کجا قابلیت آنست که با من سخن گوئی من فلان

فاضل را و ملای عالم را الزام داده ام و امثال اینها و این کلامها مخالف
حلم و ورع است اگر چه اظهار خشوع و حلم میکنند اما در واقع از حق دور
شرم ندارند و کاذبند پس حضرت فرموده اند اول را اگر حق سبحانه
و تعالی او را خوار و زار کند و بر کرسی رانند و اما طایفه دویم چون
غرض ایشان تحصیل مال و جاهست چون باهل دنیا میرسند تملق و
تواضع و شکستگی نزد ایشان مینمایند که ایشانرا بفریبند و چون امثال
خود از فضلا و طلبه میرسند با ایشان تکبر مینمایند هرگاه معاذ الله
از ایشان بیشتر خوانده باشند با آنکه اگر اغنیا هیچ نخوانده باشند با ایشان
تواضع میکنند و با علما تکبر مینمایند پس او دستوده و شیر بهای اغنیا را
میخورند و دین خود را بر باد میدهند پس حق تعالی چشم بصیرت او را
کور کرده اند و قطع کند اثر او را از آثار علما که نام و نشان این جماعت
نماند و اما طایفه سیم همیشه غم و اندوه آخرت دارند شبها بیدارند
از جهت بندگی تحت الحنک بر کلاه عبادت بسته در ظلمت شبهای تار
بعبادت الهی برپای خواسته بندگی میکنند و بنهایت خوف دارند که
مبادا شرایط آن مفقود باشد و مقبول درگاه الهی نبوده باشد
و خداوند را بنهایت خوف از آخرت و هابت و همگی متوجه اند

خود شده است و دور از همه کس کرده اند و با اهل زمان خود ننشینند
میدانند که مصاحبت ایشان مضر است بلکه معتمد بن بن برادران مومن خود
وحشت داده اند هرچند خوب باشند ساعتی که با ایشان می نشینند از ذکر
الهی مانند قطع نظر از لوازم آن صحبت که غالبا مشتملست بر مفاسد بسیار
پس حق تعالی قوة او را زیاده کرده اند در عبادت و طاعت در روز قیامت بخشد و
او را امان دهد از عذاب خویش و دیگر منقولست از حضرت امام محمد باقر
که عالم حقیقی آنست که ترک دنیا کرده و رو بآخرت داشته باشد و پیروی
شریعت نبوی بوده باشد و فرمود که هرگاه ببینید آن عالم را که دنیا را
دوست میدارد او را در دین خود متهم دانید و علوم از او اخذ منمایید
که هر که چیزی را دوست میدارد آنرا جمع میکند و چون او دنیا دوست
میدارد و سعی در تحصیل آن مینماید و غم دین خود ندارد و دیگرانرا از دین
خود را بدنیا میدهد پس حضرت فرموده اند که حق سبحانه و تعالی وحی فرستاد
بحضرت داود ع که ای داود واسطه مکن در میان من و خود عالمی را
که فریفته دنیا باشد که او ترا از راه محبت من گمراه میکند و باز میدارد
و امثال این علما راه زنانند کسانیکه دو عمل داده اند کمترین عقوبتی که
ایشانرا میکنم آنست که حلاوت مناجات خود را از دلهای ایشان بر میدارم

و در حدیث صحیح از حضرت امیر المؤمنین ع مرویست که آسیابی
هست در جهنم که خورد میکند با آن سرهای علمای فاجر و قاریان
فاسق را و جباران ظالم را و وزیران خائن را و از حضرت پیغمبر ص
منقولست که هر که غرضش از طلب علم این باشد که فخر کند بر علما یا جدال
کند بسبب آن با امثال خود بیخردان یا دعوی مردم بسوی خود کند
پس جای خود را در جهنم مهیا سازد که جای او آنجاست بدرستیکه ریاست
دنیا سزاوار نیست از جهت عالم مگر اهل دنیا باید غرض عالم رضای الهی
بوده باشد نه مطلب باطله دنیویه و از حضرت امام جعفر صادق ع
منقولست که هفتاد گناه جاهل را بیامرزند پیش از آنکه یک گناه
عالم را بیامرزد و فرمود که علما دو طایفه‌اند یکی عالمیست که بعلم
خود عمل نماید او را نجات ابدیست دیگر عالمیست که بعلم خود عمل
نمی‌نماید او هالکست بدرستیکه اهل جهنم در عذاب‌اند از گند این
عالم و اهل جهنم ندامت و حسرت کسی بیشتر است که او شخصی را بحضرت
حق تعالی خوانده باشد و آن شخص قبول کرده اطاعت الهی کرده
باشد و حق تعالی او را به بهشت برد و آن عالم را که بعلم خود عمل
ننموده باشد بجهنم برد بسبب عدم علم و عمل متابعت هواهای
نفس و دور اندیشی دنیا و متابعت آرزوهای دور و شهوتها کرده

و دیگر منقولست از حضرت امام جعفر صادق ع که آنحضرت فرمودند
که تفقه کنید و تعلم نمایید علوم دینیه را زیرا که اگر شما تفقه
نکنید علوم دینیه را و یاد نگیرید علم را مانند اعراب بادیه‌نشین
خواهند بود و توطن در شهرها بتعلم دینیه است با وجود آنکه حق سبحانه
و تعالی بادیه نشینان را فرموده است که کافر و منافق‌ترند و دیگر گفته‌اند
باعتبار ترک مهاجرت و سزاوارترند بجهل باحکام الهی پس هرگاه
اهل شهر ترک تعلم نمایند بمنزله ایشان خواهند بود بلکه بدتر
چون بر ایشان آسانتر است و بر اعراب مشکلتر بعد از آن حضرت
استشهاد فرمودند بقول باری تعالی که فلولا نفر من کل فرقة الی آخره
و حضرت سید ابرار ص منقولست که آنحضرت فرمودند که طلب علم
واجبست بر هر مرد مسلمان و زن مسلمان بدرستیکه حق سبحانه و تعالی
دوست میدارد طلب کاران علم را و علم واجب‌ترست از برای شما از
مال دنیا زیرا که مال را قسمت کرده‌اند و از برای شما ضامن شده‌اند
که بشما برسانند و قسمت را خداوند عادل فرموده است و او ضامن
شده است و البته بضمان خود وفا میکند بلکه محالست که وفا نکند و علم را
نزد جمعی سپرده‌اند و شما را امر کرده‌اند که از ایشان طلب کنید پس شما البته

طلب کنید علم را از اهل آن و ایشان ائمه معصومینند در زمان حضور
و در زمان غیبت ایشان بدانایان و عالمان امت و نیز از حضرت
صادق ع منقولست که فرمودند که تعلم کنید و تفقه کنید در علوم
دینیه و بمنزلهٔ اعرابی بادیه نشین مباشید بدرستیکه هر کس از شما
تعلم و تفقه در علوم نمیکند حق سبحانه و تعالی در روز قیامت نظر
شفقت و رحمت بوی نمیکند و هیچ عملی از اعمال او را قبول نمیفرماید
بجویی آنرا در روز یاد نمیکند و روایتست که شخصی بخدمت آنحضرت
عرض نمود که فدای تو گردم مردی هست که شیعه است و لیکن در خانه
خود نشسته مشغول عبادتست و با کسی آشنائی نمیکند پس آنحضرت فرمودند
که این شخص چگونه علوم دینیه را یاد میگیرد و حال آنکه واجبست تعلم آن
و آیات و اخبار درین باب بسیار است اما اختصار شد و از حضرت
امام جعفر صادق ع منقولست که فرمودند که علومی که مردم را بکار
می آید چهار علم است اول آنکه خداوند خود را بشناسد و داخلست
در آن معرفت و صفات ثبوتیه و سلبیه و عدل و حکمت او بنحویکه
رسول خدا و ائمه هدی علیهم برهان ساخته اند علم دویم آنکه
بدانی نعمتهای الهی را از ایجاد و تربیت و ارزاق و اولاد

و ازواج و سایر نعم ظاهره از ارسال و انزال کتب و هدایات
و ظاهره و توفیقات و غیر اینها از نعمتهای باطنه تا در مقام شکر آنها در آئی
علم سیم آنکه بدانی چه خواسته اند از تو از فعل واجبات و مندوبات
و ترک محرمات و مکروهات چهارم آنکه بدانی که چه چیز ترا از دین
بیرون میبرد و آن انواع ردّه است بجهة عقیده مثل فریب شیطان
و انکار حق تعالی یا شک در وجود او یا در علم و قدرت او و سایر صفات
کمالیه او یا صفات نقصی یا انکار نبی یا یکی از ائمه اثنی عشر یا شک
در امامت ایشان یا در عصمت ایشان یا انکار یکی از ضروریات دین
مثل نماز و روزه و زکاة و حج یا حلال دانستن شراب و قمار
و امثال اینها یا انکار حدوث عالم و معاد جسمانی از حشر و نشر
و بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب و امثال اینها و محتملست که شامل
کبایر نیز باشد چنانکه بعضی از اخبار دلالت بر آن میکند و تفصیل
این علوم قرآنست و حدیث خداوند عالمیان فرموده است و لا
رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین یعنی هیچ تر و خشکی نیست مگر
اینکه در قرآنست و معجز قرآن همین دست بدست داده است
منبئ تا حال در نزد صاحب الامرست و دیگر متواترست که حضرت امیر المؤمنین

فرمود که حضرت رسول ص فرمود که یا علی چون من فوت شوم مرا
غسل ده و کفن کن و بنشان و هر چه خواهی از من سؤال کن که جواب
تو خواهم داد ان شاء الله پس هزار باب علم گشوده شد که از هر بابی هزار
هزار باب مفتوح شد از جهت این و الحال در نزد صاحب الزمان است
و دیگر در اخبار متواتره وارد شده است که روح القدس که اعظم
مقربان الهی است و از همه فرشتگان عظیم تر است و دانا تر است
و با اولو العزم انبیا بوده و با ائمه معصومین ع مذکر ایشان بوده
باین اعتبار ائمه را مُحَدَّث بفتح دال مینامند چون روح القدس
با ایشان حدیث میگوید و در بعضی است که عقل کل باشد یا عقل اول
که حکما با و قائلند و باز در اخبار متواتره وارد شده است که حق
سبحانه و تعالی در شب قدر ملائکه و روح را میفرستد بحضرت ائمه
طاهرین ع و مقدرات سال را از ارزاق و آجال و بلاها و نعمتها و آنچه
واقع میشود تا سال دیگر بحضرت ایشان عرض میکند و در اخبار
مستفیضه وارد شده است که در هر شب جمعه ائمه هدی ع بمعراج
روحانی واقع میشوند بعرش و چون مراجعت میفرمایند علوم
بسیار ایشان را حاصل گردیده و در هر شب و هر روز اعمال جمیع امت را

از خیر و شر عرض مینمایند بر حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین ع
چنانکه حق سبحانه و تعالی از روی تهدید فرموده است وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى
اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ یعنی بگو یا محمد ص که هر چه میخواهید بکنید
کنید اعمال شما را الله تعالی می بیند و رسول او و مؤمنان که ائمه معصومین اند
می بینند در حین عرض بایشان و آناً فآناً بر ایشان علمهای تازه
از خیر تا شر منکشف میشود و در اخبار متواتره وارد شده است که احوال
هر کس را بعنوان مکاشفه میدانند که شیعه است یا سنی بهشتیند یا جهنمی
و اسامی هر یک را میدانند و نزد ایشان است کتاب اسامی شیعیان
و غیر ایشان چنانکه حضرت رسول میدانست و دیگر در اخبار متواتره
وارد شده است که اسامی اعظم الهی هفتاد و سه اسم است یکی از آنها
مخصوص ذات مقدس الهی است و هفتاد و دو اسم اعظم دیگر را بحضرت
پیغمبر و ائمه مقدسین بخشید و آصف بن برخیا وزیر سلیمان پیغمبر یک اسم
داشت که تخت بلقیس را در یک چشم زدن نزد سلیمان حاضر ساخت
و حضرت عیسی دو اسم نزد او بود که مرده چندین ساله را زنده میکرد و کور
مادرزاد را روشن میکرد و پیس را شفا میداد و حضرت موسی ع را چهار
اسم داده بودند و حضرت ابراهیم ع را هشت اسم و حضرت آدم را بیست

خوب باشند عالمیان همگی بمضمون النَّاسُ عَلَى دِينِ مُلُوكِهِمْ مایل
بخوبی میشوند و همچنین علما بلکه حق سبحانه و تعالی چنانکه کرده است
که خوبی ایشان بحسب واقع مؤثر تر است در نفوس خلایق و چند آنکه
این طایفه در خوبی بکوشند هر چند خلایق از خوبی ایشان خبر
نداشته باشند خلایق در مقام خوبی و صلاح در می آیند و
همچنین در بدی و فساد و بحسب احادیث متقدمه ایشان در جمیع
ثوابهای اهل عالم شریک خواهند بود و همچنانکه در بدیها شریکند
و در احادیث صحیح وارد شده است که لَا عَمَلَ إِلَّا بِنِيَّةٍ یعنی هیچ عملی
بی نیت عمل نیست و در حکم عدم است پس لازمست بر طالب علم که اول
بتصحیح نیت بریاضات و مجاهدات بپردازد و بدون مجاهدات
حاصل نمیگردد و حق سبحانه و تعالی فرموده است وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا
لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ یعنی آن جماعت که در راه ما مجاهده
مینمایند با نفس و شیطان بریاضات هر آینه راههای خود را بایشان
خواهیم نمود بدرستیکه حق تعالی با نیکوکاران است و این جهاد اکبر است
چنانکه از حضرت سید المرسلین ص بروایات معتبره وارد شده است
که فرمودند که رجوع کردیم از جهاد اصغر بجهاد اکبر پرسیدند که یا رسول
الله

الله جهاد اکبر کدام است فرمودند که جهاد نفس است و فرمودند
که دشمن ترین دشمنان نفس اماره است و حق سبحانه و تعالی فرموده
قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا یعنی رستگاری یافت
کسی که تزکیه نفس نمود و آنرا پاک کرد از صفات ذمیمه مثل کبر و ریا
و عجب و بخل و سایر صفات ذمیمه و زیانکار شد کسی که نفس خود را
بر پستیها گذاشت و عیبهای خود را پوشانید و در احادیث معتبره
از حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین علیهم السلام وارد شده است
که از ایشان پرسیدند که احسان کدام است فرمودند که احسان آنست
که عبادت الهی چنان کنی که گویا او را می بینی و او ترا می بیند پس ظاهر شد
که مجاهده با احسان سبب هدایت راههای قرب بجناب اقدس
الهی و راههای اخلاص است و از این جهت است که همه مردمان هالکند مگر
علما که بعلم خود عمل میکنند و همه علما با عمل هالکند مگر آنکه عمل ایشان
خالص باشد جهت رضای الهی و آیات و اخبار زیاده از حد حصر است
و هیچ شک نیست که حق سبحانه و تعالی از رحمت بحال بندگان بلا حول
خود پیغمبران بخلایق فرستاد که ایشان را هدایت نماید بچیزی که
صلاح ایشان در آنست از علم و عمل و منع کند ایشان را از آنچه

پنج اسم و ائمه هدی را هفتاد و دو اسم داده بودند به بین تفاوت
ده از کجاست تا بکجا دیگر در اخبار متواتره وارد شده است که نزد
ائمه معصومین ع بود کتاب علی بن ابیطالب ع که پیغمبر فرموده بود
و حضرت سید الوصیین نوشته بود بخط مبارک خود و جمعی کثیر ان
کتاب را دیده بودند مثل زراره و محمد بن مسلم و غیرهما و ایشان نقل
روایت کرده اند که ضخامت ران شتری بود و مسمی بود بجامعه و در
جامعه مسطور است هر حلالی و هر حرامی و هر حکمی حتی آنکه اگر کسی
بدن کسی را بخراشد و دیگر نزد ایشانست جفر جامع است و او
بیست و هشت جزء است و هر جزوی بیست و هشت صفحه و هر صفحه
بیست و هشت خانه در طول و هشت و هشت خانه در عرض و در هر
خانه چهار حرف از حروف تهجی و کسی ادعا نمیدانند مگر اولیاء الله
که ایشان محل اسرار علوم اهل بیتند ع و ایشان مامورند بستر آن
دیگر مصحف فاطمه است و آن کتابیست که حضرت امیر المومنین ع
از جهت او نوشته است از املای جبرئیل چون بعد از وفات پیغمبر ص
فاطمه بسیار غمگین و گریان و اندوهناک بود چون مقرر است
که مصدر حکایت فی الجمله رفع اندوه و حزن مینماید حق تعالی

جبرئیل

جبرئیل را فرستاد از جهت تسلی دادن فاطمه جبرئیل میگفت و حضرت
فاطمه میشنید و حضرت امیر مینوشت و در آن مسطورات احوال ما بعد
حضرت پیغمبر تا انقضاء دنیا و مسطورات که حروف آن حروف نورانیست
که مفتتح سور قرآنیست و مجموع آن در چهارده حرفست یعنی صراط علی
حق نمسکه و آن عشک جزء است و مثل جفر جامع است بهمان عنوان که
چهارده جزو است و هر جزوی چهارده صفحه و هر صفحه چهارده خانه
طولا و عرضا و هر خانه چهار حرف و مسمی است بجفر ابیض و دیگر
بدانکه علم بهترین عبادات است چنانکه در همه عبادات قربت شرط است
هم چنین در طلب علم میباید که غرض رضای الهی بوده باشد و نیت
باطله سبب است که حق سبحانه و تعالی توفیق نمیدهد او را و افاضه
نفرماید علوم را و حق بی دینی علما نیست است و چنانکه علمای
ربانی وارثان پیغمبرانند علمای بد بدترین خلایق اند و اتباع
و اعوان شیطانند در اغوای خلایق و در اخبار صحیح وارد است
از حضرت پیغمبر ص که دو طایفه اند امت من که اگر ایشان خوب
باشند امت من خوب خواهد بود و اگر ایشان بد باشند امت
من بد خواهند شد و آن دو طایفه علماءاند و مجربست که اگر پادشاهان

فساد ایشان در آنست از علم و عمل و دغدغه در بن بیست که پیغمبر ما
بهترین پیغمبرانست و اوصیاء او بهترین اوصیاء پیغمبرانند بلکه بحسب
اخبار متواتره از طرق اهل بیت آنست که ایشان بهتر از جمیع انبیااند
بعد از پیغمبر معجزه ایشان بخلق رسانند انچه در کار است ایشان را
از علوم دینیه و معارف یقینیه پس بر همه عالمیان لازمست که متابعت
ایشان نمایند و علوم ایشان را کسب نمایند و ایشان نگذاشتند چیزی را
که مرد باشد مردمان را مگر آنکه آنرا بیان فرموده اند و در معرفت
حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید بیان شده در آیات بسیار که ذره
از ذرات موجودات دلیل هستی اوست چه بر همه عقلا ظاهر است
که اگر جمیع آدمیان که دنبه مکونات خواهند که پشه را از کتم عدم
موجود کرد اند قادر نیستند بلکه اگر خواهند که بفهمند اجزاء
را اگر حق سبحانه و تعالی در خلق او کرده نمیتوانند یافت مثل آنکه پشه
او را بر صورت فیل آفریده است و زیادتی داده است او را بر فیل
یا برابر او را بر فیل مسلط کرده است که اگر بر او هجوم آورد او را
هلاک کرده اند و از این جهت فیل را دو گوش بزرگ داده که پشه را
از خود دفع نماید و خرطوم او را مانند خرطوم فیل ساخته بلکه قوی تر

کردن خلایق چه حکمت

با آنکه

با آنکه چشم او در خوردی بمرتبه ایست که نمیتواند دید چنانکه دیده است
که آن آسمان و زمین را ببیند و با او ادراکی داده است که در شب تار
می بیند و میفهمد که در کجا خرطوم او فرو میرود و کجا خون بیشتر دارد
و با نهایت حرصی که داده از جوف خرطوم که مشتملست بر شبیهی بران گذاشت
و خرطوم خود را فرو برده و نهایت ملاحظه میکند و غالب اوقات استلذاذ خواب
او میکشد چون میباید که در وقت خواب مطلبش بهتر بعمل می آید و جای
ساکن میشود که بنی آدم دست بر وی نیابد و با این حال که داده او را احتیاط
داده به تسبیح و تحمید خداوند خود مشغولست و فواید وجود بسیار است
از آنجمله خونهای زیادتی را از بدن آدمی میکشد تا دفع بیماری میشود
و لهذا در جاهای که پشه بسیار است بیماری کمتر میشود فایده دیگر
آنکه بندگان ضعیف خود را مشاهده نماید که دفع اضعف حیوانات را
از خود عاجزاند و با این پشه ها که خورند باد کنند پشه ها ما رها و عجم بهای
حکیم را بوجود او بدایع صنع و مقتدری که در وجای داده است استدلال
کنند بر وجود واجب الوجود و بر علم و قدرت و اراده او بر آنکه خالق
عینا یدمشابهی بمخلوق داشته باشد بهیچ وجه و مع هذا العینی
صد هزاران هزاران می افزند و بر نمرودی که دعوی الوهیت کرد

باهزاران هزار لشکر او مسلط کرده‌اند در طرفة العینی همه را هلاک
کرده‌اند تا عظمت و جلال خود را با اضعف مخلوقات بر عالمیان ظاهر
سازد و همچنین اگر بنده فکر کند در هر ذره از ذرات می‌یابد
که دلیل وجود اویند و هر کس عاقل باور نمیکند که خانهٔ بی بنا ساخته
نمیشود یا کشتی بی کشتیبان براه رود و هم نزد عقلا ظاهر است که
ممکن که ذاتش مقتضی نیستی است چون تواند که چیز را وجود دهد بیت
ذات نایافته از هستی بخش ٥ چون تواند که شود هستی بخش ٥ مجملا
چون حق سبحانه و تعالی مصلحت بندگان خود را میداند استاد ایشان
با امثال این براهین نموده است نه برهان دور و تسلسل و نه
برهان تطبیق و تصانیف که عالمی را بضلالت درآورده و از
خداوند دور ساخته بسبب متابعت یونانیان بلکه حق سبحانه
و تعالی مقرر ساخته که چون بندگان او را با آیات آفاق و انفس
بشناسند و مشغول عبادت شوند درهای معرفت خود بر روی
ایشان بگشاید بالمرتبه علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین .
و نور یقین را در دلهای ایشان بیندازد چنانکه با سند معتبر
از حضرت امام جعفر صادق ع که روزی حضرت سید الانبیا ص

از نماز

از نماز فارغ شدند نظر کردند جوانی را در مسجد سر بزیر انداخته
و بسبب بیداری شب رنگ او زرد شده و بدن او ضعیف و نحیف
گشته از کثرت عبادت و چشمها فرو رفته از بسیاری ریاضت حضرت
فرمودند که ای حارثه چه حال داری در جواب گفت که الحمد لله
صاحب یقین شدم حضرت فرمودند هر چیزی را علامتی هست دلیلی
چه دلیل داری که دلیلست بر یقین تو جوان گفت که یقین من یا رسول الله
غم آخرت و غم دنیا را از دل من برده بتمام را بر بیداری و روزه‌ها
بگرسنگی و تشنگی داشته چنان شده‌ام که گویا می‌بینم که قیامت برپا شده
و عرش را برپا داشته‌اند از جهت حساب خلایق و همه خلایق
محشور شده‌اند در آن صحرا از جهت حساب و من در میان ایشانم
و چنان می‌بینم که جماعتی را بنعیم جنت متنعمند در تختهای خود تکیه
کرده‌اند و چنان می‌بینم اهل عذاب میکشند و ایشان فریاد برمیکشند
و صدای ایشان ... حضرت رو باصحاب کرده
فرمودند که این بنده‌ایست که حق سبحانه و تعالی دل او را بنور ایمان
منور کرده است و باو فرمودند که برین حال که هستی ثابت باش دیگر
مکن پس حارثه گفت یا رسول الله چون دنیا بر من تنگ شده

٨٢٦

و اشتیاق بآن عالم زیاد شد از حق تعالی بطلب که مرا شهادت
روزی فرماید حضرت دعا کرد در آن چند روز غزوه پیش آمد
و در آن جنگ بجوار رحمت ایزدی پیوست حاصل آنکه بیقین
بجز از عبادت راهی نداده کما قال الله تعالی والذین اهتدوا زادهم
هدی یعنی آن جماعت که هدایت می‌یابند بکردن اعمال صالحه
حق تعالی زیاده میفرماید هدایات ایشان را بحقایق علوم الهیه
و معارف یقینیه و دیگر حضرت پیغمبر ص فرمود که در شب معراج
خداوند عالمیان فرمود که هر که دوستی از دوستان مرا خوار کند
چنانست که با من محاربه نموده است و بندگان مقرب من
نمیشوند بچیزی که محبوب تر باشد نزد من از ادای واجبات
و بتحقیق که نزدیک میشود بنده بمن بکردن مستحبات و عبادات
از ذکر و فکر و مراقبه تا آنکه محبوب من میشود چون محبوب
من شود چشم او میشوم که بمن ببیند و زبان او که بمن سخن گوید و ... حرکت میکند
و اگر دعا کند اجابت کنم و اگر سوال کند عطا میکنم هر چه
خواهد حاصل آنکه همه بالله و مع الله و بالله میشود و این رتبه
رتبهٔ مقربانست که مرتبه فانی میگردند
تمت بالخیر والعافیه

کتاب اربعین در چهل حدیث اما ثورت از ائمه طاهرین صلوات الله علیهم که فرمودند
بسا ظالم پس بر سیکه ظالم در کمین نشسته است تا آنکه مظلوم حقش از او گرفته
شود ٢ امام موسی ع فرمودند که من از پدرم پرسیدم زاهد دنیا را فرمود که زاهد
آنست که ترک میکند حلال دنیا را از ترس حساب آخرت و ترک میکند حرام دنیا را
از ترس عذاب آخرت ٣ و فرمودند که هر که ناز زبانی نگاه کند در روز ... گرداری خطا میکند
٣ و فرمودند که دانش و علم یاد گیرید پیش از آنکه بزرگ شوید در سن نادر میان ... بیفتی
وقتی که بالانشین شوید و ... دیگر درس نمیخوانید ٤ مروی است که سلمان رضی الله عنه در
مرض الموت گریه میکرد و میفرمود که ... باین ... که جبرئیل فرمود که باید توشهٔ آخرت
از شما مثل توشهٔ سوار ... و حال آنکه ... حسنات ... نظر کردند در خانه ...
و ... که اثاث البیتش همین بود ... اساس ... بود پس ...
... ما هم ... داریم ... ازگانه بیچاره ٥ ...
فرمود ... که ... ٦ امام موسی ع فرمود جماعت ... در روز قیامت
از ... ٧ رسول خدا ص فرمود که ... که حق تعالی با ایشان تکلم نمیکند و ...
برنیاید ... و از برای ایشان عذاب دردناکی ... خود را ... و دیگر کسی که
... خود را ... دروغ و کسی ... در مقابل تو اظهار ... ٨
در حضرت که بهترین جوانان شما کیست ... و بدترین کهول شما کیست ...
جوانان ... که جوان ... میگذارد و کفش ... دارد و ... و جار ... دارد ... کهول ...
کلاه دراز بر سر میگذارد و ... ٩ حضرت صادق ع فرمود

عزیز و مکرم شوید
کردید

که نشستن ظرفها و جاروب کردن ساحت خانه روزی را میکشاید ۱۰ رسول خدا ص فرمود
که مرغ خانگی نگاهدارید که شیطان مشغول آنها میشوند از کودکان و مرغ و غنم فقرا است
بهشت ۱۱ باقر ع فرمود که هر کس جگر گرم را از انسان یا حیوان سیراب کند او را قیمت
در سایه عرش خدا خواهد بود در وقتیکه سایه نباشد بجز سایه او ۱۲ ایضاً فرمود که اگر میوه است سایل
بر پرواز اهلبیت از دیگری چیزی نخواست و اگر معطی میداند خوشه عطار او دعا بکند اهلبیت برا
۱۳ صادق ع فرمود که هر مومنی که حبس کند حق مومن را و آن محتاج باشد بحق خودش
بیچیزد او را از طعام بهشت و نمی آشامد از رحیق مختوم یعنی شراب بهشت را ۱۱
غافل بر گناه نمیرزد حرام باشد غیر نوحه خوانی باشد ۱۴ حضرت باقر ع فرمود که غنا و خواننده گی کردن
و شنیدن آن از جمله گناهانیست که خدا از تعالی بر آن وعده آتش دوزخ کرده است ۱۵ از حضرت
دیگر آمده که فرمود حق تعالی لعن کرده است رشوه دهنده را و رشوه گیرنده را و آنکه در میانه است
میشود ۱۶ حضرت رسول ص فرمود که هر که شهادت دروغ بگوید بر مسلمانی یا غیر مسلمانی
او را می آویزند بزبانش در روز قیامت در درک اسفل جهنم با گروه منافقین ۱۷ از حضرت
صادق ع فرمود که شراب خوار ملاقات میکند خدا را مثل بت پرست یعنی فرقی در
میان ایشان نیست در گناه ۱۸ پیغمبر ص فرمود که هر که حریص بر لواط باشد نمیرد تا اینکه
بخواند مردم را بخود و در حدیث آمده است که بعد از مردن تن او را بمیان قوم لوط می برند
و امیرالمومنین ع فرمود که لواط پائین تر است از زنا در برکردن کفر است ۱۹
در حدیث است که حق تعالی وحی بحضرت موسی ع که اگر غیبت کننده توبه بکند آخر کسی است
که داخل بهشت میشود و اگر توبه نکند اول کسی است که داخل جهنم میشود ۲۰ حضرت
صادق ع فرمود که نشستن سر کشیدن بر هر دو روز و دو ندیم ها میکند ۲۱ حضرت امیرالمومنین ع

فرمود

فرمود که سزاوار است از برای مرد که روزه نگیرد در روز چهار شنبه پس باید که روزه گرفتن منحوسات
و چهار شنبه سایر روزها ۲۲ حدیث دیگر وارد شده که از برای طلب روزی بگو اللهم توکلت
اقربی ولا تولنی غیرک ۲۳ از امام حسن عسکری ع روایت شده که علامات مومن پنج
چیز است پنجاه و یک رکعت نماز و زیارت اربعین و انگشتر بدست راست کردن و پیشانی بر زمین
مالیدن و بلند گفتن بسم الله الرحمن الرحیم ۲۴ حضرت امیرالمومنین ع فرمود خوشا
بحال کسی که عبادت و دعایش خالص لله باشد و آنچه در نظرش آید او را مشغول نکند
از یاد خدا و فراموش نکند یاد خدا را با آنچه بگوشش میرسد و محزون نشود سینه او با آنچه بغیر او
دارد از زنان دنیا ۲۵ حضرت صادق ع فرمود اگر بداند مومن که چه قدر اجر از برای
او هست برای مصیبتی که با و رو دهید هر آینه آرزو میکرد که بدن او را بمقراض پاره پاره کنند
۲۶ حضرت صادق ع فرمود که تن درست شکر کننده اجر او را اجر مبتلایی است که صابر باشد
و دولتمند شاکر برای او هست از اجر آنچه برای محروم قانع است ۲۷ حضرت امام موسی
فرمود عیال آنکس حکم اسیر او دارد پس باید که حق تعالی نعمتی باو داده باشد پس توسعه با اسیران
خود بکند و اگر نکند میرود که آن نعمت از دست او بیرون رود ۲۸ حضرت امام جعفر صادق ع
فرمود شما القدر وسعت بخوانید که مردم همه بدهید پس وسعت بخلق خوب بکنید یعنی
با مردم خوش خلق باشید ۲۹ ایضاً الجناب فرمود که هر که دست خود را از اذیت
مردم باز دارد از نه چیزی دست باز داشته خواهد بود ۳۰ فرمود که
خسته مردم کردن سبب دشمنی مردم میشود ۳۱ ایضاً فرمود که هر گاه بمجلسی برود
پایین تر بنشیند خدا و ملائکه رحمت باو میفرستند تا آن هنگام که از آنجا برخیزد ۳۲ حمزه

جناب پیغمبر ص فرمود که هر که مومن را خوشحال سازد مرا خوشحال ساخته و هر که
مرا خوشحال سازد خدا را خوشحال نموده ۳۳ حضرت امام محمد باقر ع فرمود که
واجب است بر مومن که هفتاد گناه کبیره که از برادر مومن خود بپوشد پس وای بر حال
کسی که بدیده باشد و فاش کند اینجا است که هر کس لغزش میکند در افتد ۳۴ حضرت
صادق ع فرمود صله رحم سبب خوش خلقی و همت و خوش نفسی است و زیادتی
روزی میشود و زیادتی عمر ۳۵ حضرت عیسی ع بحواریین فرمود که خوردن نان
خشک با نمک و خوابیدن در مزبله بجهت جمع خیر بسیاری است با وجود عاقبت
و تن درستی دنیا و آخرت ۳۶ حضرت صادق ع فرمود که با صلاح نمی آید حال مرد
مسلمان مگر به سه چیز دانا بودن در دین حق و اندازه در امر معیشت و اندکار
و صبر کردن بر حوادث دنیا ۳۷ حضرت امام موسی ع فرمود که رحم خاتم برای
هر کس که میانه روی کند اینکه فقیر نشود ۳۸ جناب پیغمبر ص فرمود در خلقت
که هر که ملاقات کند خدا را با بنا داخل بهشت میشود از هر دری که خواهد کسی
که خلقش نیکو باشد با مردم و بترسد از خدا در پنهانی و آشکارا و ترک نماز
هر چند بحق باشد ۳۹ حضرت صادق ع فرمود که دعا کننده و آمین گوینده
در ثواب شریکند و تفاوتی میان ایشان نیست ۴۰ فرموده اند که هر که امر معروف
و نهی منکر را همیشه بجا آورده باشد و شب و روز بذکر خدا مشغول بوده باشد
البته او در جنت داخل بهشت عنبر سرشت خواهد شد تمت حدیث اربعین

بسم الله الرحمن الرحیم

بدانکه این چند احادیث منتخب است که از کتاب بحار الانوار ملا محمد کاظم قلمی

دیگر

دیگر بسند معتبر از ابان بن عثمان روایت کرده است که گفت روزی
بخدمت حضرت امام جعفر صادق ع آمد و عرض کرد که پدر و مادرم فدای
تو باد مرا موعظه بفرما حضرت فرمود که هر گاه خدای تعالی ضامن روزی شده
است پس اهتمام تو از برای چه چیز است و اگر روزی بتقسیم الهی است پس حرص
تو از برای چه چیز است و اگر حساب حق است پس جمع کردن مال از
برای چه چیز است و اگر عوض دادن از خدا حق است پس بخل از برای
چه چیز است و اگر عقاب الهی حق است پس معصیت و نافرمانی از برای
چه چیز است و اگر موت حق است پس فرح و شادی از برای چه چیز است
و اگر عرض اعمال بر خدا حق است پس مکر از برای چه چیز است و اگر
مرور کردن بر صراط حق است این عجب پس از برای چه چیز است و اگر
هر چیزی بقضا و قدر خداست پس حزن از برای چه چیز است و اگر
دنیا فانی شدنی است پس مطمئن شدن در آن از برای چه چیز است
از حضرت امام جعفر صادق ع منقول است که رسول خدا ص بعلی ع فرمود
که یا علی کافر شده است بخداوند عظیم از این امت ده کس اول
سخن چین دوم ساحر سوم دیوث و کسیکه بزند زنی که بر او حرام
باشد و دیگر و کسیکه نزدیکی کند و کسیکه جوانی را وطی کند

وکسیکه نزد محارم خود رود وکسیکه سعی کند که فتنه در میان
دو کس یا زیاده احداث شود وکسیکه اصلح جنگ با دشمنان دین
نموده وکسیکه اطاعت حج داشته باشد و ترک آن نماید با یهود
و نصاری محشور خواهد شد از حضرت امام موسی کاظم ع منقولست که
حیواناتی که مسخ شده اند سیزده صنف اند اما فیل پس آن پادشاهی
بود که زنا و لواط میکرد اما خرس اعرابی بود بادیه نشین که دیوثی
میکرد اما خرگوش زنی بود که با شوهر خود خیانت میکرد و غسل حیض
و جنابت نمیکرد اما شب پره دزدی بود که خرمای مردم را میدزدید اما وسهیل
مردی بود در یمن که عشاری میکرد اما زهره زنی بود که مردم میگویند
که هاروت و ماروت را فریب داد اما میمون و خوک جماعتی از بنی
اسرائیل که در روز شنبه شکار میکردند اما سوسمار و چلپاسه گروهی
بودند از بنی اسرائیل که در زمان حضرت عیسی ع چون مائده از آسمان نازل
شد ایمان نیاوردند و مسخ شدند پس یک گروه ایشان بدریا رفتند
و دیگری بصحرا اما عقرب پس آن مرد سخن چینی بود و زنبور مرد
قصابی بود که در ترازو دزدی میکرد اما [illegible] مردی بود
که مردم باو عمل قبیح میکردند اما سوسمار اعرابی بود که مال حاجیان را
میدزدید اما عنکبوت زنی بود که از برای شوهر خود سحر میکرد اما دعموص
مرد سخن چینی بود که در میان دوستان جدائی میانداخت اما وماهی

دیوث بود اما و میمون یهودانند که ماهی در روز شنبه شکار کردند
و خوک جماعتی اند که ایمان بمائده آسمان نیاوردند اما موش
گروهی از یهود بودند که خدا برایشان غضب کرد اما پشه شخصی
بود که استهزا بر پیغمبران میکرد اما شپش از حسد مسخ شد و وزغی
پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل نماز میکرد یکی از ابلهان بنی اسرائیل
در برابر او استهزا او میکرد بصورة شپش مسخ شد اما چلپاسه
جماعتی از بنی اسرائیل بودند که فرزندان پیغمبران را دشنام میدادند
و با ایشان دشمنی میکردند و در بعضی روایات وارد شده است که زهره
و سهیل که مسخ شدند این دو ستاره نیستند بلکه دو جانورند در دریای
محیط دیگر در روایت معتبره منقولست که از بنی امیه که میمردند بصورت
چلپاسه مسخ میشدند و هرگاه چلپاسه را میکشید غسل بکن زیرا که آنها که
مسخ شدند زیاده از سه روز نماندند و مردند و خدایتعالی بصورت ایشان
حیوانی چند خلق فرمود و گوشت آنها را حرام گردانید تا آنکه دیگران
عبرت بگیرند از دیدن اینها و از حضرت رسول ص منقولست که حق تعالی
هفتصد امت را مسخ کرد از برای آنکه بعد از پیغمبران اطاعت اوصیاء ع نکردند

از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که گناهان کبیره هفت است
کشتن مومن از روی عمد و نسبت دادن زنا بزن شوهردار و گریختن
از جنگ واجب که تعرب بعد از هجرت باشد و خوردن مال یتیم از
روی ظلم و خوردن رباست بعد از بینه و وضوح دیگر از کبائر
هر گناهیست که خداوند عالم کننده او را وعده آتش کرده باشد
و بسند معتبر روایت کرده اند که عمر بن عبید بخدمت حضرت صادق
علیه السلام عرض کرد که میخواهم گناهان کبیره از کتاب خدایتعالی
بشناسم حضرت فرمود ای عمر بزرگترین کبیره شرک است بخدا
در قرآن فرموده هر که شرک آورد خدا حرام کرده است باو بهشت
و یاس از رحمت خدا و ایمن بودن و دیگر از گناه کبیره عاق
والدین است و قتل نفس است که مخلد در جهنم است و قذف محصنات
و خوردن حرام و مال یتیم و تعرب بعد از هجرة و خوردن ربا
و سحر کردن و زنا کردن و قسم دروغ است و خیانت کردن
در مال غیر و منع از زکوة است و شهادت ناحق است و کتمان
شهادة و شراب خوردن و ترک کردن نماز است و شکستن عهد

و قطع صله رحم است و ایضا بسند معتبر از نعمان رازی روایت کرده
که گفت شنیدم از حضرت جعفر صادق ع که میفرمود هر که زنا کند از
ایمان بیرون میرود و هر که خمر خورد از ایمان بیرون میرود و هر که
روزه ماه رمضان را عمدا افطار کند از ایمان بیرون میرود و ایضا
بسند معتبر از عبید بن زراره روایت کرده است که گفت حضرت امام
جعفر صادق ع را سؤال کردم از کبایر فرمود که آنها در کتاب علی ع
هفت است کفر است بخدا و کشتن نفس است و عاق والدین است
و خوردن ربا بعد از بینه و خوردن مال یتیم از روی ظلم و گریختن
از جنگ واجب راوی گفت که من عرض کردم که اینها بزرگترین
معاصی است فرمود بلی گفت عرض کردم که خوردن یکدرهم از مال
یتیم از روی ظلم گناهش بزرگتر است یا ترک کردن نماز فرمود که نماز
عرض کردم که چرا ترک نماز از کبایر نشمردی فرمود که من اول بتو
چه گفتم گفتم اول چیزی از این هفت گناه را که شمردی کفر را گفتی
فرمود که تارک الصلوة داخل در کفر است زیرا که هر که نماز را بی علت
و عذری ترک نماید کافر است اگر حلال داند ترک آنرا و ایضا از آن
حضرت روایت شده است که فرموده است که حضرت امیر المومنین ع فرمود

که هیچ بنده نیست مگر آنکه حق تعالی او را بچهل پرده ستر کرده است
تا آنکه گناهان او را در میان مردم رسوا نکند و چون گناه کبیره
بجا آورد و توبه نکند یک پرده از آن پردها دریده شود پس در وقتیکه
چهل گناه کبیره بجا آورد مجموع آن پردها برداشته شود پس
حق تعالی از روی لطف بملائکه میگوید که او را ببالهای خود بپوشانید
ملائکه او را ببالهای خود مخفی نمایند پس آن بنده هیچ قبیحی را وانگذارد
مگر آنکه او را بجا آورد حتی آنکه در میان مردم خود را بآن کارهای
قبیح مدح نماید پس ملائکه گویند که ای پروردگار ما این بنده تو
هیچ کار قبیحی و گناهی نمیگذارد مگر آنکه او را بجا می آورد و ما حیا
میکنیم از آنچه که او میکند پس حق تعالی بملائکه فرماید که بالهای خود را
از او بردارند و چون چنین شود آن بنده در دشمنی با اهل بیت
داخل شود پس در آنوقت پرده او در آسمان دریده و او در زمین
دریده شود پس ملائکه گویند که ای پروردگار ما این بنده تو
بی ستر مانده است حق عز و جل فرماید که اگر من در او چیزی میدانستم
شما را امر نمیکردم که بالهای خود را از او بردارید وایضا بسند معتبر
از ابن بکیر روایت کرده است که گفت حضرت امام محمد باقر ع را

سؤال

سؤال کردم از معنی قول رسول خدا ص که فرموده است در وقتیکه
که مرد زنا کند روح ایمان از او مفارقت کند فرمود که این روح
همان روحست که خداوند عالم در قرآن فرموده است که تایید
کرده است ایشان را بروحی از خود این روحست که مفارقت میکند
در روایت دیگر از حضرت صادق ع مذکور است که روح ایمان از او سلب
میشود مادامی که بالای شکم زنست در وقتیکه فرود آید ایمان عود
میکند راوی گفت که گفتم که اگر قصد زنا کند آیا روح ایمان
مفارقت میکند فرمودند آیا دیدی که کسی قصد دزدی کند دست
او را ببرند یعنی چنانکه بقصد کردن دزدی دست را نمیبرند بقصد
کردن زنا نیز روح ایمان مفارقت نمیکند وایضا بسند معتبر از
صباح ابن سیابه روایت کرده است که گفت نزد حضرت امام جعفر صادق ع
بودم محمد بن عبده با آنحضرت گفت که زنا میکند زنا کننده آیا او مؤمنست
یا نه حضرت فرمود که نه وقتیکه بر بالای شکم آن زنست یعنی مادامیکه بآن
عمل مشغولست ایمان از او سلب میشود پس وقتیکه برخیزد و فارغ گردد روح
ایمان باو برمیگردد راوی گفت که عرض کردم که آن زانی اراده دارد که عود
کند بر زنا حضرت فرمود که بسیار است که آدمی قصد میکند که بگناه عود نماید

زناکننده

و بعد از آن عود نمینماید یعنی چنان نیست که هر که قصد کند عود نماید
بگناهی که کرده است البته باز آن گناه را بجا آورد بلکه بسیار است
که نمیکند وایضا بسند معتبر روایت کرده است از ابو بصیر که گفت
شنیدم از حضرت امام جعفر صادق ع که میفرمود کبائر هفت است قتل
نفس از روی عمد و شرک بخداوند عظیم و قذف محصنه و خوردن
ربا بعد از بینه و گریختن است از جهاد واجب و عاق والدین و خوردن
مال یتیم وایضا بسند معتبر روایت کرده است که حضرت امام موسی کاظم
فرمود که حق و لازمست بر خدای عالم که معصیت کرده نشود در خانه مگر
آنخانه را خراب کند تا آنکه آفتاب بر او بتابد و آنرا پاک کرداند وایضا
بسند معتبر از مسمع بن عبد الملک روایت کرده است که گفت حضرت امام جعفر
صادق ع از رسول خدا ص که فرمود بنده حبس میشود در قیامت بگناه خود
تا صد سال و نظر میکند بسوی زنان خود در بهشت که متنعمند با کسان
دیگر هرگاه در جهنم مخلد نماند و دیگر حق تعالی حکم حتم و لازم بر خود
کرده که نعمتی که بر بنده بخشیده است از او سلب نکند تا آنکه بنده گناهی کند
که مستحق آن گردد که از او سلب میکند وایضا از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست
که خدای عز و جل وحی فرمود بسوی پیغمبری از پیغمبران که من وقتیکه از بندگان

راضیم

راضیم که مرا اطاعت کنند آنوقت برکت میفرستم بر آن بندگان و برکت
مرا نهایتی نیست و وقتیکه بنده مرا نافرمانی کند من بر او غضب
کنم و لعنت کنم او را و لعنت من تا هفت پشت از فرزندان او خواهد
رسید و رحمت من نهایتی از برای او نیست تا صور اسرافیل و باعث
نجات ایشان میگردد و از حضرت امام جعفر صادق ع وارد شده است
که هیچ مرغی و حیوانی در دریاها و صحراها شکار کرده نمیشوند مگر
آنکه آن تسبیحی که دارند او را ضایع کنند و در حدیث دیگر
فرمود که جمیع وحشیان و مرغان و درندگان با یکدیگر در اول
مخلوط بودند تا آنکه فرزند آدم برادر خود را کشت پس از یکدیگر نفرت
کردند و گریختند و هر حیوانی بهم شکل خود میل کرد و دیگر مذکور است
که حضرت یعقوب بفرزند خود گفت که زنا مکن که اگر مرغی زنا کند
پرهایش بریزد و از حضرت امام حسین ع منقولست که چون کبک
فریاد میکند میگوید که ای فرزند آدم هر روز که زندگانی کنی آخرش
مرگست و باز میگوید که ای دانای پنهانها و ای دفع کننده بلاها
طاوس میگوید که بر خود ظلم کردم و مغرور بزینت خود شدم پس
بیامرز مرا و دراج میگوید الرحمن علی العرش استوی و هدهد میگوید

ذکر حیوانات

هر که خدا شناخت یاد او را فراموش نکند مرغ میگوید ای خداوند حق تویی و گفتن تو حقست واشتر میگوید ایمان آوردم به خدای روز قیامت کورکوره میگوید که توکل کن بر خدا تا ترا روزی دهد عقاب میگوید که هر که اطاعت خدا کند بدبخت نشود شاهین میگوید سبحان الله حقاً حقاً جغد میگوید که دوری از مردم از من بهتر است کلاغ میگوید ای روزی دهنده بفرست روزی حلال کلنک میگوید که هر که از مردم تنها شد از آزار ایشان نجات یافت اردک میگوید آمرزش ترا میخواهم از خدای من هدهد میگوید که چه بسیار شقی است کسیکه معصیت خدا کند قمری میگوید که ای دانای پنهان بازدیدبی که شبیه بقره بیست سرخ رنگست میگوید که تویی خداوندی و بغیر از تو کسی نیست کبخنک میگوید که طلب آمرزش میکنم از هر چیزی که خدا را بخشم آورد بلبل میگوید لا اله الا الله حقاً حقاً کبک میگوید یا واحد یا احد یا فرد یا صمد سبزه قبا میگوید مولای من آزاد کن مرا از آتش جهنم هوجه میگوید مولای من قبول کن توبه جمیع گنه کاران را کبوتر میگوید که اگر گناه مرا بیامرزی شقی و بدبخت

خوام

خواهم بود شترمرغ میگوید که معبودی بغیر از خدا نیست پرستوک میگوید ای قبول کننده توبه توبه گناهکاران و حمد را میخواند تا آخر بره میگوید که مرگ بس است برای پند گرفتن بوزغاله میگوید که مرگ زود بمن رسد و گناهم سنگین و بسیار شد شیر میگوید که در امر بندگی خدا بسیار اهتمام باید کرد کاو میگوید که دست از گناه بردار که تو در پیش خدا ایستاده هستی که او را اگر نبینی او هر کس را میبیند او دست خداوند عالمیان فیل میگوید که منزهست پروردگاری که ذلیل کننده جباران است تنزیه میکنم او را اسب میگوید منزهست پروردگار ما و منزهست او کرک میگوید که خدا هر که را حفظ کند ضایع نشود سگ میگوید بس است معصیتهای خدا از برای خواری خرگوش میگوید هلاک مکن مرا ای خدا ترا است حمد روباه میگوید دنیا خانه فریب است آهو میگوید که نجات ده مرا از آتش کرکدن میگوید بغیر یادم بس که داکر نه هلاک میشوم پلنگ میگوید که منزهست پروردگاری که عزیز است بمحض قدرت خود تنزیه میکنم او را مار میگوید که چه بسیار بدبخت است کسی که ترا نافرمانی کند ای خداوند بخشنده عقرب میگوید که بدی چیزی موحشت پس حضرت فرمود که هیچ خلقی نیست

کند

مگر اینکه او را تسبیح هست چنانچه حق تعالی فرموده است وان من شیء الا یسبح بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم و دیگر از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که آنحضرت فرمود وقتیکه حق تعالی بنده را دوست داشته باشد بسوی او نظر فرماید پس وقتیکه نظر فرماید باو عطا میفرماید یا دو سر نحتر یا دو سر ناپیت یا دو چشم وایضا روایت کرده از حضرت امیر المومنین ع که آنجناب گفت که رسول خدا فرمود که سر عقل بعد از ایمان بخدا تعالی دوستی کردن با مردمان است و نفیر عیشود کسی مگر اینکه پروا نداشته باشد هر جامه کهنه که عورت خود را بپوشاند و بهر خوردنی که گرسنگی خود را سد نماید و دیگر حضرت امام جعفر صادق ع فرمود که شستن ظرفها و جاروب کردن خانها دور برا دیاد میکند و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که در میان آدمی سه چیزاست بلا و قضا و نعمت بلا هرگاه ظاهر شود واجبست صبر کردن و قضا واجبست تسلیم کردن و در خصوص نعمت شکر کردن و دیگر منقولست که حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که سه چیز است که فتنه است دوستی زنان و آن شمشیر شیطانست و خوردن شراب آن تله دام شیطانست و دوستی دینار و درهم آن تیر شیطانست پس هر که زن را دوست داشته باشد بعیش خود

آدمی

منتفع

منتفع نمیگردد و هر که شراب دوست داشته باشد بهشت بر او حرام گردد و هر که دینار و درهم را دوست داشته باشد او بنده دنیا است وایضا بسند معتبر از زهری روایت کرده است که گفت حضرت امام زین العابدین ع فرموده است که شدیدترین ساعات بر فرزند آدم سه ساعت است که ملک الموت را معاینه میبیند و ساعتی که از قبر بر میخیزد برای قیامت و ساعتی که در حضور خدای عز و جل می ایستد یا بسوی بهشت میرود یا بسوی آتش پس فرمود ای فرزند آدم اگر نجات یابی وقت مرگ پس تو تویی و گرنه هلاک شدی و اگر نجات یابی وقتیکه ترا در قبر گذارند پس تو تویی و اگر نه هلاک شدی و اگر نجات یابی وقتیکه مردم را از صراط حق میکنند پس تو تویی و اگر نه هلاک شدی و اگر نجات یابی وقتیکه مردم بر خیزند برای رب العالمین پس تو تویی و اگر نه هلاک شده پس این آیه را خواند ومن ورائهم برزخ الی یوم یبعثون و فرمود مراد از این برزخ قبر است و از برای ایشان در آن قبر معیشت تنگی هست والله که قبر هر آینه روضه ایست از روضهای بهشت یا گودالی از گودالهای جهنم است پس آنحضرت رو کرد بسوی مردی از همنشینان خود و فرمود بتحقیق که اهل آسمان دانستند اهل بهشت را از اهل

از اهل آتش نیس تو کدام یک از آن دو مردی و یکی از آن دو خانه خانه تست دیگر بسند معتبر از حسین بن مصعب روایت کرده است که گفت حضرت امام جعفر صادق ع که از برای خدای تعالی ملکی چند هست که در هر روز و شب از جانب خدا ندا میکنند و میگویند که مهلاً مهلاً یا عباد الله یعنی صبر کنید صبر کنید ای بندگان خدا باز ایستید از معصیت خدا و اگر نه برای خاطر حیوانات چرنده و طفلهای شیرخورنده و پیرهای رکوع کننده میبود هر آینه بر شما عذاب میریختنی و در هم شکسته میشدید شما از هم شکستنی ایضاً بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که گفت رسول خدا ص که زمین ناله میکند بسوی پروردگار خود مانند ناله کردن کودک از سه چیز از خون حرامی که بر آن ریخته شود و از غسلی که از زنا کرده میشود و از خواب کسی که پیش از طلوع آفتاب بخوابد دیگر فرمود که خداوند عالم قبول نمیکند حفظ سر کو امردی که در خانه خرابه نازل کرده و مردی که در میان راه نماز کند و مردی که راحله خود را آتش بسته در هالند دیگر از حضرت امام موسی کاظم منقولست که سه کسند که در سایه عرش الهی خواهند بود در روزی که سایه غیر آن نباشد کسیکه ترک کند جدال را هر چند که محق باشد و از برای کسیکه ترک کند

و در غزا

در دعوا هر چند که بر او حق مزاح کند و از برای کسیکه خلق او نیکو باشد دیگر از حضرت صادق ع منقولست که رسول خدا ص فرموده است که ضیافت کردن تا سه روز حق است و بعد از سه روز صدقه است و فرموده است وقتیکه احدی نزد برادر دینی خود نازل شود از قدر نزد او بماند تا آنکه صاحب خانه دیگر چیزی نیابد که از برای او خرج کند دیگر بسند معتبر از معاویه ابن عمار روایت کرده اند که امام جعفر صادق ع فرمود که آیا سه کسند آدم که بدر مومنان و جان است از دو مومن و کافر هر دو بهم رسیده است و ابلیس که فرزندان او کافرند و در ایشان نتاج یعنی زاییدن نیست بلکه تخم میکنند و جوجه بیرون می آورند و در فرزندان ابلیس کور هست و اناث نیست دیگر حضرت معصوم فرمود که ملائکه سه قسمند یک قسم آنها صاحب دو بالند و دیگر صاحب سه بال و یک قسم صاحب چهار بالند و طایفه جن بر سه قسمند یک قسم آنها با ملائکه اند و یک قسم دیگر در هوا پرواز میکنند و یک قسم دیگر مانند سگها و مارها اند و انسان نیز سه قسم اند یک قسم ایشان در سایه عرشند و یک قسم دیگر آنها اند که بر ایشان حساب و عذاب است و یک قسم ایشان صورتشان چون آدمیانست و دل ایشان دل شیاطین است ایضاً بسند معتبر روایت

کرده است که رسول خدا ص فرموده است که هر که صبح کند در حالتی که بدن او صحیح باشد و تشویشی از دشمن نداشته باشد و قوت امروز نزد او باشد پس خیر دنیا برای او جمع شده است انکار میبادی فرمود هرگاه بیابی چیزیکه سد کرسنگی خود نمائی و چیزی که عورت خود را با آن بپوشی پس اگر خانه داشته باشی که تو را از مردم ستر نماید بسیار نیکو است و اگر ابو داشته باشی که بر آن سوار شوی پس به به که چه بسیار نیکو است و هر چه بعد از ینها است در قیامت حساب بر تو یا عذاب دیگر بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق ع روایت که هر که زن خود را اطاعت کند در چهار چیز خداوند عالم آنکس را بر رو در آتش اندازد عرض کردند که چه چیزهاست آن چهار چیز فرمود که جامهای نازک پوشیدن و رفتن بحمامات و رفتن بعروسیها و نوحه کردن در مصیبتها دیگر بسند معتبر از حضرت امیر المومنین منقولست که خدای تبارک و تعالی چهار چیز را در ضمن چهار چیز پنهان کرده است رضای خود را در ضمن طاعت خود پنهان کرده پس چیزی از طاعت را کوچک شمارید گاه هست که آن طاعت موافق رضای او باشد و بکردن انکار برضای الهی برسند و تو غیدانی و خشم خود را در ضمن معصیت خود پنهان کرد پس چیزی از معصیت او را کوچک نشمارید گاه هست که بکردن آنکار مستحق خشم الهی کردی

و اجابت

و اجابت را در ضمن دعا پنهان کرده پس چیزی از دعا را کوچک شمارید گاه هست آن دعا مستجاب کردد و دوست خود را در میان بندگان خود پنهان کرده پس هیچ بنده از بندگان خدا را کوچک نشمارید گاه هست که آنکس دوست خدا باشد و تو ندانسته باشی دیگر بسند معتبر روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق ع که رسول خدا فرموده است که کراهت نداشته باشید چهار چیز را که آنها از برای چهار چیزاست دکامها را کراهت نداشته باشید که آن امانت از جذام است و دمل را که آن امانت از کوری کراهت نداشته باشید سرفه را که آن امانت از فالج ایضاً بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق ع که رسول خدا ص فرمود که در طعام وقتیکه چهار خصلت جمع کردد نعمت تمام است اول آنست که آن حلال باشد دویم دست خورندگان که بر بالای سفره جمع باشد بسیار باشد سیم آنست که بسم الله در اول بگویند چهارم آنست که در آخر آن خدا را حمد کند و ایضاً بسند معتبر از اصبغ بن نباته روایت کرده است از حضرت امیر المومنین ع که گفت حق تعالی بحضرت موسی ع وحی فرمود که ای موسی حفظ کن وصیت مرا در چهار چیز که اینها بتو فایده داده اول اینها آنست که مادام که ندانی گناهان تو آمرزیده شده است بعیب دیگران مشغول مشو

کبجهای

دویم آنست مادامیکه ندانی کجهای من تمام نشده است برای روزی
خود غصه مخور سیم آنست که مادامیکه پادشاهی من ثابت است از غیر من
امید مدار چهارم آنست که مادامیکه ندانی شیطان مرده است از مکر
او ایمن مباش ایضاً بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست
که چهار چیز است که از چهار چیز سیر نمیشود زمین از باران سیر نمیشود
و زن از مرد سیر نمیشود و چشم از نگاه کردن سیر نمیشود ایضاً چهار
چیز است که در هر که باشد در نور اعظم خدا خواهد بود اول آنست
که اعتقاد بوحدانیت خدا و رسالت حضرت رسول داشته باشد دویم
آنست که وقتیکه مصیبتی باو برسد بگوید انا لله و انا الیه راجعون سیم
آنست که وقتیکه چیزی باو رسد بگوید الحمد لله رب العالمین چهارم
وقتیکه گناهی کند بگوید استغفر الله ربی و اتوب الیه ایضاً بسند
معتبر از معویة بن وهب روایت کرده است که گفت حضرت امام جعفر
صادق ع فرموده است که هر که ضامن شود برای من چهار چیز را
ضامن میکنم برای او چهار خانه در بهشت کسیکه انفاق کند و از فقر
نترسد و انصاف نماید از برای مردم بر نفس خود و سلام را فاش
نماید در میان خلق و از جدال دست بردارد هر چند که محق باشد
ایضاً بسند معتبر روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق ع فرمود

که حق تعالی

که حق تعالی شیعیان ما را بچهار خصلت مبتلا نمیگرداند نه ایشان را از زنا
فرزند میدهد و سائل بکف نمیگرداند و چنین نمیکند که دیگری را هم
در بر خود تمکین دهد و ایشان را صاحبان روی سبز و چشم کبود نمیکند
دیگر منقولست از رسول خدا ص که ظاهر شدن موی سفید اول
در مقدم سر دلالت بر سعادت آنکس میکند و در دو جانب سر
دلالت بر سخاوت او میکند و در پشت گوشها دلالت بر شجاعت
او میکند و در قفا دلالت بر شقاوت آنکس میکند ایضاً
بسند معتبر از محمد بن مسلم ثقفی روایت کرده است که گفت حضرت امام محمد باقر
ع فرمود که این کریمه که و کان تحته کنز لهما والله که آن گنج طلا و نقره
نبوده است مگر لوحی که در آن لوح این چهار کلمه بوده است منم خدا
که خدائی غیر از من نیست و محمد ص رسول منست و عجب دارم از کسی که یقین
داند بمرگ چگونه شاد میشود و عجب دارم از کسی که یقین داند
بحساب چگونه دندان او بخنده گشوده میشود و عجب دارم از کسی
که یقین داند بقضا چگونه گمان دارد که روزی او دیر برسد
و عجب دارم از کسی که این نشاء زندگانی دنیا را می بیند چگونه نشاء
آخرت را انکار میکند ایضاً بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که
فرمود که زن چهار قسمند جامع مجمع و ربیع مربع و کرب مقمع
و غل قمل و مراد از زن جامع مجمع آن زنیست که خیرش بسیار است

و مراد از زنی که ربیع مربع آن زنیست که طفلی در دامن دارد یعنی
شیر میدهد و طفلی دیگر در شکم دارد و مراد از کرب مقمع آن
زنیست که با شوهر خود بدخلقی میکند و مراد از غل قمل یعنی آنکه
پیش شوهر خود را میخورد و شوهر نمیتواند که او را دست بردارد
و دیگر بسند معتبر روایت کرده است که حضرت رسول ص بریده فرمود
که نکاح مکن زن شهبره را و لهبره و حیدره و لعوت را و آنکه فرمود
که شهبره زن ازرق فحش گوینده است و لهبره زن دراز بالای لاغر است
و نهبره زن کوتاه بدخصلت و حیدره زن پیر مزبره و لعوت زنیست
که از شوهر دیگر فرزند داشته باشد و از حضرت پیغمبر ص منقولست که فرمود
یا علی چهار خصلت است که از شقاوتست خشکی چشم و قساوت دل
و آرزوی دور و دراز و دوست داشتن دنیا و دیگر فرمود که در آفتاب
چهار خصلت بدهست اول اینکه رنگ صورت را بد میکند و تغییر میدهد
صورت آدمی را و بوی آدم را بد میکند و جامه را کهنه میکند و موجب
دردها میشود و دیگر فرمود که دوا چهار چیز است حجامت کردن و
دوا در بینی بالا کشیدن و حقنه کردن و دیگر فرمود که چهار چیز است
که طبیعت و مزاج آدمی را صحیح و معتدل میگرداند انار میخوش و خلال
مطبوخ و بنفشه و کاسنی و فرمود که چهار چیز از بهشت است در دنیا

و سیحان جیحان

و سیحان و جیحان پس فرات در دنیا و آخرت آبست و رود نیل در
آخرت عسلست و سیحان در آخرت خمرست و جیحان در آخرت شیرست
و از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست در تفسیر قول خدای تعالی
که فرموده خذوا زینتکم عند کل مسجد که در زینت شانه کردنست
و در شانه کردن ریش پنج خصلت است اول آنکه روزی را زیاد میکند
دویم آنکه مو را نیکو میکند سیم آنکه حاجت را روا میکند چهارم
آنکه آب پشت را زیاد میکند پنجم آنکه بلغم را قطع میکند و رسول
خدا ص ریش مبارک را از زیر بجانب بالا چهل مرتبه شانه میکرد و از
بالا بجانب پائین هفت مرتبه شانه میکرد و میفرمود که شانه کردن
ذهن را زیاد میکند و بلغم زیادتی را قطع میکند و ایضاً بسند معتبر
روایت کرده است که حضرت صادق ع فرمود که پنج چیز از پنج کس محالست
نصیحت از حسود محالست و شفقت از دشمن محالست و حرمت از
فاسق محالست و وفا از زن محالست و هیبت از فقیر محالست دیگر
از رسول خدا ص فرمود الکسانید که وقتیکه نیکی کنند شاد شوند و وقتی
که کار بدی کنند استغفار نمایند و وقتیکه نعمتی بایشان رسد شکر
نمایند و وقتیکه ببلائی مبتلا گردند صبر نمایند و وقتیکه بخشم آیند عفو
ایضاً امام جعفر صادق ع منقولست که فرمود شش خصلت است که در مؤمن

سوال کردند از حضرت [illegible]

بعد از ترك خود با آنها منتفع میشود تو فرزند صالح که از برای او
استغفار نماید و قرآنی که آنرا بخوانند و چاه آب یا چشمه آبی که
کسی او را بیرون آورد و درختی که کسی بنشاند و میوه او را مردم
بخورند و صدقه جاریه که بعد از خود گذاشته باشد و سنت نیکو
از علم یا غیر آن که بنا گذاشته است که مردم بعد از آن عمل نمایند
وایضا بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که رسول خدا ص
فرمود که چون داخل بهشت شدم دیدم که بر در بهشت این کلمات را
بطلا نوشته اند که لا اله الا الله محمد حبیب الله و علی ولی الله و
فاطمه امة الله و الحسن و الحسین صفوة الله علی مبغضیهم لعنة الله
یعنی نیست خدائی مگر خدای یگانه محمد حبیب خداست و علی ولی خداست
و فاطمه کنیز خداست حسن و حسین دو برگزیده خدا اند و بر دشمن
باد لعنت خدا وایضا بسند معتبر از زراره بن اوفی روایت کرده است
که گفت داخل شدم بخدمت حضرت امام زین العابدین ع حضرت بن
خطاب نمود که ای زراره مردم در زمان ما شش صنف اند مانند شیر
و گرگ و شغال و سگ و خوک و گوسفند اما آنکه شیراست آن
پادشاهانند که هریك ایشان دوست دارند که دیگری غالب گردد
و هرگز مغلوب نگردد و اما گرگ پس آن تاجرانند که مذمت میکنند
چیزرا در وقت خریدن و مدح میکنند در وقت فروختن و اما

شغال

شغال پس آنهایند که ظاهر ایشان و زبان ایشان با دلهای
ایشان موافق نیست و اما سگ پس آنهایند که مردم را آزار
میکنند بزبان خود و مردم او را گرامی دارند از شر زبان او و اما
خوك آنهایند که کسی ایشانرا از بدی و فاحشه بخواند اجابت
میکنند و اما گوسفند پس آنهایند که موی ایشانرا میبرند و گوشت
ایشانرا میخورند و استخوان ایشانرا میشکنند پس چه میکند
گوسفند در میان شیر و گرگ و شغال و سگ و خوك حضرت در این
حدیث مؤمن مظلوم را تشبیه بگوسفند کرده اند بر سایر مردم
اهل دنیا را تشبیه بشیر و گرگ و شغال و سگ و خوك کرده اند که
همه ایشان همت بر اضرار مؤمن گماشته اند ماننده آن جانوران
در بودن و ضرر رسانیدن بر گوسفند دیگر و بسند معتبر از حضرت امام
جعفر صادق ع روایت شده است که فرموده است ترك مکن خواندن
قل هو الله احد را با قل یا ایها الکافرون را در هفت موضع در نافله
و در اول نافله زوال و در دو رکعت اول نافله شب و در دو رکعت
نماز احرام و در نماز صبح و نافله مغرب و دو رکعت نافله شب و در
دو رکعت نماز طواف دیگر آنحضرت فرمود که حکیمی همراه حکیمی تا
هفتصد فرسخ رفت و متابعت او نمود برای تعلیم گرفتن

حوب

هفت کلمه و چون بآن حکیم رسید از او سؤال کرد که چه چیز بلند
تر از آسمانست و چه چیز وسیعتر از زمین است و چه چیز غنی تر
و فراوانتر از دریاست و چه چیز است که سخت تر از سنگ است
و چه چیز است که گرمی و حرارت آن از آتش بیشتر است و چه چیز است
که سردی آن از زمهریر بیشتر است و چه چیز است که از کوهها محکم
سنگین تر است آن حکیم در جواب او گفت که حق تعالی از آسمان
بلند تر است و عدل او از زمین وسیعتر است و غنی نفس از
دریا غنی تر و بی نیاز تر است و حرص و حرص حدت و گرمیش
از آتش بیشتر است و یأس از رحمت الهی از زمهریر سرد تر است و
بهتان بر بی گناه زدن از کوهها محکم سنگین تر است ایضا
و بسند معتبر از ابو بصیر روایت کرده است که از برای رسول خدا ص
هفت فرزند شد از خدیجه رض دو پسر و چهار دختر اما پسران
پس قاسم و طاهر بودند و بعضی طاهر را عبد الله میگویند
اما دختران پس ام کلثوم و رقیه و زینب و فاطمه صلوات الله علیها
حضرت فاطمه را علی بن ابی طالب ع تزویج نمود و زینب را ابو
العاص بن ربیع که مردی بود از بنی امیه تزویج نمود و ام
کلثوم مرد پیش از آنکه عثمان او را تصرف نماید پس بعد از آن
در مدینه حضرت رسول ص رقیه را باو تزویج نمود و ابراهیم فرزند

رسول

رسول ص از ماریه قبطیه بهم رسید و از حضرت امام جعفر صادق
منقولست که گفت رسول خدا ص فرموده است که هشت کس اند که
نماز ایشان قبول درگاه الهی نمیشود اول غلامی که از آقای خود گریخته
باشد تا آنکه برگردد دویم زن ناشزه که نافرمانی شوهر خود نماید
و شوهر از و خشمناك باشد نماز از زن مقبول نیست تا آنکه شوهر
رو راضی گردد سیم مانع الزکوة که زکوة را منع نماید چهارم
آنکه وضوی نماز ترك کند پنجم دختر بکر بحد بلوغ و تکلیف رسیده باشد
و با این حال موی خود را در نماز نپوشاند ششم پیش نماز قومی
بکند که ایشان از او راضی نباشند هفتم آنکه بول و غایط را
باشد و منع ایشان کرده باشد از او نماز مقبول نیست تا خود را فارغ سازد
هشتم کسیست که مست بوده باشد بمسکری و ابن بابویه بسند معتبر
روایت کرده است از ابو بصیر که گفت نزد امام محمد باقر ع بودم که
مردی از اهل کوفه بآنحضرت عرض کرد که قومی در کوفه تولی را نقل
میکنند و آنرا بتو نسبت میدهند حضرت فرمود کدامست آن خبر
که اسناد بمن میدهند عرض کرد که میگویند از تو که فرموده که این
خیر اسلامست حضرت فرمود که بلی آنرا عرض کرد که برای من وصف کن
آنرا فرمود هر که گواهی دهد بوحدانیت خدا و گواهی دهد برسالت حضرت
رسول ص و اقرار کند براستی آن خبری که آنحضرت از جانب خدا آورده است

و نماز را بپا دارند و زکوة را ادا نمایند و روزه ماه رمضان را بگیرند
و حج خانه خدا را بجا آورند پس آنکس مسلم است راوی گفت من عرض کردم
پس ایمان کدامست فرمود که ایمان آنست که گواهی دهد بوحدانیت
خدا و برسالت حضرت پیغمبر ص و اقرار کند بانچه آنحضرت از نزد پروردگار
خود آورده است و نماز را بپا دارد و زکوة را ادا نماید و روزه ماه
رمضان را بگیرد و حج بجا آورد و گناهی نکند که خدا بر او وعده آتش
فرموده پس آنکس مومنست ابو بصیر گفت من عرض کردم که جانم
بفدای تو باد آن گناهانی که وعده آتش فرموده است کدامست
حضرت فرمود آنچه در قرآن است حقست و او توبه نکرده باشد که
بی توبه از دنیا برود وایضا بسند معتبر روایت است از محمد بن مسلم
که گفت بخدمت حضرت امام جعفر صادق ع عرض کردم که جانم
بفدای تو باد چند ما را اگر گواهی میدهیم بر هر که مخالف ما باشد
که ایشان کافرند و در آتش خواهند بود و گواهی میدهیم برای خود
که ما از اهل بهشتیم حضرت فرمود که این ضعف شما است یعنی از
ضعیف ایمان است اگر چیزی از کبایر با شما نباشد گواهی دهید
برای خود که شما در بهشت خواهید بود عرض کردم که چه چیز است کبایر
جانم بفدای تو باد فرمود که بزرگترین کبایر شرکست بخدا و عاق
والدین و تعرب بعد الهجرة و قذف محصنه و گریختن از جنگ و
خوردن مال یتیم از روی ظلم و خوردن ربا و کشتن مومن عرض کردم

که زنا

که زنا کردن و دزدی کردن آیا از گناهان کبیره نیست فرمود
که آنها مثل این هشت گناه نیست ایضا بسند معتبر از ضریس روایت
کرده است که گفت حضرت امام جعفر ع که خدای تعالی شهوت را
ده جزو قرار داده است نه جزو آنرا در زنان مقرر فرموده است
و یکی را در مردان و اگر نه آنست که حق تعالی اجزای حیا را در زنان
بقدر شهوت قرار داده است هر آینه هر مردی نه زن می چسبیدند دیگر
بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است که آنجناب فرموده است
که حیا ده جزو است نه جزو آن در زنانست و یکجزو در مردان پس
وقتی که زن در اول حیض خود حایض گردد یکجزو از حیای او
برود و وقتی که شوهر کند یکجزو دیگر آن برود یعنی وقتیکه بلی گوید
و یکجزو آن در وقت ازاله بکارت برود و وقتیکه فرزندی بزاید
یکجزو دیگر آن برود پس پنج جزو از نه جزو برای او باقی است
پس اگر العیاذ بالله زنا کند همه آن پنج جزو برود دیگر چیزی از حیا
برای او باقی نماند و اگر بعفت خود باقی بماند آن پنج جزو برای او
باقی می ماند وایضا بسند معتبر از آنحضرت روایت شده است که
فرمود سلام مکنید بر یهود و نه بر نصاری و نه بر مجوس و نه بر عبده
اوثان و نه بر آنهائی که خمر میخورند و نه بر صاحب شطرنج و نرد و نه بر
مخنث و نه بر شاعری که بر زنان محصنه هجو میکند و نسبت زنا بایشان

میدهد و نه بر کسی که در نماز است زیرا که نماز گذارنده نمیتواند رد
سلام بگوید برای او سلام سنت و جواب او واجب و نه بر خورنده
ربا و نه بر مردی که در بالای غایط نشسته باشد و نه بر کسیکه در حمام
باشد و نه بر فاسقی که فسق را علانیه میکند حدیث دیگر ابن بابویه
بسند معتبر از ربیع صاحب منصور روایت کرده که گفت روزی
حضرت امام جعفر صادق ع در مجلس منصور بود مرد هندی نزد
منصور بود و کتب طب را میخواند حضرت ساکت بود چون
مرد هندی فارغ گردید بحضرت گفت آیا میخواهی از طب من حضرت
فرمود که نه آنچه که با منست بهتر است از آنچه که با تو هست فرمود
که من دوا و معالجه میکنم گرمی را بسردی و تری را بخشکی و خشکی را
بتری و رد مینمایم همه آنرا بسوی خدای عز و جل و استعمال میکنم
آنچه را که رسول خدا ص فرموده بدانکه قول رسول چنین است
که معده خانه درد است و پرهیز دوای اوست و بدن را بآن
آنچه را که عادت کرده است هندی گفت آیا این طبی هست غیر از
این وایضا بسند معتبر از رسول خدا منقولست که فرمود نماز که فرمودی
بهترین عبادات است نماز شرایع دینست و نماز رضای پروردگار است
و نماز منهاج و طریقه پیغمبرانست و از برای نماز گذارنده است
دوستی ملائکه او را دوست دارند و نماز هدایت و ایمانست و نور

هست
و معرفت است و برکت در روزی و راحت است از برای بدن و کراهت
از برای شیطان و سلاح و حربه است بر کافر و اجابت است از برای
دعا و قبولست از برای اعمال و زاد است از برای مومن از دنیا بسوی
آخرت و شفیع است میان او و ملک الموت و انس است در قبر او و
فراش است در زیر پهلوی او و جوابست از برای منکر و نکیر
و نماز بنده در وقت محشر تاج است بر سر او و نور است بر روی او
است و لباس است بر بدن او و حجابست میان او و میان آتش و حجت
میان او و میان پروردگار عالم و نجاتست از برای بدن او از آتش
و مرور است بر صراط و کلید است از برای بهشت و مهر است از برای
حور العین و قیمت است از برای بهشت و بنماز میرسد بنده بدرجه
عالیه زیرا که نماز تسبیح است و تهلیل است و تحمید است و تکبیر است
و تمجید است و تقدیس و سخن گفتن با خداوند عالم با او وایضا
از امام جعفر صادق ع منقولست که فرمود است هر کس چهل مرد از
برادران دینی خود را مقدم دارد و از برای ایشان دعا کند پس
دعا از آن از برای خود مستجاب میشود دعای او از برای آن
مومنان و از برای او وایضا بسند معتبر روایت شده از حضرت
امام حسین ع که آنجناب فرمود که رسول خدا ص بعلی ع وصیت

فرمود دو فرمود که یا علی هر که از امت من حفظ کند چهل حدیث
و عمل کند بآن عمل خدا او را حق تعالی در روز قیامت
او را با پیغمبران و صدیقان و شهدا و صالحان محشور گرداند
و نیکو رفیقانند ایشان علی ع عرض نمود یا رسول الله خبر ده
که کدام است از احادیث فرمود ۱ آنست که ایمان بیاوری بخدا
که یگانه است و شریکی از برای او نیست ۲ آنکه او را عبادت
کنی و غیر او را عبادت نکنی ۳ و نماز را بپا داری بوضوی کامل
در وقتهای آن نمازها آنها را بجا آوری و از وقتشان تاخیر
و سهل انگاری ننمائی زیرا که تاخیر کردن نماز را از وقت آنها
بی علت و عذر غضب الهی است ۴ و زکوة را ادا نمائی و روزه مستوجب
ماه رمضان را بگیری ۵ و حج خانه کعبه را بجا آوری هر گاه برای
تو مالی باشد و استطاعت داشته باشی ۶ آنکه عاق والدین
نشوی ۷ و مال یتیم را نخوری از روی ظلم ۸ و ربا نخوری ۹
و خمر ننوشی و چیزی از مسکرات را نخوری ۱۱ و زنا مکنی ۱۳ و
لواط مکنی ۱۴ و سخن چینی نکنی ۱۵ گواهی ناحق از برای هیچکس مده ۱۶
و هرگز دروغ مگوئی ۱۷ و دزدی مکنی ۱۸ و حق را قبول کنی از هر
که بتو گوید خواه گوینده آن کوچک باشد یا بزرگ ۱۹ و رکون

و میل

و میل بظالمان نکنی هر چند که از ظالم خویش نزدیک تو باشد
۲۰ آنکه بخواهش و هوای نفس خود عمل نکنی ۲۱ و زن شوهر دار را
نسبت بزنا ندهی ۲۲ و ریا نکنی در نماز که سهل ترین ریا شرکت
بخدای عز و جل ۲۳ و بآدم کوتاه قامت نگوئی ای کوتاه قامت
۲۴ و بآدم بلند بالا نگوئی ای بلند بالا و مراد تو از آن عیب او باشد
۲۵ و آنکه با احدی از خلق خدا استهزا و سخریه نکنی ۲۶ و بر بلا
و مصیبت صبر نمائی ۲۷ و آنکه نعمتهائی که خدا بتو داده شکر
نمائی ۲۸ و آنکه ایمن نگردی از عقوبت گناهانی که کرده ۲۹
آنکه مایوس نگردی از رحمت خدا ۳۰ و آنکه توبه کنی بسوی خدا
از گناهان خود بدرستیکه توبه کننده از گناهان خود مثل
کسیست که گناه نکرده باشد ۳۱ آنکه با استغفار اصرار بر معاصی
ننمائی پس باشد کسی باشی که استهزا بخدا و پیغمبران و رسولان
او نمائی ۳۲ و آنکه ندانی آنچه بتو رسیده است از تو میگذشت
و آنچه بتو نرسیده است آن بتو نمیرسد ۳۳ آنکه طلب نکنی خشم
خالق برضا کردن مخلوقین ۳۴ آنکه دنیا بر آخرت اختیار نکنی
زیرا که دنیا فانی است و آخرت باقیست ۳۵ آنکه بخل نکنی ببرادران دران
خود بآنچه که بآن قادر باشی ۳۶ آنکه باطن تو مثل ظاهر تو باشد

۳۷ آنکه ظاهر تو نیکو باشد و باطن تو قبیح باشد و اگر چنین
باشد تو از جمله منافقین باشی ۳۸ آنکه دروغ نگوئی و با دروغ
گویان دوستی و آشنائی نکنی ۳۹ آنکه ادب نمائی نفس خود را
و اهل خود را و فرزندان خود را و همسایگان خود را بر قدر طاقت
خود ۴۰ آنکه عمل کنی بآنچه که آنرا دانستی ۴۱ آنکه عمل نکنی با احدی
از خلق خدای عز و جل مگر بحق ۴۲ آنکه ملازم باشی از برای نزدیک
و دور ۴۳ آنکه جبار و سرکش نباشی ۴۴ آنکه بسیار نمائی تسبیح و
تهلیل و دعا و ذکر موت را و آنچه بعد از مرگ است از احوال قیامت
و بهشت و جهنم ۴۵ آنکه بسیار نمائی قرائت قرآن را و عمل نمودن
بآنرا ۴۶ آنکه غنیمت شماری اکرام مؤمنین را و مؤمنات را ۴۷ آنکه
نظر نمائی هر چه که راضی نمیشوی کسی نسبت بتو کند آنرا با احدی
از مؤمنین و مؤمنات نکنی ۴۸ آنکه ملال بهم نرسانی از کردن
خیر ۴۹ آنکه خود را کل بر احدی نگردانی ۵۰ آنکه بر احدی منت
نگذاری در وقتیکه بایشان احسانی کنی ۵۱ آنکه دنیا باید که نزد
تو زندان باشد تا آنکه خدا برای تو بهشتی قرار دهد در آخرت
و این چهل حدیث است هر که مستقیم باشد بر عمل کردن بر آنها و حفظ
نماید آنها را از من از امتان من داخل بهشت گردد برحمت خدا و

در روز

در روز قیامت با پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان
محشور گردد **و ایضا** بسند معتبر از اسحق بن عمار از حضرت جعفر صادق ع
از پدران بزرگوار او علیهم السلام از علی ع روایت کرده است که حضرت رسول خدا ص
که هر که چهل سال عمر کند ایمن گردد از سه بلا از جنون و جذام و برص
و هر که پنجاه سال عمر کند خدا توبه را روزی او گرداند و هر که شصت
سال عمر کند خدا حساب روز قیامت را بر او آسان گرداند و
هر که هفتاد سال عمر کند حسنات او را بنویسند و گناهان او را ن
نویسند و هر که هشتاد سال عمر کند خدا گناهان گذشته
و آینده او را بیامرزد و راه رود بر روی زمین در حالتی که آمرزیده
باشد و خدا او را شفیع گرداند در اهل بیت او **و ایضا** روایت
کرده است که حضرت امام جعفر صادق ع فرموده است وقتیکه حق تعالی
حضرت آدم را از بهشت فرود فرستاد با او صد و بیست چوب از درخت
بهشت که الوان میوه ها از آنها بود چهل عدد از آنها میوه چند
که داخل و خارج آنها هر دو خورده میشود و چهل عدد آنها خورده
میشود داخل آنها و انداخته میشود خارج آنها و چهل عدد آنها خورده
میشود خارج آنها و انداخته میشود داخل آنها و با او بود جوالی
از دانه و تخم هر چیزی **و کلینی** ره بسند صحیح از عبد الرحمن بن الحجاج

روایت کرده است که گفت حضرت امام جعفر صادق ع بمن فرمود
که بپرهیز از دو خصلت که در این دو خصلت هلاک شد هر که
هلاک شد بپرهیز از آنکه فتوی دهی مردم را برای خود یا آنکه
دین خدا کنی و اعتقاد نمائی بچیزیکه با آن علم نداری ودیگر
آنحضرت فرمود که خرج کردن بمیانه روی امریست که خدای عز
و جل آنرا دوست میدارد و اسراف کردن امریست که خدا
آنرا دشمن میدارد حتی آنکه ریختن تخم خرما و ریختن آب بقیه
کرم یا نیم خورده از چیزهائیست که اسرافست وایضا فرمود که
هر که مشقت تنگدستی را نپسندد بنعمت الهی را شکر نکند ایضا
آنحضرت فرمود که گفت رسول خدا صلعم که هر که ابتدا کند بکلام پیش
از آنکه سلام کند جواب او را نگوئید فرمود کسی را بطعام خود مخوان
تا آنکه سلام کند ایضا بسند معتبر روایت کرده است که حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام فرموده است وقتیکه خداوند عالمیان اراده
خیر بنده را در عقوبت گناه او تعجیل میفرماید و در دنیا او را بآن نماید
گناه مؤاخذه میفرماید و وقتیکه بنده اراده نماید بدی را یعنی بسبب
بدی نیت بنده او را در دنیا بآن گناه مؤاخذه نمیفرماید تا آنکه در روز
قیامت او را بآن گناه بگیرد دیگر بسند معتبر روایت شده است از
حضرت

از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
است که مردمان از درخت مختلف آفریده شده اند من و جناب امیر المؤمنین
علی ابن ابی طالب از یک درخت آفریده شده ایم اصل من علی است و فرع
من جعفر است ودیگر بسند معتبر از مدرک بن هزهاز روایت کرده است
که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بمن فرموده است که ای
مدرک خدا رحمت کند بنده را که سعی کند مردم را دوست خود کند و با ما
و با ایشان سخن گوئید بنحویکه آن سخن را بشناسند و ترک کنند سخنی را
که انکار مینمایند ایضا بسند معتبر از اسمعیل بن زیاد از حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام از پدران بزرگوار او روایت کرده است که گفت
امیر المؤمنین ع فرموده است که هر بنده که خواهد خیر در خانه او بسیار شود
باید که پیش از چیز خوردن دست خود را بشوید دیگر بسند معتبر از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که شیعیان ما را امتحان کنید نزد
سه چیز اول وقت نمازها است که چگونه محافظت میکنند دوم آنکه چگونه
اسرار ما را از دشمنان ما محافظت میکنند سیم نظر کنید که در مالهای خود
چگونه با برادران مواسات میکنند و اگر در این ۳ چیز درست رفتار نمایند پس
از شیعیان ما خواهند بود و الا نیستند دیگر کلینی رحمه الله بسند معتبر از
حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که گفت حضرت رسول ص

فرموده است که غیبت کردن از برای دین مسلم بدتر است از آکله و خوره
که در اندرون آدمی بهم رسد و فرموده است که در مسجد نشستن
برای انتظار نماز عبادت است مادامیکه غیبت نکند دیگر بسند
معتبر روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق ع فرموده
است که کسی بگوید در شأن مؤمن چیزها خوشی را که چشم او دیده باشد
و گوش او شنیده باشد پس آن کس از آنهاست که خدای عز و جل
در شأن ایشان فرموده است در قرآن اِنَّ الَّذِینَ یُحِبُّونَ
اَنْ تَشِیعَ الْفَاحِشَةُ فِی الَّذِینَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ اَلِیمٌ یعنی
آنهائیکه دوست دارند تا شیوع و ظاهر نمایند فاحشه و چیزهای
بد را درباره مؤمنان از برای ایشان عذاب دردناک
ودیگر حدیث معتبر از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست
که فرمود پیغمبری از پیغمبران مبتلا میشد بگرسنگی تا از گرسنگی
میمرد و بود پیغمبری که مبتلا میشد بعریانی تا از عریانی میمرد
ایضا و پیغمبری بود که مبتلا میشد ببیماریها و مرضها تا او را
هلاک میکرد ایضا و پیغمبری بود که می آمد بنزد قوم خود و می ایستاد
در میان ایشان و امر میکرد ایشان را بطاعت خدا و میخواند
ایشان را بسوی توحید خدا و قوت یک شب نداشت پس نمیگذاشتند
که از سخن خود فارغ شود و گوش نمیدادند بسوی او تا او را می
کشتند

کشتند و مبتلا میکرد خدا ایشانرا اگر بقدر منزلتهائی
که نزد او دارند وایضا بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست
که مدفون شده اند در میان رکن یمانی و حجر الاسود هفتاد پیغمبر
که مرده اند از گرسنگی و پریشان احوالی واز حضرت صادق ع منقولست
که شخصی گفت یا ابن رسول الله من کراهت دارم که در مسجد سنیان نماز
کنم حضرت فرمود که کراهت مدار که هیچ مسجدی بنا نشده است مگر
بر قبر پیغمبری یا وصی پیغمبری که کشته شده است پس بآن بقعه قطره
چند از خون او رسیده است پس خدا خواسته است که او را در آن
جاها یاد کنند پس نماز فریضه و نافله و قضائی که از تو فوت شده
است در آن مسجدها بکن ودیگر فرمود که بلای پیغمبران شدید
تر است از همه کس و مؤمن مبتلا میگردد بقدر ایمان خود و بقدر
نیکی اعمال خود پس هر که صحیح است ایمان او و نیکوست اعمال او
پس شدید میگردد بلای او و هر که ایمانش خفیف و سبک باشد ایمان
او ضعیف باشد و کم است بلای او و اجر عظیم با بلای عظیم است کم
خدا دوست نمیدارد هیچ قومی را مگر آنکه ببلائی او را مبتلا میگرداند
و از برای خدای عز و جل در زمین بندگان خالص چند هستند که حق
هیچ تحفه بزمین نمیفرستد مگر آنکه اثر آن را از ایشان منع میکند و بلیه

نازل نکند مگر آنکه بسوی ایشان میفرستد **وایضا** از رسول
خدا ع منقولست که بلای عظیم اجر عظیم دارد پس هرگاه خدا
بنده را دوست داشته باشد او را ببلای عظیم مبتلا میکند
پس اگر بنده بآن بلا راضی گردد خدا از آن بنده راضی گردد
اگر بنده بآن خشمناک گردد و کاره باشد مستحق خشم الهی گردد
وایضا بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق ع روایت شده است
که مومن بمنزله کفه ترازو است هرچه زیاد میشود در ایمان او
زیاد میشود بلای او و بر مومن لا اقل چهل روز نمیگذرد مگر
آنکه امری عارض او میگردد که او را محزون گرداند تا آنکه بسبب آن
خدای خود را یاد کند یعنی از گناهان خود توبه کند **و دیگر**
شخصی بخدمت امام محمد باقر ع عرض کرد که مومن بجذام و
برص و بغیر آن درد مبتلا میگردد حضرت فرمود که او
غافل شد از مومن آل یس که مکنع الاصابع بود یعنی انگشتهای
دست او در کف دستش جمع شده بود و بهم آمده بود گویا من
می بینم که او با همان دست قوم خود را میترسانید از خوف خدا
پس بعد دیگر بسوی قوم خود میرفت برای ترسانیدن ایشان
پس قوم او را بشمشیر خود شهید کردند پس بعد از آن فرمود
که مومن بهر بلائی مبتلا میگردد و بهر مرگی میمیرد مگر آنکه خود

خود را نمیکشد پس حضرت فرمود که اگر مومن بداند که چه اجر
از برای او هست در مصیبتها هر آینه آرزو میکرد که گوشت بدن
او را بمقراض میبریدند و خدای عز و جل بلا را هدیه میفرستد
برای مومن چنانکه مردی که وقتی که غایب است هدیه برای
اهل خود میفرستد و حق تعالی دنیا را از مومن منع کرده و او را
از آن پرهیز میفرماید چنانکه طبیب بیمار را از چیزهای ضرر رسانند
پرهیز میفرماید **و حضرت** امام زین العابدین ع میفرماید که
من کراهت دارم از برای مردی که در دنیا چیزی از مصایب
باو نرسد **وایضا** از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که
خدای عز و جل مومن را بهر بلیه مبتلا میکرده اند و بهر مرگی او را
می میرانند و مبتلا نکرده اند او را بزوال عقل او آیا نمی بینی
که حق تعالی شیطان را چگونه مسلط کردانید بر مال حضرت ایوب ع
و بر فرزندان او و بر اهل او و بر هر چیز او و مسلط نکردانید بر
عقل او از برای آنکه او را بیکانگی بپرستد و از برای بنده نزد خدا
منزلتی هست که بنده بآن منزلت نمیرسد مگر بیکی از دو خصلت یا رفتن
مال او یا رسیدن عیبی ببدن او **وایضا** بسند معتبر روایت
کرده است که حضرت امام جعفر صادق ع فرموده است که رسول خدا ص
روزی باصحاب خود فرمود که ملعونست هر مالی که زکوة آنرا ندهند

و ملعونست هر جسدی که زکوة آنرا نداده باشند و ملعونست
هر جسدیکه زکوة آنرا داده نشده باشد هرچند که از چهل روز
یکمرتبه باشد صحابه عرض کردند که یا رسول الله ما زکوة مال
پس ما آنرا دانستیم و چه چیز است زکوة بدن فرمود آنست که
آفتی بآن رسد پس رنگهای مردم از آن متغیر گردید و چون
حضرت دید که رنگهای ایشان متغیر گردید بایشان فرمود
که آیا دانستید که من باین سخن خود چه چیز قصد کردم عرض
کردند که نه یا رسول الله فرمود که خراشی و خرابی در جلد
او رسد یا نکبتی باو رسد یا آنکه مرضی باو رسد یا آنکه
شوکت و خاری ببدن او رود و آنچه شبیه اینها باشد
حتی آنکه اختلاج و پریدن چشم را **وایضا** بسند معتبر
از شعیب روایت کرده است که گفت مردی بخدمت حضرت
امام جعفر صادق ع داخل شد و عرض کرد که من مردی از
دوستان شما و حاجت شدیدی بمن رسیده و بنزد بعضی
از خویشان خود رفتم برای آن حاجت پس خویشان مرا رد
نمودند حضرت بآن مرد فرمود آنچه که خدا بتو داده است بهتر
است از آنچه خویشان تو بتو نداده اند یعنی ثواب فقر برای
تو بهتر است از آنچه که میخواستی از حاجت خود از نزد گفت که جان

من بفدای تو باد خدا را بخوان که مرا از خلق خود بی نیاز کند
حضرت فرمود که خداوند عالم تقسیم کرد روزی هر کس را که خواست
بر دست هر کس که خواست ولیکن خدا را سؤال میکنم که ترا مضطر
نگرداند بسوی لئیمان خلق خود **وایضا** بسند معتبر از ابو عبیده
روایت کرده است که گفت حضرت امام محمد باقر ع فرموده است
که رسول خدا ص فرموده است که خدای عز و جل فرموده است بدرستیکه
که بعضی از بندگان مومن بنده گانی هستند که صلاحیت ندارند
از برای امر دین ایشان مگر غنی و وسعت مال و صحت بدن پس بایشان
میدهم غنی و نعمت و صحت بدن و باینها امر دین را اصلاح می کنند
آید و بدرستیکه بعضی از بندگان مومن بندگانی هستند که صلاحیت
ندارد از برای امر دین ایشان مگر فقیری و بیچیزی و مرض
در بدنهای ایشان پس بایشان میدهم فقر و فاقه و مسکنت
و مرض را پس باینها اصلاح میشود امر دین ایشان و بدرستیکه
بعضی از بندگان مومن من هستند که جد و جهد میکنند در عبادت
من و بر میخیزند از خواب خود و دست بر میدارند از راحت خود پس
سعی میکنند شبها در عبادت من و تعب میاندازند نفس خود را پس
من خواب را بر او مسلط میکنم یکشب و دو شب برای نگاه داشتن من او را
از چیزی که باعث فساد اوست پس او صبح میکند خشمناک بر
نفس خود با ندامت از فوت شدن آن عبادت و این بهتر است از برای

او را گر من او را میگذاشتم با آنچه خود میخواست از عبادت هر آینه او را
میشد برای عجب کردن بر عمل خود که آن باعث هلاک او بود و
از خود راضی میگردید و گمان میکرد که او زیادتی داده بر سایر عبادت
کنندگان و بآن سبب خود را از تقصیر بیرون میبرد و از من دور
میگردید و با این گمان میکرد که او بمن نزدیک شده است و باید
که عمل کنندگان اعتماد بر عمل خود نکنند در آنچه از اعمال که میکنند
از برای ثواب من زیرا که اگر ایشان جد و جهد کنند و نفسهای
خود را در عبادت من فانی کنند باز مقصر خواهند بود و بکنه عبادت
من نخواهند رسید در آنچه طلب میکنند از کرامت من و نعمتهای
بهشت من و ساکن شدن درجات رفیعه را در جوار رحمت من و
باید برحمت اعتماد کنند و بفضل من شاد باشند و بظن نیکی
که بمن دارند مطمئن گردند زیرا که رحمت من در این حال ایشان
را درک خواهد کرد و خوشنودی من بایشان خواهد رسید
و آمرزش من لباس عفو بایشان خواهد پوشانید بدرستیکه
منم خداوند رحمن و رحیم و باین نام خود را نامیدم **ایضاً** بسند
معتبر از حضرت صادق ع منقولست که آنحضرت فرمود خدای عز و جل
فرموده است که من بنده مؤمن خود را نمیبرم بسوی چیزی مگر آنکه
آنرا برای او خیر میگردانم پس باید که بنده راضی گردد بقضای
من و صبر کند بر بلای من و شکر کند بر نعمای من مینویسم او را

او را در نزد خود از صدیقان **و دیگر** بسند معتبر از امام محمد باقر ع منقولست
که فرمود جنت پیچیده شده است بمکاره و صبر بر آن پس هر که صبر
کند بر مصایب دنیا داخل بهشت گردد و جهنم پیچیده است بلذات و
شهوات پس هر که بدهد بنفس خود لذات و شهوات آنرا داخل آتش
خواهد شد و صبر دو صبر است صبری که کسی نزد مصیبت کند آن نیکو
و جمیل است و نیکوتر از آن آنست که صبر کند نزد آن چیزهای که خدا
حرام کرده است و عمل بآن نکند و ذکر دو ذکر است ذکری هست نزد
مصیبت و افضل از آن ذکر خدا و یاد کردن اوست نزد هر چیزی
که خدا بر او حرام کرده است پس آن یاد کردن خدا مانع گردد از
مخالفت او **و دیگر** بسند معتبر از آنحضرت منقولست که فرمود رسول
خدا صلی الله علیه و آله که زود است که زمانی بر مردم آید که کسی بملک و پادشاهی
نرسد مگر بکشتن خلق و جبر کردن بر مردمان و کسی غنی نگردد
مگر بگرفتن اموال مردم از روی ظلم و بخل ورزیدن و بدوستی
مردم رسیدن حاصل نشود مگر بیرون رفتن از دین و اطاعت
خواهش نفس اماره پس هر که درک کند آن زمانرا و صبر کند
بر فقیری و با آنکه قادر باشد بر دوستی ایشان و صبر کند
بر ذلیلی و خواری و قادر باشد بر عزت حق تعالی عطا کند باو ثواب
پنجاه صدیق را که تصدیق من کرده باشند **و ایضاً** بسند معتبر

روایت کرده است از علی ع که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله که صبر سه قسم است
صبریست نزد مصیبت و صبریست بر مشقت دنیا و اهل دنیا و صبریست
بر ترک معصیت پس هر که صبر کند بر مصیبت که با دمی برسد حق تعالی
از برای او سیصد درجه بنویسد و ما بین هر درجه تا درجه دیگر
بقدر فاصله آسمانست تا زمین و هر که صبر کند بر طاعت حق تعالی
از برای او ششصد درجه بنویسد ما بین هر درجه تا درجه دیگر
بقدر منتهای زمین است تا عرش و هر که صبر کند بترک کردن معصیت
حق تعالی از برای او نهصد درجه بنویسد که ما بین هر درجه مانند دوری
منتهای زمین باشد تا منتهای عرش و هر که ببلاهای مبتلا شود و صبر
نماید از برای اوست ثواب هزار شهید و از آنحضرت سوال نمودند
از صبر جمیل فرمود صبریست که شکوه خدا را در نزد خلق نکند **و**
دیگر آنحضرت فرمود که ما صابریم و شیعیان ما صابرترند
از ما راوی پرسید که جانم بفدای تو باد چگونه شیعه شما از شما
صابرترند حضرت فرمود زیرا که ما صبر میکنیم بر چیزی که آنرا
میدانیم و شیعه ما صبر میکنند بر چیزی که آنرا نمیدانند **ایضاً**
بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که فرمود نگاه
نظر میکنند بکسانیکه از تو بالاتر باشند کافیست برای آنچه ادب
با آنچه خدای عز و جل بر پیغمبر ص فرموده است که ترا بعجب نیاورد

اموال ایشان و نه اولاد ایشان و بآنحضرت فرمود که چشم
بگشا بسوی آنچه که ما بر خوردار کردیم بآن جمعی را از متاع حیات
دنیا پس حضرت امام محمد باقر ع براوی فرمود پس اگر داخل شود
ترا میل و خواهش متاع دنیا و نداشتن آن را پس بخاطر بیاور عیش
و زندگی رسول خدا را صلی الله علیه و آله بدرستیکه قوت آنحضرت جو بود و حلوای
او خرما بود و هیزم او شاخهای درختهای خرما بود و قتیکه میسر
برای آنحضرت یافت میشد **و ایضاً** بسند معتبر از هیثم بن واقد روایت
شده که گفت حضرت امام جعفر صادق ع فرموده است که هر که راضی
گردد از خدا بقلیلی از معاش خدا راضی گردد از وی بقلیلی از عمل **دیگر**
روایت شده که آنحضرت فرموده است که در تورات نوشته است که
ای فرزند آدم باش هر نحوی که میخواهی که ما نیز چنان باشیم یعنی هر نحو که
عمل میکنی جزا داده میشوی و هر که راضی گردد از خدا بقلیلی از رزق
خداوند عالم قبول میکند از وی اندکی از عمل را و هر که راضی گردد
باندکی از حلال را سبک میشود مؤنه و خرج او و پاک میگردد کسب او
و بیرون میرود از حد فجور و معاصی **ایضاً** از حضرت امام محمد باقر ع
منقولست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است که از نیکوترین دوستان من نزد من
مردیست که مؤنه اش خفیف باشد و صاحب مال و اعتبار نیست و بهره از
نماز داشته باشد که نماز را نیکو بجا می آورد و نیکو میکند عبادت پروردگار خود را
در غایبانه و در میان مردمان گمنامست و روزی او بقدر کفاف او میرسد

و او بر آن کمی روزی نعمت ضرورت و کفاف صبر میکند تا اگر مرگ
باو برسد وارث او گشت و گویند کنندگان او کم اند و فرمود که
طوبی از برای کسیست که مسلمان باشد و روزی او بقدر کفاف باشد
دیگر و حضرت رسول ص فرمود یا علی وصیت سکینه بپذیر حفظ کن آنرا
که پیوسته بخیر باشی یا علی هر که خشم خود را فرو برد بعد از آنکه قادر
باشد بر امضای آن حق تعالی در عوض این کار دل او را ایمن کرداند
و اطمینان باو عطا کند که طعم و حلاوت آنرا یابد یا علی هر وقت
که مرده وصیت نکند نقص در دین او خواهد بود و شفاعت باو
نخواهد رسید یا علی بهترین جهاد آنست که کسی صبح کند و در
خاطر نداشته باشد که با احدی ظلم کند یا علی هر کسی که مردم
از زبان او بترسند آنکس از اهل آتش است یا علی بدترین مردم
کسیست که مردم او را اکرام دارند از ترس زبان یا علی بدترین مردم
کسیست که آخرت خود را بدنیا بفروشد و بدتر از او کسیست که آخرت
خود را بدنیای دیگری بفروشد یا علی هر که قبول نکند عذر مومنی
را راست گو باشد یا دروغ گو بشفاعت من نرسد یا علی خدای
عز و جل دوست دارد دروغ را در جائیکه از برای اصلاح مومنین
باشد و دشمن دارد راست گو را در جائیکه فسادی شود یا علی
هر که ترک کند خوردن شراب را از برای غیر خدا خدای عالم او را از شراب
سر بمهر بهشت بچشاند علی ع گفت از برای غیر خدا ترک کند چنین

جزا

جزای یابد فرمود که بلی والله از برای محافظت نفس خود پس خدا
او را باین مژده دهد یا علی شارب الخمر مثل عبادت کننده بت است
یا علی کسیکه شراب خورد نماز او تا چهل روز قبول نکردد و اگر
در مدت این چهل روز بمیرد کافر مرده است اگر خوردن شراب
را حلال داند ترجم گوید شاید که ثمره این گناه بزرگ آن باشد
که قبل از توبه اگر بمیرد در وقت مرگ بوساوس شیاطین از دین
بدر رود پس حضرت رسول ص فرمود یا علی هر مسکری حرام است
یا علی و آنچه که مست میکند گناه او بسیار است و اندک آن نیز حرامست
همه گناهان را در یک خانه گذاشته اند و کلید آن شرب خمر است
یا علی ساعتی بر شارب الخمر می آید که در آن ساعت پروردگار خود را
نمیشناسد یا علی سزاوار است که در مومن هشت خصلت باشد وقار
و آرامی باشد در وقت تحریک فتنها و صبر داشته باشد نزد بلا
و شکر کند در وقت رخاء و قناعت کند بانچه روزی کرده است
او را خدای عز و جل و بر دشمنان خود ظلم نکند و از برای خواطر
دوستان داخل گناه نگردد و بدن او در تعب باشد و مردم از او
در راحت باشند یا علی چهار کس اند که دعای ایشان رد نمیشود
دعای امام عادل و دعای پدر از برای فرزند و دعای مرد نیکه

برای برادر خود در غایبانه دعا کند و دعای مظلوم بر ظالم حق
جل جلاله فرماید که قسم بعزت و جلال خود که ترا یاری کنم هر چند
که بعد از مدتی باشد یا علی هشت کس اند که اگر خوار کردند
ملامت نکنند مگر نفسهای خود را کسیکه بطعام کسی برود که او را
نخوانده باشند و مهمانی که بر صاحب خانه تحکم نماید و کسیکه طلب
خیر از دشمنان خود نماید و کسیکه طلب فضل و زیادتی از لئیمان
نماید و کسیکه داخل گردد در سری که میان دو کس باشد و او را
داخل نکرده باشند و کسیکه بپادشاه استخفاف نماید و کسیکه
بمجلسی نشیند که اهل آن نباشد و کسیکه بکسی حدیث و سخنی
گوید که آنکس گوش بسخن او ندهد یا علی خدا حرام کرده است
بهشت را بر فحاش بد زبانی که پروا نداشته باشد از آنچه گوید و از
آنچه مردم باو گویند یا علی طوبی از برای کسیست که عمرش دراز باشد
و عملش نیکو باشد یا علی مزاح مکن که بهای تو برود و دروغ مگو که
نور تو ببرد و بپرهیز از دو خصلت که آن دلخور و دلتنگی است زیرا
که اگر دلخور که آن از جا در رفتن است بر تو داخل گردد بر حق صبر
نتوانی کرد و اگر کسالت و دلتنگی حق را نتوانی ادا کرد و ای
از برای هر گناه توبه هست مگر خلق بد زیرا که صاحب خلق بد
چون از گناه بیرون رود بگناه دیگر داخل گردد یا علی چهار چیز است

که

که عقوبت آنها زود برسد مردیکه تو باو نیکی کنی و او در مکافات
آن نیکی بدی بتو کند و مردی که تو بر او زیادتی نمیکنی و او بر تو
زیادتی میکند و مردیکه تو باو عهد کردی در امری و تو وفا بان
عهد کردی و او بتو غدر و مکر کرد و مردیکه برحم خود صله نمود
و او قطع صله رحم کرد دیگر هر که دوازده خصلت است که او را
بجا آرد بسیار ثواب دارد و لازمست که آنها را بجا آورد چهار
از آنها واجب است و چهار از آن سنت و چهار از آنها ادبست
اما چهار واجب آنست که چیزی که میخوردی حلال باشد دوم بسم الله
گفتن در اول چیز خوردن سیم آنست که شکر خدا کند و بداند
که این نعمت از جانب اوست چهارم آنست که بان راضی باشد و دنیا
بر آنرا بنظر نیاورد تا آنکه باین سبب نعمت حاضر را حقیر شمارد و اما
سنت پس اول آنست که دو زانو بنشیند و پای راست را بر بالای
پای چپ گذارد دوم آنست که بسه انگشت چیزی خورد سیم آنست
که لقمه را از پیش خود بردارد چهارم آنست که بعد از فراغ انگشتان را
بمکد و اما ادب پس اول آنست که لقمه را کوچک بردارد دوم
آنست که بسیار او را بخاید سیم آنست که بروی مردم بسیار نظر نکند چهارم

شستن دستها است پیش از طعام و بعد از طعام یا علی خدای
عز و جل بهشت را خلق کرد یک خشت از طلا قرار داد و یک خشت از
نقره و دیوار آنرا یاقوت کرده است و سقف آنرا زبرجد قرار داد
و سنگ ریزه اش را مروارید کرده است و خاک آن زعفران و مشک
اذفر قرار داده است پس بهشت فرمود که سخن بگو هست گفت
خدائی نیست مگر خدای یگانه که حی است و قیوم یعنی بنده است
که هر کس او را درک نماید تحقیق که سعادتمند شد کسیکه داخل
من گردد حق جل جلاله فرمود که قسم بعزت خود که داخل نمیکنم
بتو کسی اگر شارب الخمر بوده باشد و نه سخن چین و نه دیوث
یعنی قرمساق و نه چوبکی ظالم و نه مخنث و نه نباش قبر و نه
ده یک گیر و نه کسی که قطع صله رحم کند و نه بر دگری مذهب یا علی
کافر شد بخداوند عظیم از این امت ده کس اول سخن چین ۲ ساحر ۳ ۲
۴ و کسیکه در دبر زن اجنبیه دخول کند ۵ و کسیکه وطی حیوانات کند
ششم و کسیکه محارم خود را نکاح کند ۶ و کسیکه سعی کند در فتنه
و فساد در میان خلق هفتم و کسیکه اسلحه جنگ بدشمنان دین
فروشد ۹ و کسیکه زکوة را منع کند هشتم و کسیکه مستطیع باشد
و حج نرود یا علی ولیمه و ضیافت نیست مگر در پنج چیز در عروسی
و در ولادت اطفال و در ختنه کردن ایشان و در خریدن خانه

یا بنا

یا بنا کردن آن و در برگشتن حاجیان بخانه‌های خود یا علی
سزاوار نیست از برای کسی که از منزل خود بیرون رود مگر از برای
سه چیز یا از برای مرمت معاش فرزندگان خود یا از برای
تحصیل ثواب آخرت یا از برای لذتهائی که بر او حرام نیست یا
علی سه چیز است که آنها از نیکی اخلاقست در دنیا و آخرت
آنست که عفو کنی از کسیکه بتو ظلم کرده است و صله و احسان کنی
بکسیکه بتو قطع صله رحم میکند و حلم کنی از کسیکه بتو جهالت کند
یا علی مبادرت نما بچهار چیز پیش از چهار چیز و غنیمت شمار آنها را
جوانی را پیش از آنکه پیر گردی و صحت یا غنیمت شمار پیش از
مریض بودن و غنا را پیش از آنکه فقیر گردی و حیات را پیش از
مرگ یا علی حق تعالی کراهت داشت از برای امت من عبث کردن بدن
و حرکات بی فایده کردن که خارج نماز بجا آورده و کراهت داده
منت گذاشتن را در صدقه و رفتن مساجد را با جنابت و خندیدن
در قبرستان و نظر کردن بخانه‌های مسلمانان و نظر کردن بفرجهای
زنان زیرا که آن مورث کوری میگردد و کلام را در وقت جماع
کردن موقوف نما که آن باعث لالی فرزند میشود و کراهت داده
خواب را در میان نماز مغرب و عشا زیرا که آن مورث دوری روزی

میشود و کراهت داده غسل را در زیر آسمان مگر آنکه با لنگ باشد
زیرا که از برای آب ساکنان از ملائکه هستند و کراهت داده
داده دخول حمام را مگر با لنگ و کراهت داده سخن گفتن
در میان اذان و اقامه را در نماز صبح و کراهت داده سوار
شدن بر کشتی را برای سفر دریا در وقت هیجان باد و کراهت
داده خوابیدن را در بامی که غیر محجر باشد و فرمود که هر که
در بام غیر محجر بخوابد داخل خون خود کرده و کراهت داده که
مرد در خانه تنها بخوابد و کراهت داده که مرد نزد اهل خود
رود در وقتیکه حایض باشد و اگر برود با حیض فرزند صاحب جذام
یا برص گردد ملامت نکند مگر نفس خود را و کراهت داده که مرد
با مجذوم سخن گوید مگر آنکه میان او و مجذوم مقدار یک ذرع
فاصله باشد و دیگر فرمود که فرار کنید از مجذوم مانند فرار
کردن از شیر و کراهت داده که مرد نزد اهل خود رود بعد از
آنکه احتلام بوده باشد و اگر بی غسل جماع کند فرزند دیوانه
گردد ملامت نکند مگر خود را و کراهت داده بول کردن را
در نهر جاری و کراهت داده در زیر درخت میوه دار یا نخله
خرما که ثمر بران باشد و کراهت داده ایستاده بول کردن یا
غایط و کراهت داده که مرد نعل بپوشد در حالت ایستادن

و کراهت

و کراهت داده که کسی داخل خانه تاریک رود مگر با چراغ یا علی ۵
سه چیز است که هر که خدای عز و جل را با آن سه چیز ملاقات نماید آن
کس از سایر مردم افضل است هر که ادا کند آنچه را که خدا بر او
واجب کرده است آنکس عابدترین مردم است و هر که از محرمات
الهی پرهیزکاری نماید او پرهیزکارترین مردم است و هر که قناعت
کند بآنچه خدا باو روزی کرده است آن غنی ترین مردم است
یا علی سه چیز است که این امت طاقت آنرا ندارند آن مواسات
کردن است با برادران دینی در مال خود و انصاف دادن است از برای
مردم بر نفس خود و ذکر خدای عز و جل است در جمیع احوال و آن
گفتن تسبیح اربعه است و دیگر وقتیکه وارد گردد بر او چیزیکه حرام است
از خوف خدای عز و جل آنرا ترک نماید یا علی هفت چیز است که در
هر که باشد آنها تحقیق که حقیقت ایمان در او کامل شده و درهای
بهشت از برای او گشوده میشود کسیکه وضو را کامل بسازد و
نماز را نیکو بجا آورد و زکوة مال را بدهد و غضب خود را نگاهدارد
و زبان خود را از سخنان بد نگاهدارد و بر گناه خود استغفار نماید
و از برای اهل بیت پیغمبر خود خیرخواهی و نصیحت کند و سه کس را
خدا لعنت کرده است کسیکه تنها بسفر رود و کسیکه تنها چیز بخورد
و کسیکه تنها در خانه بخوابد یا علی در سه جا است که دروغ در آنجا
نیکو است مکر کردن در جنگ با دشمنان دین و وعده که بازن

خودنمائی و اصلاح که در میان مردمان نمائی و سه چیز است که هم
نشینی ایشان دل را بمیراند نشستن با مردان پست و نشستن
با اغنیا و سخن گفتن با زنان یا علی سه چیز است که از حقایق
ایمانست میانه روی در امر معیشت و انصاف نمودن از برای
مردم بر نفس خود و بذل کردن علم از برای طالب آن و سه چیز
است که در هر که نباشد عمل او تمام نگردد ورع که منع کند او را
از معاصی الهی و خلق نیکی که با مردم مدارا نماید و حلمی که جهل
جاهل را بآن رد نماید یا علی سه چیز است که فرح و شادی است
از برای مؤمن در دنیا ملاقات کردن برادران و افطار دادن
روزه داران و تهجد آخر یا علی چهار خصلتست که از شقاوت
است خشکی چشم و قساوت قلب و آرزوی دراز و دوست داشتن
بقای دنیا را سه چیز درجاتست و سه چیز کفاراتست و سه چیز
مهلکاتست و سه چیز منجیاتست اما درجات پس آن کامل
ساختن وضوست در هواهای سرد و انتظار نماز است بعد
از نماز و رفتن است در شب و روز بنماز جماعت در وقتیکه مردم
در خوابند و اما مهلکات پس آن حرصست که آنرا پیروی کنی و
هوا و خواهش است که آنرا متابعت میکنی و عجبیست که آدمی
بنفس خود مینماید اما منجیات از خوف خداست در پنهان
و آشکار و میانه روی در معیشت خود در حال غنی و فقر و گفتن
سخن

سخن حقست در حال خوشنودی و غضب یا علی سیر کن و برو بمقدار
دو سال راه برای صله و نیکی والدین خود و مقدار یکسال راه برو
صله سایر رحم و مسافت یکمیل راه برو برای عیادت مریض و دو میل راه
برو برای تشییع جنازه و سه میل راه برو برای اجابت دعوت کسیکه ترا
بطعام خود خوانده باشد و چهار میل راه برو برای زیارت کردن برادر
دینی از برای خدا و پنج میل راه برو برای اجابت و یاری مضطرین و شش
راه برو برای یاری مظلومان و بر تو باد باستغفار کردن یا علی از
برای مؤمن سه علامتست بپا داشتن نماز و دادن زکوة و گرفتن روزه
و از برای ریاکننده سه علامتست با نشاط عبادت میکند در حضور مردم
و کسالت میورزد در خلوت و دوست دارد که او را مدح کنند در جمیع
امور او و از برای منافق سه علامتست وقتیکه حدیث گوید دروغ
گوید و وقتیکه وعده کند مخالفت نماید و وقتیکه او را امین کرده اند
در چیزی خیانت کند یا علی نه چیز است که باعث فراموشی میگردد
خوردن سیب ترش و خوردن گشنیز و خوردن پنیر و خوردن نیم
خورده موش و خواندن خط قبرها و راه رفتن میان دو زن و انداختن
شپش و حجامت کردن در گودی گردن و بول کردن در آب ایستاده
یا علی لذت دنیا در سه چیز است در خانه وسیع و زن خوش رو
و اسب خوش راه و هر که علم یاد گیرد برای آنکه نزاع کند با سفیهان
و جدال کند بعلما یا آنکه روی مردم را بسوی خود گرداند پس آنکه از
اهل آتش است یا علی سنه وقتیکه عطسه کند مردم میگویند که چه

ارث گذاشته است و ملائکه میگویند که چه پیش فرستاده یا علی مرگ
نجات و راحتست از برای مؤمن و حسرتست از برای کافر این
مؤمن مریض تسبیح است و ناله او تهلیل است و خوابیدن او بر
فراش عبادتست و گشتن او از پهلو به پهلوی دیگر جهاد است در
راه خدا پس اگر عافیت یابد و در میان مردم راه رود هیچ گناه
بر او نباشد یا علی اگر هدیه نمایند بسوی من پاچه گوسفند برا
هر آینه من آنرا قبول کنم و اگر مرا به ذراع گوسفندی بخوانند
هر آینه اجابت خواهم نمود یا علی نیست بر زنان نماز جمعه و نه جماعت
و نه اذان و نه اقامه و نه عیادت مریض و نه متابعت کردن جنازه
و نه هروله میان صفا و مروه و نه استلام حجر و نه حلق که تراشیدن سر است
و نه تولیت قضا و حکم و نه مشورت با ایشان و نه ذبح کردن
حیوانات مگر در وقت ضرورت و نه جهر کردن بتلبیه و نه ایستادن
نزد قبر و نه شنیدن خطبه و نه تولیت تزویج تنهائی و نه بیرون
رفتن از خانه شوهر مگر باذن شوهر پس اگر بی اذن او بیرون
رود لعنت کند او را خدا و ملائکه مقرب و بی اذن شوهر از خانه
او چیزی بکسی نمیدهد و جایز نیست که شبی بخوابد و شوهر از او
خشمناک باشد هرچند که در آن خشم شوهر ظلم بر او کرده باشد
یا علی اسلام برهنه است و لباس او حیا است و زینت او وفا است
و مروت او عمل صالح و ستون او ورع و پرهیزکاریست و از
برای

برای هر چیز اساس است و اساس اسلام و مسلمانی دوستی با اهل بیت است
و سه چیز است که حافظه را زیاد میکند و بلغم را محو میکند و مسواک و خواندن
و مسواک کردن سنت است و دهان را پاک میکند و چشم را جلا میدهد
و خدا خوشنود میکند و دندانها را سفید میکند و گوشتهای زیادتی از دندان
دندان میبرد و بیخ دندانها را محکم میکند و باعث زیادتی حافظه می
شود و حسنات را مضاعف میگرداند و ملائکه را شاد میکند یا علی
خواب چهار قسم است خواب پیغمبران و ایشان بر پشت میخوابند و خواب
مؤمنان و ایشان بر دوش راست میخوابند و خواب کفار و منافقان
ایشان بر دوش چپ میخوابند و خواب شیاطین و ایشان بر رو میخوابند
یا علی خدای عز و جل هیچ پیغمبری نفرستاد مگر آنکه ذریه او را از صلب
او عطا کرده است و ذریه مرا در صلب تو قرار داده است و اگر تو نمیبودی
برای من ذریه نبود یا علی چهار چیز است که پشت آدم را میشکند امام
و ستمکاری که مردم متابعت او نمایند او معصیت خدا کند و زنی که شوهر
او او را محافظت کند و او بشوهر خود خیانت کند و فقیری که صاحب
او برای او دوائی نمیابد و همسایه بدی که همسایه دار سکنای او باشد
یا علی چهار چیز است که صفا و نور آدمی برد یا سیری چیز خوردن و
در مهتاب چراغ افروختن و در زمین شوره زار زراعت کردن
و احسان و نیکی کردن بکسی که اهل او نباشد و هر که فراموش صلوات کند
فرستادن بر مرا پس راه بهشت را گم کرده است یا علی من اسم ترا

در سر موطن باسم خود معروف دیدم و بنظر کردن با آن انس کرفتم
چون بر بیت المقدس رسیدم در شبی که مرا بآسمان بالا بردند پس
بر صخرهٔ بیت المقدس دیدم که نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول
الله ایدته بوزیره ونصرته بوزیره بجبرئیل کفتم که کیست وزیر من کفت
علی بن ابی طالب پس چون بسدرة المنتهی رسیدم دیدم که بر آن
نوشته بود منم خداوندی که خدائی غیر من نیست و تنها و یکانه‌ام و محمد
اختیار کرده منست از خلق من تایید کردم اورا بوزیر او و یاری
کردم اورا بوزیر او پس بجبرئیل کفتم کیست وزیر من کفت علی بن
ابی طالب و چون از سدرة المنتهی کذشتم و بعرش رب العالمین
رسیدم دیدم که بر قائمهٔ عرش نوشته بود منم خدا و مذی که خدائی
غیر از من نیست منم یکانه و محمد حبیب منست تایید کردم اورا بوزیر
او و یاری کردم اورا بوزیر او یا علی بدرستیکه خدای تبارک و تعالی
عطا کرده مرا در باب تو هفت خصلت اول کسی که زمین از او شق
میشود و از قبر بیرون می‌آید با من توئی و اول کسی که با من می ایستی
بر صراط توئی و اول کسیکه پوشیده میشوی وقتیکه من پوشیده شوم تو باشی
و زنده میشوی وقتیکه زنده شوم من توئی و اول کسیکه ساکن تو باشی
میشود با من در علیین توئی و اول کسیکه می آشامد با من از رحیق مختوم
که ختام او مشک است پس حضرت رسول صلعم بلال را ندا فرمود
ای بلال آن برای تو در عوض هفت خصلت است دعای تو در

حال

حال مستجابست و کناهی از تو باقی نخواهد ماند مکر آنکه آنرا پی انداز(د)
و بعد از انقضای آنعلت بعافیت متمتع خواهد کردانید پس آنحضرت بابی
ذر فرمود که ای ابوذر بپرهیز از سؤال کردن که آن ذلت و فقر
که تو آنرا برای خود تعجیل مینمائی و آن سؤال کردن باعث طول و درازی
حساب روز قیامت میکردد ای ابوذر تنها زندکی میکنی و تنها میمیری
و تنها داخل بهشت میشوی و جمعی از اهل عراق ترا غسل خواهند داد
و کفن و دفن خواهند کرد و اکر بیاید ترا چیزی پس آنرا قبول کن پس
آنحضرت فرمود که آیا خبر بدهم شمارا ببدترین کسی کفتند بلی یا رسول
الله فرمود آنها اند که سخن چینی میکنند و میان دوستان جدائی
می اندازند و از برای بی عیبها عیب پیدا میکنند ابن شهر آشوب ره
بسند معتبر از فضل بن ربیع روایت کرده است که کفت هرون الرشید
سالی بحج رفت و چون بطواف ابتدا نمود مردم را منع کرد که او
تنهائی طواف کند پس در میان طواف اعرابی پیدا شد و با او مشغول
طواف کردید ملازم رشید با آن اعرابی کفت که دور شو از پیش
روی خلیفه اعرابی بانک بر ملازمان رشید زد و ایشان را منع نمود
و کفت خدا در این مکان همه خلق را مساوی کردانیده و فرموده سواء
العاكف فيه والباد یعنی یکسانند درین مکان مقیم و مسافر پس هرون
ملازم خود را نهی کرد از متعرض شدن اعرابی پس اعرابی در همه

طواف با او پیش روی رشید میرفت و چون خواست که ببوسد حجر الاسود را
دود برای بوسیدن اعرابی اورا سبقت کرفت و بنزد حجر رفت و حجر را
در بر کرفت و چون رشید بجانب مقام رفت که نماز کند اعرابی در
پیش روی او رفت چون از نماز فارغ شد اعرابی را طلب نمود ملازم
هرون بنزد او رفت و کفت اجابت کن امیر المؤمنین را اعرابی کفت
مرا با او حاجتی نیست که بنزد او روم و اکر او حاجتی دارد سزاوار است
که بنزد من آید هرون کفت راست میکوید پس خود بنزد اعرابی رسانید
و بر او سلام کرد و او جواب فرمود هرون کفت ای اعرابی آیا بنشینم
اعرابی کفت این مکان از من نیست که تو از من اذن مطلبی
این خانهٔ خداست نصب کرده است برای بندکان خود و اکر میخواهی
که بنشینی بنشین و اکر میخواهی بر کردی بر کرد پس هرون نشست و کفت
وای بر تو ای اعرابی مثل تو کسی مزاحم پادشاهان میشود کفت بلی
کفت من از تو سؤال خواهم کرد پس اکر عاجز کردی ترا آزار خواهم
کرد اعرابی کفت غرض تو ازین سؤال تعلیم است یا غرض از آن تعنت
کفت بلکه غرض من از سؤال تعلیم است کفت بنشین بمکان سائل
که از کسی سؤال کند هرون کفت خبر ده مرا از فرض و واجب خود
کفت فرض یکیست و پنجست و هفده است و سی و چهار است و نود و چهار
است و صد و پنجاه و سه است و از دوازده یکیست و از چهل
یکیست و از دویست پنجست و از تمام عمر یکیست و یکی بیکی است چون
این سخن را شنید خندید و کفت وای بر تو من از تو سؤال

میکنم

میکنم از فرض تو و تو عدد حساب برای من میشماری اعرابی کفت ی
اما نمیدانی که دین همه‌اش حسابست و اکر دین حساب نمیبود خدا از برا
خلق در قیامت حساب قرار نمیداد چنانکه فرموده است و ان کان
مثقال حبة من خردل اتینا بها و کفی بنا حاسبین یعنی اکر بمقدار
خردلی را عمل کرده باشد ما آنرا در قیامت حاضر خواهیم نمود و کافیم ما
برای حساب کشیدن هرون کفت پس بیان کن برای من آنچه را که
کفتی و اکر بیان نکنی امر خواهم نمود بقتل تو در میان صفا و مروه ملازم
رشید کفت او را ببخش و او را بخدا و باین مقام ببخش اعرابی از
سخن ملازم خندید رشید کفت از چه چیز خندیدی کفت از
تعجبی که از شما دیدم زیرا که نمیدانم که کدام یک شما جاهلترید
آنکه طلب بخشش میکند اجلی را که حاضر شده است یا آنکس که تعجیل
میکند در اجلی که حاضر نشده است رشید کفت تفسیر نما برای من
آنچه را که کفتی اعرابی کفت اما آنچه کفتم که فرض یکیست اندین اسلام
که همه آن یکیست و در دین نماز پنجکانه است و آن هفده رکعت و سی و
چهار سجده است و نود و چهار تکبیر است و در آن صد و پنجاه و سه تسبیح
و آنچه کفتم که از دوازده یکیست آن روزهٔ ماه رمضانست و اما آنچه کفتم
که از چهل یکیست آن از برای کسیست که چهل دینار داشته باشد خدا
بر او یک دینار واجب کرده است و آنچه کفتم که از دویست پنج است
آنست که هر که دویست درهم داشته باشد خدا بر او پنج درهم زکوة

واجب گردانیده است اما آنچه گفتم که از همهٔ عمر یکبار واجب است پس آن
حجة الاسلام است که باستطاعت یکمرتبه واجبست و آنچه گفتم که یکی
بیکی است هر که کسی را بناحق بکشد آن کشنده را در قصاص او می کشند
گفت که مرد تو با خداست و یک بدرهٔ زر باو بخشید
اعرابی گفت ای هرون بچه چیز من مستحق این زر شدم بگفتن
این سخنان یا بگفتن این مسائل گفت بلکه باین سخنان اعرابی
گفت من مسئله از تو سؤال میکنم اگر جواب گفتی من این زر را
بتو میدهم که تصدق نمائی آنرا در این موضع شریف و اگر جواب
نگوئی زیاده نما بر این بدره بدرهٔ دیگر که من بفقراء قوم خود تصدق
نمایم هرون امر کرد که بدرهٔ دیگر نزد آن بدره گذاشتند پس گفت
سؤال کن از آنچه میخواهی اعرابی گفت خبر ده مرا از جعل که آیا
او فرزندان خود را دانه میدهد مانند مرغان یا آنکه شیر میدهد
مانند بعضی از حیوان هرون از جواب عاجز گردید و گفت وای
بر تو ای اعرابی مثل مرا کسی از چنین مسئله سؤال میکند اعرابی
گفت شنیدم از آن کسی که شنید از رسول خدا صلعم که میفرمود که
هر که والی و بزرگ میشود باو عقلی مثل عقلهای ایشان و تو امام
این امتی باید که سؤال کرده شوی از چیزیکه امر دین و فرائض
خود بگو اگر جواب از آن کوئی آیا جوابی نزد تو هست هرون
گفت خدا ترا رحمت کند که جوابی نزد من نیست بیان کن جواب

مسئله را

مسئله را و دو بدره زر را بگیر اعرابی گفت که حق تعالی دین را خلق کرد
دسیمها و کرمهای ازرا آورند در اول ایشان را از خاک نر از دم
اجناس ایشان و در دری و عیش ایشانرا در خاک معزز فرموده پس
هر وقت که چنین ایشان از مادر مفارقت کند مادر آنرا سر زد از
سد هد و بیشتر بکند روزی ایشان از خاکست هرون گفت بخدا سوگند
که کسی مثل این مسئله مبتلا نشده است اعرابی گفت هر چیز علم او از خلق
بهتر است و دو زر را گرفت و بیرون رفت پس مردی از عقب او رفت و حین
از اسم او سؤال کردند معلوم شد که آن اعرابی حضرت امام موسی کاظم ع
بود پس هرون خبر دار شد گفت سزاوار بود که این و دو شجرهٔ
سابقه رسالت باشد و ایضا از ابی ایوب هاشمی روایت کرده است
که گفت مردی بود در خانه هرون الرشید حاضر شد که او را نفیع انصاری
میگفتند و در آنوقت حضرت امام موسی کاظم ع در آنجا پیدا شد و بر
الاغی سوار بود و ملازم هرون چون حضرت را دید او را استقبال نمود
و احترام او بجا آورده و بسرعت نزد خلیفه رفت و اذن دخول طلب
نمود نفیع شقی چون احترامات را مشاهده نمود از عبد العزیز بن عمر سؤال
نمود که کیست این شیخ که او را چنین تعظیم و تکریم می نمایند عبد العزیز
گفت این شیخ از آل ابی طالب است و شیخ آل محمد و بزرگ ایشان است

این موسی ابن جعفر است پس آن خبیث جاهل گفت که من عاجز
تر از این قوم ندیدم این نوع سلوک نسبت بکسی بجای می آورند
که قادر باشد که دور نماید ایشان از سریر سلطنت و چون او
از مجلس بیرون آید من او را خجالت خواهم داد عبد العزیز بن عمر
گفت که چنین اراده مکن بدرستیکه ایشان از اهل بیتی هستند
که هر که متعرض ایشان گردد چنان جوابی باو خواهند داد که
عار او در زمانها بماند راوی گفت که چون حضرت از پیش خلیفه
بیرون آمد نفیع شقی لجام درازگوش حضرت را بدست گرفت و گفت ای
مرد تو کیستی حضرت با آن بی سعادت خطاب نمود که اگر از نسب
من سؤال میکنی منم فرزند محمد حبیب خدا و منم فرزند اسمعیل ذبیح
خدا و منم فرزند ابراهیم خلیل خدا و اگر از بلد من سؤال میکنی
آنست که خدا بر مسلمانان واجب کرده است که در آنجا حج کنند
اگر تو از مسلمانان باشی و اگر از مفاخرت سؤال میکنی
پس بخدا سوگند که مشرکین قوم ما مسلمانان قوم شما را کفو
خود ندانستند و بایشان راضی نشدند یعنی در روز بدر تا آنکه
گفتند ای محمد بفرست بسوی ما کفوهای ما از قریش و اگر از حسب
و شهرت سؤال میکنی ماییم آن جماعت که خدا بر بندگان خود واجب
گردانیده که در نماز بایشان صلوات فرستند و بگویند اللهم صل

علی

علی محمد و آل محمد و ماییم آل محمد دست از خر بردار پس او لجام را
از دست رها کرد و از مهابت و دهشت میلرزید و با رسوائی و
خاری برگشت عبد العزیز باو گفت که آیا من نگفتم که متعرض او مشو
و کلینی ره بسند معتبر از هشام بن سالم روایت کرده است که گفت
حضرت امام جعفر صادق ع فرموده است قرآنی که جبرئیل برای
محمد ص آورده است هفده هزار آیه بود دیگر در روایت دیگر
اول قرآن سوره اقرا باسم ربک بود و آخر آن سوره اذا جاء
نصر الله بود ابن بابویه ره روایت کرده است که رسول خدا ص کلام
موجز که لفظ آن اندک و معانی آن بسیار باشد فرموده است
که از کلمات شریفه قاعده کلیه چند اند که در بسیاری مواضع جاری
میگردند و مضامین آنها آنست که دست دهنده بهتر است از
دست گیرنده آنچه از مال کم باشد و کفایت کند بهتر است از آنکه
بسیار باشد و آدمی را مشغول کند و از عبادت الهی باز دارد غنی
زاد و توشه برای سفر آخرت تقوی است سر حکمتها خوف خداست
بهتر چیزی که در دل آدمی بیفتد یقین است ریب و شک از کفر است نوحه
کردن از عمل جاهلیت شراب جامع جمیع گناهانست زنان
ریسمانهای شیطانند جوانی راهی از راههای دیوانگی است

بدترین کسبها کسب رباست بدترین خوردنیها مال یتیم است
از روی ظلم سعید کسیست از غیر خود متعظ گردد و عبرت
گیرد شقی کسیست که در شکم مادر شقی است یعنی آخر شقا در نزا
اختیار میکند با ان کشت همه شما بچهار ذرع زمین است بدترین رباها
دروغ است دشنام گفتن مؤمن فسوق است وکشتن کشتن مؤمن کفر است
وخوردن گوشت مؤمن یعنی غیبت معصیت خدای است وحرمت
مال مؤمن مثل حرمت خون اوست هر که خشم خود را فرو خورد خدا
او را مزد دهد هر که بر مصیبت صبر کند خدا او را عوض دهد شک
و اضطراب آنچنان در معنی که مانند اضطراب آب و گرمی آتش تغیر است
مؤمن بر مؤمن مانند سنگهاست که در بنیاد گنبد محکم شود یعنی یک مرتبه
قریب خود است مرتبه دیگر در آن الهیه غریب نیکو نیست بجنایت
نمی رساند بر مرد مکر دست او صاحب قوم قوی بر مرد کسیست که بر نفس
خود غالب گردد شیدن مانند دیدن نیست خدا و ند امیر است که
از برای امت من صبح در روز پنجشنبه و روز شنبه المجالس
بامانت است یعنی سخنی که در مجلس گفته شود نباید آن را در جای دیگر
اظهار کنی مگر آنکه واجب یا مستحب باشد اظهار آن جوانی نفع دین و دنیا
مردم بزرگ هر قوم خادم هر قوم است یعنی متحمل زحمت قضای حوائج

ابن آن

ایشان میکوید اگر کوهی بر کوهی سرکشی کند خدا آن کوه را خورد و نرم کند اما تیا
انید اگر با احسان و انفاق که میکند عیال تو است بحاجت خود و مرحبا جهاد
رهی مسلم آبند بر او خویشاوندست شفا یعنی است یعنی کسی اگر نکشته اند
و برای خود حرمت است او را میکویند که حقتعالی خشنود است یعنی حاجتها
موت از جنبی او کوی نیز است بد شوم کمال است سخن گفتن یعنی تا سخن نکوئی
رسانی باشی صالح چون سخن گوئی مثل کوهی در مهمات نهند
زنهای شان زمستانی و آنها از جهت اصل خلقت بر یکدیگر امتیاز ندارند کدام
در مهاست از نجل بد نیز باشد حیا همراه خیر و نیاز است قسم دروغ و با
دیار را از اهل آن خالی میکرده اند نرده تربیتی که بدی عقوبت آن را با...
متوجه میکرده اند یعنی بنفعه مرکسی است نزد تربیتی کسی... اثر...
مسلمانان کوچک نیکو است مسلمانان نور مشعلهای که روشنی میکنند و ...
بعضی از شعر است که حکمت است و بعضی سحر بعضی از بیانات که سخنی
بعضی عمل تعب است رحم کن هر که را که در زمین است تا آنکه رحم کنند ترا آنکه
در آسمانست هر که کشته شود بر مال خود او شهید است هر که بر کورد
باخبر کند از ایکس چنین کرده است مانند کسیست که خود را بحق رساند
نیست از برای فخر که مردی کشند برادر مؤمن خود را زیاده از سه روز
هر که رحم نکند برو رحم نکنند ندامت و پشیمانی توبه است و از برای

صاحب فراش است یعنی زن شوهر دار چون فرزند آورد
فرزند او از شوهر او است نه از برای کسی است که برای
زن زنا کرده باشد بلکه زنا کننده را سنگ دهند دلالت
کننده بر خیر مانند کننده آن خیر است دوست داشتن تو
چیزی را تو را کور و کر میگرداند از عیب و مکر آن یعنی بسبب دوستی
که با آن چیز داری عیب آن چیز را بچشم خود نمی بینی و بگوش خود
ذکر عیبش را نمی شنوی شکر خدا نمیکند هر که شکر مردم نمیکند یعنی
هر که نیکی خلق را نشمارد و صاحبش را بدعا و نیکی یاد نکند در عوض
آن احسان چنین کس خدا را نیز شکر نمیکند زیرا که حق تعالی عز
شانه فرموده است هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ پس در عوض
احسان احسان را میخواهد کم شده را بر نمی دارد مگر کسیکه که
راه باشد بپرهیزید از آتش که هر چند که بدادن نصف دانه خرما
باشد در راه خدا ارواح خلایق مانند لشکرهای آراسته چنانکه
لشکر در روز حرب دو فرقه اند مقابل ضد و دشمن یکدیگر
ولیکن هر یک ایشان با جماعت خود الفت دارند پس فرموده هر یک
از این ارواح که در عالم ارواح با یکدیگر الفت و آشنائی داشتند
در این عالم نیز دارند و هر یک که در آنجا یکدیگر را نمیشناختند و منکر

نوعتش

بودن در اینجا نیز با یکدیگر الفت نمیگیرند تا خیر صاحب حق باغنا و امکان
ظلم است سفر قطعه از عذابست ناموس همه ند مانند معادن طلا و نقره
انه هعکس عمل را میبینید از آن بعد از زمین عالمی آید چنانکه حقتعالی فرماید
در کتاب عزیز فرموده است وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا یعنی خدا شما
از زمین میانند گیاه رویانید از بهر آنکه حق تعالی خلقت همه را از زمین
کرده است و ارواح ایشان را پیش از اجساد ایشان آفریده است و ...
یکدیگر میانند تا کیا معاینه صاحب مجلس خود اولیتر است بصدر مجلس
خالد بن یزید بن معاویه های کسیکه شما را در حضور شما مدح میکنند تا
کرده اند رزق را بدادن صدقه دفع کنید بلا را بدعا و خطا را بعد از آن
که دوست دارند کسی را که با ایشان نیکی کرده است و دشمن دارند کسی را که
با ایشان بدی کرده است مال از تصدق کردن هرگز کم نمیشود که حق ...
محتاج داشته باشد و برای صدقه دهنده صد عوض نکه دیگر بد اهل خلد
ثواب صدقه باو دهد صحت بدن و فراغ و فرصت در نوع ...
کرده ایشان را امیدوار عفو کردن پادشاهان نقص آن را با بلاغت
ملک و طول پادشاهی او میکوید در ... رحم از برای زنده ...
زیارت کن ... میکوید ... از برای ... یعنی ...
۱۰۲۲ تمت الکتاب شهاب الاخبار ... اخوی ... کاظم ...

یا علی

